

۱۰ اکتبر (۱۸ مهر) روز جهانی مبارزه برای لغو مکه اعدام

جمهوری اسلامی تنها حکومتی در جهان است که نوجوانان زیر ۱۸ سال را اعدام می کند.

جمهوری اسلامی تنها حکومتی در جهان است که از روش سنگسار برای اعدام استفاده می کند

جمهوری اسلامی تنها حکومتی در جهان است که در انظار و معابر عمومی اعدام می کند.

در سال ۲۰۰۶ تنها در ۲۵ کشور مجازات اعدام صورت گرفته و ۹۱ درصد این اعدام ها فقط در ۶ کشور چین، ایران، عراق، پاکستان، سودان و ایالات متحده امریکا انجام پذیرفته اند.

از نظر تعداد اعدام ها نسبت به جمعیت کشور، جمهوری اسلامی دارای مقام اول در جهان است.

صفحه ۵، صفحه ۱۳ و صفحه ۲۲

به مناسبت سالروز ۲۸ مرداد هوشنگ کشاورز صدر

در اوایل قرن بیستم، مردم ایران صاحب حقوق اجتماعی می شوند. حال آنکه قبل از انقلاب مشروطه چنین حقی را نداشتند. پادشاه در حقیقت قدرت مطلقه بود و در کنار او یک نهاد دیگر؛ شریعت و شریعتمدار.

رادیو پیام آزادی - سوئیس صفحه ۷

پرویز بابایی

همه احزاب در غفلت بودند و حزب توده هم که اطلاعات کودتا را در ۲۵ مرداد داده بود، بنا به اظهار رهبرانش، از فعالیت های زیرزمینی بی خبر بودند. ضمناً در این زمینه اشتباهات خود مصدق هم قابل تذکر است.

رادیو پیام آزادی - سوئیس صفحه ۹

راه رسیدن به صلح در خاورمیانه

Linksruck

برگردان ناهید جعفرپور

صفحه ۱۴

نلسون ماندلای فلسطینی

Uri Avnery

برگردان ناهید جعفرپور

صفحه ۱۹

نشست های مشترک ۹ گروه جمهوری خواه ایران برای گسترش همکاری ها در راستای مبارزه علیه جمهوری اسلامی ایران

در این نشست ها نمایندگان سازمان ها و گروه های زیر حضور یافتند:

اتحاد جمهوری خواهان ایران، جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران، حزب دموکرات کردستان ایران، حزب کومه له کردستان ایران، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، سازمان های جبهه ملی ایران در خارج از کشور (به عنوان ناظر)، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران، مجامع اسلامی ایرانیان.

صفحه ۲۴

آیا خطر حمله نظامی و جنگ جدی است؟

به نظر می رسد که با بن بست مذاکرات فقط لحن دیپلمات ها نیست که تندتر شده است و چرخ حوادث در حال چرخشی جدی به سوی یک فاجعه است. فاجعه ای که هنوز راه اجتناب از آن مسدود نیست، اما نیازمند گام هائی بلند و تعیین کننده در خروج از مخمصه بن بست سیاسی کنونی است. خطر حمله نظامی اگر چه خطر بلاواسطه نیست، اما هر روز که می گذرد، احتمال آن جدی تر می شود.

تنها قدرتی که قادر است دولت ایران را وادار به تغییر سیاست خود کند، اراده مردم خود ایران و توانمندی جنبش دمکراسی و حقوق مدنی آن است. هر گونه اقدام نظامی علیه ایران، به تقویت بحران آفرینان کنونی انجامیده و قبل از همه جنبش آزادیخواهان مردم ایران را تضعیف و ناتوان خواهد ساخت.

سرمقاله صفحه ۲

نگذاریم دیگران برای ما تصمیم بگیرند

این دو قطبی تر شدن وقایع هفته های اخیر راه به کجا خواهد برد، چندان روشن نیست. اما یک چیز از هم اکنون روشن است که هر گاه عقب نشینی ملموسی از طرف مسئولین پرونده هسته ای ایران صورت نگیرد، جبران خساراتی که عاید کشور ما خواهد شد، چندان ساده نیست. در صورتی که گزارش ۲۲ نوامبر آژانس بین المللی انرژی اتمی همچنان با این جمع بندی ارائه شود که این نهاد قادر نیست از صلح آمیز بودن تلاش های هسته ای ایران اطمینان به دست دهد، عملاً زمینه برای ورود به مرحله ای کاملاً متفاوت از پیش که همانا تدارک شرایط جنگی است، فراهم می گردد.

رضا اکرمی صفحه ۱۴

با بزرگداشت "چه گوارا" در ۴۰ مین سال تیرباران او

نشست مشترک بسیج و سپاه با فرزندان چه گوارا

وقتی که چه گوارا به بسیج تو دهی می زنی!



از فرزندان چه گوارا، دخترش صحبت می کند. اولین جمله "آلیدا گوارا" آب پاکی را روی دست تمام حضرات می ریزد. "آلیدا" اینگونه آغاز می کند: "به نام مردم کوبا سلام!" "ما ملتی سوسیالیست هستیم."

آوای دانشگاه صفحه ۶



مانع تصویب لایحه ارتجاعی و زن ستیز «حمایت از خانواده» شویم!

صفحه ۲۴

کمیسیون زنان سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

آیا خطر حمله نظامی و جنگ جدی است؟

طی هفته های اخیر، بحث درباره امکان حمله نظامی ایالات متحده آمریکا به ایران دوباره از سر گرفته شده است. بخصوص، بعد از گزارشاتی که در باره دخالت دولت ایران در درگیری های قومی در عراق منتشر گردیده، گمانه زنی در مورد احتمال وقوع چنین حملاتی بیشتر شده است. از طرف دیگر، بن بست در مذاکرات هسته ای و بی پاسخ ماندن مصوبات شورای امنیت سازمان ملل در این مورد، هم چنین تاخیر طولانی در تصویب قطعنامه جدید، به دلائل مختلف از جمله اختلاف در بین کشورهای ۵+۱ در تشدید تحریم ها و اصولاً ادامه این روند، بر این گمان که ممکن است دولت آمریکا و متحدان غربی آن راه دیگری را در برابر جمهوری اسلامی در پیش گیرند، دامن زده است.

همزمان با بن بست در شورای امنیت، فرماندهان نظامی آمریکا در عراق و افغانستان گزارشاتی را منتشر نموده اند که حاکی از دخالت سپاه پاسداران جمهوری اسلامی، در امور داخلی این دو کشور و به عبارتی تسلیح نیروهای است که علیه آمریکا در این دو کشور می جنگند. ژنرال پتراوس فرمانده نیروهای آمریکا در عراق در گزارشی به سنای آمریکا گفت که "این امر بیش از پیش ... روشن است که ایران از طریق نیروی قدس می خواهد گروه هایی را در عراق مبدل به نیرویی مانند حزب الله کند، تا منافع ایران را تامین کرده و از طریق آن با دولت عراق و نیروهای ائتلاف بجنگد." همچنین یک فرمانده بلندپایه ارتش آمریکا در افغانستان نیز، جمهوری اسلامی ایران را به "تجهیز شبه نظامیان در افغانستان به بمب های قوی کنار جاده ای" متهم کرده است. دریدار ویلیام فالون، فرمانده ستاد مرکزی ارتش آمریکا گفته است که: "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران، این نوع بمب های پیچیده و مرگبار را که در عراق مورد استفاده قرار گرفته اند، در اختیار شبه نظامیان افغان قرار می دهد." همزمان، رابرت گیتس وزیر دفاع آمریکا تاکید کرده است که: "ما همواره گفته ایم که همه گزینه ها روی میز است. اما روشن است که ره یافت دیپلماتیک و اقتصادی در دستور کار ما قرار دارد."

به دنبال همین اظهارات نیز بود که خبر اعلام سپاه پاسداران به عنوان یک سازمان تروریستی به قطعنامه ای در مجلس نمایندگان و سنای آمریکا تبدیل شد و به تصویب هر دو مجلس رسید. این قطعنامه اگرچه برای دولت آمریکا الزام آور نیست، اما نشان دهنده فضای حاکم بر مراکز تصمیم گیری در ایالات متحده است. تاکید بر تقابل با سپاه پاسداران طی ماه های اخیر، بیشتر از آن که بیانگر اهمیت و یا ابعاد نقش سپاه پاسداران در عراق یا افغانستان باشد، نشان دهنده گرایش به نظامی کردن رابطه با ایران و باز کردن راه برای اقدامات نظامی علیه آن به بهانه دخالت سپاه در امور عراق و افغانستان و یا مشارکت در کشتن آمریکائیان در این دو کشور است.

اما صریح ترین اظهارات در مورد امکان درگیری نظامی با ایران را برنار کوشنر وزیر خارجه فرانسه اعلام کرد. او با صراحت گفت که:

"جهان در ارتباط با برنامه هسته ای تهران باید خود را برای بدترین چیزها که همانا جنگ است، آماده کند." او دلیل آن را تلاش ایران برای دستیابی به سلاح هسته ای دانست و افزود که: "ایران درصدد دستیابی به سلاح های هسته ای است. من به مردم فرانسه می گویم چنین چیزی غیر قابل قبول است."

وزیر خارجه فرانسه اگرچه اظهارات خود را بعداً تعدیل نمود، اما همین اظهارات در این حد نیز نشان دهنده جدی بودن بحث حمله نظامی به ایران در پشت صحنه دیپلماسی غرب است. در ادامه همین اظهارات نیز بود که سخنگوی ریاست جمهوری فرانسه نیز تاکید کرد که: "هیچ کس باور ندارد که (برنامه) غنی سازی اورانیوم که توسط ایران انجام می شود، صلح آمیز است. برای ما، یک ایران مسلح به جنگ افزار اتمی قابل قبول نیست."

وزیر خارجه فرانسه اخیراً نیز به دنبال تعویق تصمیم شورای امنیت در مورد تشدید تحریم ایران در جلسه ۵+۱، طی نامه ای به وزرای خارجه اتحادیه اروپا خواستار تشدید تحریم ها علیه جمهوری اسلامی از طرف اتحادیه اروپا بدون تصمیم شورای امنیت هم شده است.

وقتی که محمد البرادعی، توافق آژانس بین المللی انرژی اتمی را آخرین فرصت برای ایران اعلام کرد، توافقی که چندان هم از طرف دولت آمریکا و حتی اتحادیه اروپا مورد استقبال قرار نگرفت، هشدار می توام با یک نوع نگرانی در ارتباط با اقدامات دیگری بود که در پشت صحنه دیپلماسی ناکام با ایران، در تدارک اند و از ماهیتی دیگر برخوردارند و خبر از پایان فرصت دیپلماسی می دهند.

اما در مقابل، رژیم جمهوری اسلامی با این تصور که کشتی حکومت آمریکا در منجالب افغانستان و عراق به گل نشسته است، هنوز از ابعاد فاجعه ای که در انتظار مردم و حتی خود رژیم در کمین است، آگاه نیست. اگرچه با اوج گیری بحران، اخیراً ترس و وحشت در درون حکومت سرباز کرده است و تلاش هایی هر چند هنوز بطئی و آرام برای مذاکره و آرام کردن دول قدرتمند جهانی آغاز شده است، اما نیروی نگران از جنگ در درون حکومت هنوز آهنگ حرکتش به اندازه ای نیست که بتواند هم بحران سازان بنیادگرای درونی را کاملاً پس بزند و هم امیدی در دل دول قدرتمند جهانی برای توقف ماشین جنگی محافل جنگ افروز برانگیزد.

در حقیقت می توان گفت بحران هسته ای ایران به یک نقطه کور رسیده است. دولت جمهوری اسلامی، هنوز حاضر نیست غنی سازی را تعلیق کند و قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل را بپذیرد و دول غربی نیز در واکنش به توافق اخیر آژانس با دولت ایران، نشان دادند که حاضر نیستند بدون پذیرش این قطعنامه ها و تعلیق غنی سازی در ایران، از راه رفته بازگردند. برای آن ها و نیز بسیاری از کشورهای مهم منطقه از اسرائیل تا عربستان سعودی، جمهوری اسلامی برخوردار از توان تهیه سلاح اتمی غیر قابل پذیرش است.

از طرف دیگر، مساله دولت آمریکا و متحدان آن و از جمله دول عربی با ایران، فقط به سیاست جمهوری اسلامی در مورد پرونده اتمی محدود نمی شود، سیاست خارجی جمهوری اسلامی در منطقه نیز، مزید بر علت است. اعلام رسمی مداخلات سپاه پاسداران در عراق از طرف مقامات دولت آمریکا و انتشار خبر اعلام سپاه قدس به عنوان یک سازمان تروریستی، خطر درگیری نظامی بین دو دولت را خارج از دایره تصمیمات شورای امنیت بر سر مساله اتمی نیز محتمل می سازد.

به نظر می رسد که با بن بست مذاکرات فقط لحن دیپلمات ها نیست که تندتر شده است و چرخ حوادث در حال چرخشی جدی به سوی یک

این که توافقات آژانس از نظر دول غربی، آمریکا و اتحادیه اروپا، بدون پذیرش قطعنامه‌های شورای امنیت کافی نیست، یک روی سکه است، ولی روی دیگر سکه این واقعیت است که کمتر کسی دیگر به مذاکره با دولت فعلی و نمایندگان آن اعتماد دارد.

اول از همه باید به سازماندهی یک فشار همگانی علیه سیاست‌های رهبران جمهوری اسلامی اندیشید و مسئولیت همه کسانی را که مخالف این سیاست‌ها هستند، یادآور شد. در عین حال، باید با مراجعه به نهادهای بین‌المللی احزاب و جریان‌های مترقی، عواقب فاجعه‌بار هر گونه جنگ جدیدی برای منطقه و جهان را متذکر شد. در دنیای امروز، بیش از هر زمانی، زبان زور دیگر زبان سیاست‌ورزی نیست. در جهانی که ارزش‌های انسانی جهانشمول جزو اصول شناخته شده در حقوق بین‌المللی هستند، توسل به سلاح تنها فاجعه انسانی و زیست محیطی به بار خواهد آورد، بلکه موجبات نفرت همگانی علیه منادیان به جنگ و خونریزی را فراهم خواهد ساخت. وضعیت کنونی در عراق و بلبشوی حاکم بر این کشور و سرنوشت غم‌انگیز مردم آن، بهترین شاهد این مدعاست. بشریت امروز از ابزارهای سازنده‌ای برای مقابله به غیرعقلانی‌ترین حکومت‌ها برخوردار است تا بدون توسل به جنگ و کشتار و آوارگی مردم به اهداف خود دست یابد.

آن چه به کشور ما ایران مربوط می‌شود، تنها قدرتی که قادر است دولت ایران را وادار به تغییر سیاست خود کند، اراده مردم خود ایران و توانمندی جنبش دموکراسی و حقوق مدنی آن است. هر گونه اقدام نظامی علیه ایران، به تقویت بحران آفرینان کنونی انجامیده و قبل از همه جنبش آزادیخواهان مردم ایران را تضعیف و ناتوان خواهد ساخت؛ چه از طریق تقویت باند‌های قدرت مسلح در حکومت و چه از طریق دامن زدن به احساسات مقابله با تهاجم بیگانه بر خاک وطن. بدترین سیاست ممکن در حال حاضر در رابطه با حکومت ایران چیزی جز آغاز جنگ با این حکومت نیست و برعکس، تلاش مجامع جهانی در منزوی کردن هر چه بیشتر حکومت اسلامی، محدود کردن معاملات تسلیحاتی، جلوگیری از تنظیم قرارداد های اقتصادی کمپانی های بین‌المللی با حکومت ایران و در تنگنا قراردادن حکومت برای پیشبرد برنامه های خود، از جمله اقداماتی است که می تواند حکومت را به عقب بنشاند.

نیروهای طرفدار صلح و دموکراسی و حقوق بشر در ایران باید چهره دیگری از کشور و آینده آن به جهانیان ارائه دهند، چهره مدافع منافع ملی مردم ایران و نقش سازنده آن در دفاع از صلح و امنیت در منطقه و جهان. □

فاجعه است. فاجعه‌ای که هنوز راه اجتناب از آن مسدود نیست، اما نیازمند گام‌هایی بلند و تعیین کننده در خروج از مخمصه بن بست سیاسی کنونی است. خطر حمله نظامی اگر چه خطر بلاواسطه نیست، اما هر روز که می‌گذرد، احتمال آن جدی‌تر می‌شود.

حمله نظامی به ایران، طبق اخباری که به بیرون درز نموده است، به صورت بمباران اهداف نظامی، اقتصادی و مراکز مربوط به تکنولوژی اتمی خواهد بود. این بمباران‌ها، اگرچه می‌توانند خسارات مالی و اقتصادی و نظامی سنگینی بر ایران وارد کنند، اما قادر به تغییر جدی در وضعیت کنونی مناسبات جمهوری اسلامی با غرب نیست. بلکه بر عکس، به تشدید وضعیت کنونی منجر می‌شود و رژیم زخمی از این حملات، در اولین گام به تشدید سرکوب در ایران و بستن هر چه بیشتر فضای تنفس مردم ایران دست خواهد زد. در عین حال، تلاش خواهد کرد تا با تشدید عملیات تروریستی در خارج از کشور، به تلافی جویی نیز دست بزند. حاصل این وضعیت وخیم تر شدن وضعیت مردم ایران و ناامنی بیشتر در منطقه و به خطر افتادن انسان‌های بیگانه است. از این رو اهمیت دارد تا به هر ترتیب ممکن با حمله نظامی آمریکا و هرگونه بمباران اهداف نظامی و اقتصادی در ایران مخالفت شود.

باید توجه داشت که درگیری آمریکا با ایران امروز فقط به مساله بحران «اتمی» محدود نمی‌شود. حکومت فعلی آمریکا درحال حاضر به شدت در باتلاق عراق گرفتار شده است و در تلاش است تا مفری برای خروج از این مخمصه پیدا کند. هر راه حلی نیز باید دو نکته اساسی را در برداشته باشد: اولاً بتواند سیمای امریکای قدرتمند را خدشه‌دار نکند و به دیگر سخن، نباید واقعه ویتنام را تداومی کند، دوم اینکه باید از قدرت‌گیری جمهوری اسلامی پس از خروج آمریکا از عراق جلوگیری کند. از این رو، رابطه شیعیان عراق با حکومت ایران، امروز یکی از مشکلات اصلی آمریکا در عراق است و تا زمانی که ایران توان کمک و پشتیبانی از شیعیان عراق را داشته باشد، این مشکل به قوت خود باقی خواهد ماند. جناح‌های جنگ طلب آمریکا در تهاجم نظامی به ایران و نابود کردن توان نظامی و اقتصادی آن، به دنبال راه حلی برای این مشکل نیز هستند. سوال اینجا است که آیا آنها به عواقبی که این بمباران‌ها می‌تواند درست در همین عراق برای آنها به بار آورد واقفند و اهمیت لازم را به آن میدهند یا نه؟ یقیناً حملات هوایی و بمباران، ضرباتی به توان نظامی ایران خواهد زد، اما از سوی دیگر، به تقویت رابطه حکومت ایران با دستجات شیعیان عراق نیز خواهد انجامید و جمهوری اسلامی قادر خواهد بود در مقام مقابله با آمریکا، علنی‌تر به تقویت این دستجات و تشدید حملات آن‌ها به نیروهای آمریکا در عراق خواهد پرداخت.

ما تاکنون هر دو طرف را به ادامه گفتگوهای متقابل، پذیرش قطعنامه‌های سازمان ملل و حل مناقشه اتمی از طریق آژانس بین‌المللی تاکید کرده‌ایم. اما اکنون بحران فراتر رفته و بخصوص در دو سال و نیم گذشته همواره سیاست خارجی جمهوری اسلامی تنش‌زاتر شده است. از جمله از طریق اظهارات و اقدامات شخص احمدی نژاد در مورد اسرائیل و هولوکاست، اعتماد عمومی به سیاستمداران ایران را به پائین‌ترین حد خود رسانده و روابط دیپلماتیک با دولت ایران را در سطح بین‌المللی به طور فاحشی تنزل داده است. این امر بازتاب خود را در برخورد به توافق اخیر آژانس با ایران بیش از پیش نشان داد. از یک سو، دولت ایران با آژانس در برخی زمینه‌های مورد مناقشه در برنامه اتمی‌اش به توافق رسیده است، از سوی دیگر بدون توجه به این توافق، بحث بر سر قطعنامه سوم برای تشدید تحریم‌ها جریان دارد.



احمدی نژاد: آمریکا به ایران حمله نمی‌کند زیرا «من مهندس و مسائل را تحلیل و استدلال می‌کنم»

رضا اکرمی

نگذاریم دیگران برای ما تصمیم بگیرند

در حالیکه آخرین موضع رسمی جمهوری اسلامی پیرامون «بحران هسته ای» از زبان محمود احمدی نژاد در نماز جمعه این هفته، روز پنج اکتبر ۲۰۰۷ بدین صورت بیان می شود که: «از نظر ما ماجرای هسته ای ایران خاتمه پیدا کرده است» و اینکه «عده ای سر خود می روند و می گویند که می خواهند مذاکره کنند و دشمنان نیز چون در بن بست قرار گرفته اند از آن ها استقبال می کنند و می خواهند دستاویزی برای خروج خود از بن بست پیدا کنند».

از آقای البرادعی در گفت و گو با روزنامه فاینشال تایمز چاپ لندن، می خوانیم: «امیدواریم که ایران ابهامات موجود در مورد فعالیت های هسته ای خود را تا پیش از تشکیل جلسه شورای حکام آژانس در روز ۲۲ نوامبر، برطرف کند». «دو موضوع کلیدی و مهم در چند هفته آینده باید روشن شود: نخست این که پژوهش و توانایی ایران در مورد غنی سازی تا کجا پیش رفته است و دوم، توانایی این کشور برای استفاده از مواد اتمی جهت تولید سلاح تا چه اندازه است. من به ایرانی ها گفته ام که این آزمایشی برای شماسنت، شما متعهد شده اید که رفع ابهام کنید. اگر چنین کاری نکنید، هیچ کس از شما پشتیبانی نخواهد کرد».

هم زمان طی هفته های اخیر شاهد تلاش هر دم فزاینده مقامات فرانسوی برای شتاب بخشیدن به حوادث مربوط به همین پرونده ایم. اگر در تلاش دولت فرانسه احتراز از بروز جنگ جای برجسته ای دارد، علیرغم تعابیری که از برخی سخنان رئیس جمهور و وزیر خارجه این کشور مبنی بر «بمب ایران یا بمب باران ایران» و یا باید برای بدترین شرایط که جنگ هست، آماده شد» می شود، یک مسئله کاملاً روشن است که برای دستگاه دیپلماسی فرانسه این فرض به قطعیت تبدیل شده است که جمهوری اسلامی در صدد دستیابی به سلاح هسته ای است و بدون ایجاد فشار متناسب با اهمیت این موضوع، از موضع خود عقب نشینی نخواهد کرد. در این صورت نیز، احتمال آغاز جنگ از طرف آمریکا و احیاناً اسرائیل دور از ذهن نیست و در چنین صورتی در بهترین حالت، فرانسه در موقعیتی قرار می گیرد که به دنبال اشغال عراق توسط قوای صدام حسین قرار گرفت، که راهی جز مشارکت در جنگ ندارد.

این دو قطبی تر شدن وقایع هفته های اخیر راه به کجا خواهد برد، چندان روشن نیست. اما یک چیز از هم اکنون روشن است که هر گاه عقب نشینی ملموسی از طرف مسئولین پرونده هسته ای ایران صورت نگیرد، جبران خساراتی که عاید کشور ما خواهد شد، چندان ساده نیست. در صورتی که گزارش ۲۲ نوامبر آژانس بین المللی انرژی اتمی همچنان با این جمع بندی ارائه شود که این نهاد قادر نیست از صلح آمیز بودن تلاش های هسته ای ایران اطمینان به دست دهد، عملاً زمینه برای ورود به مرحله ای کاملاً متفاوت از پیش که همانا تدارک شرایط جنگی است، فراهم می گردد.

ما به عنوان یک ایرانی، یک شهروند که از همه حقوق شهروندی خود نیز محروم شده، در چنین شرایطی چه خواهیم کرد؟ در کجا می ایستیم؟ کسانی که مدعی ایفای نقشی در صحنه سیاسی کشور هستند، (بیشتر منظور در صفوف حکومت اسلامی است) چه می گویند؟ هم اکنون در کجا ایستاده اند؟ فردای تحریم همه جانبه کجا خواهند ایستاد؟ و در شرایط بروز فاجعه جنگ چه خواهند کرد؟ این ها و بسیاری دیگر از سئوالاتی از این دست بی تردید مشغله فکری و کاری بسیاری از ما ایرانیان در تبعید هم بوده است. شاید در مواردی هم بیشتر از آن ها که در ایران اند، که یا زبانشان در عصر سانسور و تهدید به همسوئی با دشمن بسته است و یا اصلاً به قول رئیس جمهور اسلامی می گویند

«بی خیال این حرف ها، داریم مسافرت می ریم می گیم می خندیم» (برگرفته از یکی از سخنان شفاهی اخیر ایشان)، در خارج به این موضوعات پرداخته می شود. اما نه تنها جا دارد که بیشتر گفته شود، بلکه ضروری است تا به راهکارهایی عملی نیز اندیشیده شود. من به نوبه خود این روزها به همین سئوالات می اندیشیدم و همچنان مشغله اصلی فکری ام شده است. با خود می گفتم چه می توان گفت. به سراغ دغدغه های فکری پیشترم رفتم. مقاله ای را به برکت اینترنت در آرشیو «سایت عصرنو» که به تاریخ دوشنبه ۱۵ مهرماه ۱۳۸۱ مصادف با ۷ اکتبر ۲۰۰۲ تحت عنوان «نگذاریم دیگران برای ما تصمیم بگیرند!» چاپ شده است یافتم و مجدداً خواندم.

این مقاله پاسخی به مسئله مشخصی که این روزها زیر عنوان «پرونده هسته ای» مطرح است، نمی دهد. اما به نظرم رسید که به شرایط پایه ای تری می پردازد که در برخورد با وقایع امروز همان نگاه را می توان داشت. یا لاقلاً باید بگویم من پاسخ دیگری به سئوالاتی که خود طرح کرده ام، ندارم. با این توضیح که هم متأسفانه بخش مهمی از همان ارزیابی در پیشبرد سیاست های دولت آمریکا در منطقه و نقش آتش بیاری دیکتاتورهای حاکم بر کشورهای فوق الذکر به وقوع پیوسته است و هم راه حل های پیشنهادی می تواند زبان حال داشته باشد. ۷ اکتبر ۲۰۰۷ - ۱۵ مهرماه ۱۳۸۶

و اما عین آن یادداشت:

در حالیکه مقامات مختلف جمهوری اسلامی به شعارهای توخالی خود مبنی بر آمادگی مقابله با دخالت آمریکا در منطقه و ایران ادامه می دهند، تمامی شواهد بیانگر شمارش معکوس حمله به عراق و تنگ تر کردن حلقه محاصره به دور ایران می باشد.

هرگاه رهبران عراق بی توجه به درس های حوادث ۱۹۹۱ (اشغال کویت و پیامدهای فاجعه بار آن) در هفته گذشته پذیرش بی قید و شرط بازگشت بازرسان سازمان ملل به عراق را به اطلاع دبیر کل این سازمان نرسانده بودند، بدون تردید هم اکنون این کشور در زیر آتش بمب افکن های امریکائی و «ئتلاف جهانی علیه تروریسم» قرار داشت.

این نگرانی متأسفانه هم چنان به قوت خود باقی ست، چراکه اولاً: امریکائیان در این منطقه از جهان، تنها درصد نابود کردن مراکز تولید سلاح های کشتار جمعی نیستند، بلکه پس از استقرار در آسیای مرکزی، هدف اصلی آن ها تکمیل استراتژی خود در خاورمیانه می باشد، که در مرحله کنونی به نظر می رسد شامل: روی کار آوردن دولتی متمایل به آمریکا در عراق، کاستن از دامنه مانور و اهمیت عربستان سعودی به عنوان مهم ترین کشور تولید کننده نفت (کشوری که با ساختار فنودالی، سنتی و بنیادگرای آن، علیرغم وابستگی شدید به آمریکا، از یازده سپتامبر بدین سو به سیستمی نامطمئن تبدیل شده است) و بالاخره یکسره کردن مناقشه بیست ساله در روابط ایران و آمریکا می باشد. و ثانیاً: در اکثر قریب به اتفاق کشورهای این منطقه حکامی بر مردم حکومت می رانند که آماده اند برای حفظ قدرت و منافع کنترل حاصل از چنین قدرتی، هستی ملتی را به آتش بکشند و میلیون ها انسان را قربانی سازند.

همان طور که می دانیم اگر این روزها شاهد تعیین ماه، هفته، و یا حتی روز حمله به عراق می باشیم، اساس این پروژه از مدت ها پیش تدارک دیده شده است و با اعلام ایران، عراق و کره شمالی به عنوان «محور شر» توسط رئیس جمهور آمریکا اجرای آن آغاز گردید.

در همان زمان، حدود فروردین ماه ۸۱ در مقاله ای تحت عنوان «مقابله با تهدیدات خارجی به مبارزه در راه آزادی گره خورده است» در «اتحاد کار» شماره ۹۶ به این نکته اشاره شد که «ناگفته پیداست که ایران، عراق و کره شمالی در حلقه منافع حیاتی آمریکا وزن یکسانی ندارند و واکنش رقابتی منطقه ای و اروپایی آمریکا در قبال حمله احتمالی به هر یک از آنها یکسان نیست و به احتمال قریب به یقین، آمریکا در قبال رژیم های فوق تاکتیک واحدی را به کار نخواهد برد. به عنوان مثال در حالی که فرستادگان ویژه رئیس جمهور آمریکا به راه افتاده اند تا افکار عمومی جهان را جهت حمله ای مجدد به عراق آماده نمایند، برنامه ریزان کاخ سفید برای کره شمالی

بنابر این با اعتقاد بر این که تنها ملتی می تواند از مصالح و منافع خود دفاع نماید که قبل از هر چیز حق حاکمیت بر سرنویشت خود را داشته باشد و رأی و اراده آن منشأ تصمیم و تغیر در این یا آن سیاست گردد، باید به مبارزات خود در راه آزادی و دموکراسی شتاب بخشید، با وفاداری به این پرنسیب که آزادی در فقدان استقلال مفهومی نخواهد داشت، به تمام راحل هائی که ممکن است گشایش بن بست سیاسی و دستیابی به "آزادی" را در خارج از مرزها جستجو نماید، امید نبست و با احساس مسئولیت تمام در تلاش بود تا استبداد حاکم را با اتکاء به مبارزات مردم از پای در آورد.

۳- البته حمایت جامعه جهانی از مبارزات آزادیخواهان، مشروط بر این که در چارچوب میثاق های مورد قبول سازمان ملل متحد و مطالبه وظیفه و مسئولیت دولت ها و با نظارت بین المللی صورت گیرد، می تواند در پیشرفت این مبارزات نقش مهمی داشته باشد.

رعایت حقوق بشر و مخالفت با نقض آن در هر گوشه ای از جهان، از جمله وظیفه و مسئولیت کشور های عضو سازمان ملل و امضاکننده ی این میثاق می باشد. نقض حقوق بشر متأسفانه در بخش عمده ای از جهان به امر عادی تبدیل شده است و واکنش کشورهای با نفوذ در این سازمان نیز تابعی از منافع سیاسی و اقتصادی آن ها شده است. انتقاد از این روش و مراجعه دادن دولت ها به رعایت وظایفی که عهده دار می باشند، می بایست جزئی از مبارزه ی ما تلقی گردد.

متأسفانه طی سال های اخیر ایالات متحده آمریکا در مراجع بین المللی و حتی در مواردی بر فراز این نهاد ها، نقشی تعیین کننده یافته است. همان طور که بارها شاهد بوده ایم، در اوضاع کنونی جهان حرف اول و آخر را این کشور می زند. در همین زمینه بد نیست به دو نمونه ی مشخص آن که هنوز زمان زیادی از آن نمی گذرد اشاره داشته باشیم:

در افغانستان تا قبل از فاجعه ۱۱ سپتامبر ما شاهد این بودیم که به دلیل حمایتی که آمریکا به طور مستقیم و یا از طریق پاکستان، عربستان و دیگر متحدینش در منطقه از طالبان می کرد، کم ترین جائی جهت ایفای نقش اتحادیه ی اروپا و برخی دیگر از کشورها که مایل بودند به حمایت از "اتحاد شمال" برخیزند، باقی نگذاشت و کشورهای فوق نیز دست به هیچ عملی که باعث مخالفت جدی آمریکا باشد، نزدند. اما زمانی که موضوع سرکوب طالبان در دستور قرار گرفت، دولت جرج دبلیو بوش نه تنها منتظر تصمیم سازمان ملل نگردید، بلکه حتی ساعت حمله را از متحدین اروپائی خود نیز پنهان نگه داشت. و یا می توان به سرنویشت کنفرانس «زمین» در افریقای جنوبی اشاره داشت که تنها اعلام عدم حضور رئیس جمهور آمریکا کافی بود تا سایه شکست از همان ابتدا بر فضای کنفرانس مستولی گردد. بنا بر این نادیده گرفتن چنین وزنی در اتخاذ سیاست خطائی است بزرگ.

۴- در اوضاع کنونی مراجعه به نهادهای بین المللی به اشکال مختلف و مذاکره با احزاب و سازمان های خارجی (اعم از احزاب حاکم و یا دراپوزیسیون) نه تنها مشروع، بلکه ضروری است. اپوزیسیون در جریان مذاکرات خود می تواند ضمن مخالفت با سیاست های جنگ طلبانه، دیدگاه های خود نسبت به روند تحولات، تقویت اشکال مبارزات مردم و راه های تضعیف استبداد و خود کامگی حاکم بر کشور را مورد گفتگو قرار دهد. □

نقشه هایی چون فروپاشی کشورهای بلوک شرق و یا اتحاد دو یمن (شمال و جنوبی) را تدارک می بینند و در مورد ایران که موقعیتی به غایت پیچیده عمل می کند، احتمالاً تاکتیک ها بسیار متفاوت و متنوع خواهد بود. اخبار مربوط به مذاکرات دو کره و باز شدن محدود مرزها بر روی یکدیگر، به روز شدن احتمال تهاجم نظامی به عراق و زیگزاگ های مواضع مقامات امریکایی در رابطه با ایران که از تهدیدات صریح و آشکار نظامی آغاز گردید و این اواخر به تاثیرگذاری بر روندهای داخلی تغییر جهت یافته است، همگی بیانگر این واقعیت است که تعقیب چنین پروژه ای برای مقامات واشنگتن با اولویت تمام در دست اجراست و این در حالی است که مقامات صاحب قدرت رژیم جمهوری اسلامی همچون گذشته به دادن شعار و دامن زدن به فضای تشنج و جنگ افروزی مشغول اند.

در چنین شرایطی مسئولیت ما مردم و نیروهای اپوزیسیون رژیم چند برابر است. ما می بایست زیر تیغ سرکوب، ضمن مقابله با تهدیدات احتمالی خارجی، با عواملی در راس قدرت به مبارزه بر خیزیم که هر روزه در صدد نفت پاشیدن بر این آتش اند و هر صدای اعتراض را با زندان و گلوله پاسخ می دهند. در این میان کار نیروهای مترقی، آزادی خواه و مستقل (مستقل از حکومت و قدرت های خارجی) بس دشوارتر است.

مباحثی که طی ماه های گذشته در همین زمینه صورت گرفته اند به سهم خود در تدقیق مواضع و نزدیکی احزاب، سازمان ها و شخصیت های اجتماعی، سیاسی و مطبوعاتی در داخل و خارج از کشور مفید بوده است. اما حساسیت و مبرمیت اوضاع به گونه ای است که در برخورد به برخی گره گاه ها، می بایست پاسخ روشن داشت. با امید به این که به این هدف نزدیک شویم به نکات زیر اشاره می شود.

۱- بغرنجی شرایط ایران به گونه ای است که اتخاذ سیاست و اقدامی به ظاهر متناقض اجتناب ناپذیر شده است. شاید این ظن تلخ تاریخ ماست که می بایست ضمن مطالبه از اتحادیه ی اروپا مبنی بر محدود ساختن روابط خود با جمهوری اسلامی و تابع قراردادن آن به رعایت میثاق های بین المللی، از جمله رعایت حقوق بشر، تلاش کنیم تا رابطه ای رسمی و علنی در چارچوب عرف بین الملل بین ایران و آمریکا بر قرار گردد. دلایل این امر بسیار است. جهت کوتاه کردن سخن، تنها به این واقعیت اشاره می کنیم که از مقطع اشغال سفارت آمریکا در تهران تا به امروز، در اساس مردم ایران بوده اند که بهای سنگین این مناقشه را پرداخته اند و برعکس، قطع ارتباط با آمریکا و حضور سایه سنگین "شیطان بزرگ" بر فضای ایران، صرفاً مصرف داخلی داشته و وسیله ای در دست "خط امامی های" دیروز در قبضه قدرت و پس از آن، منبع تغذیه قدرت "ذوب شوندهگان در ولایت" و همچنین وسیله سرکوب نیروهای آزادی خواه به اتهام وابستگی به دشمن بوده است. بنا بر این یکی از مطالبات اپوزیسیون می بایست خارج کردن مناسبات ایران و آمریکا از پشت صحنه و بند و بست های پنهان، و کشاندن آن به ترم و معیارهای پذیرفته شده در سطح بین المللی باشد.

۲- احتمالاً انجام این امر با دشواری بزرگی روبرو خواهد شد. آقای خامنه ای "باغیرت" تر از آن است که منافع عمومی کشور ما را بر افکار و منافع فردی و ارتجاعی روحانیت حاکم ترجیح دهد. مگر این که این قدرت به طور جدی در مخاطره قرار گیرد.

اعدام بس

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران

چهارشنبه ۱۰ اکتبر (۱۸ مهر)، روز جهانی بر ضد مجازات اعدام، ائتلاف جهانی بر ضد مجازات اعدام مرکب از سازمان های دفاع از حقوق بشر، با برگزاری یک کنفرانس مطبوعاتی در مقر سازمان ملل متحد در نیویورک، به تلاش دیگری در راستای چهار دهه مبارزه مدافعان حقوق بشر در تحقق لغو جهانی مجازات اعدام دست می یازد.

شمره این کوشش ها و مبارزات از یکسو لغو قانونی یا عملی مجازات اعدام در ۱۳۰ کشور از ۱۹۲ کشور عضو سازمان ملل متحد است و از سوی دیگر تسلیم طرح قطعنامه ای از سوی این ائتلاف به دبیر کل سازمان ملل مبنی بر توقف قانونی مجازات اعدام در همه کشورهای جهان. تصویب این قطعنامه در دستور کار اجلاس کنونی مجمع عمومی سازمان ملل گذاشته شده است.

انگیزه این قطعنامه این است که اگر در ۶۲ کشوری که همچنان به صدور حکم اعدام دست می یازند، شرایط و مقدمات لغو قانونی این مجازات غیرانسانی فارغ از دلایل آن فراهم نیامده است، این کشورها حداقل با تصویب این قطعنامه از اجرای احکام اعدام در کشورهای خویش امتناع ورزند.

هدف از برگزاری این کنفرانس مطبوعاتی در مقر سازمان ملل و در برابر هیأت های نمایندگی همه کشورها این است که این قطعنامه با اکثریت بزرگی نزدیک به اتفاق آراء به تصویب رسد. ارقام و آمار رسمی نشان می دهند که این انتظار توقع بی جایی نیست، زیرا که در سال ۲۰۰۶ تنها در ۲۵ کشور مجازات اعدام صورت گرفته و ۹۱ درصد این اعدام ها فقط در ۶ کشور انجام پذیرفته اند: چین، ایران، عراق، پاکستان، سودان و ایالات متحده آمریکا.

در سال کنونی مجازات اعدام در ایران افزایش چشمگیری داشته و بیش از ۲۱۰ تن طی ۹ ماه گذشته اعدام شده اند.

عبدالکریم لاهیجی، نایب رییس فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر

کاوه _ آوای دانشگاه

گزارش نشست مشترک بسیج و سپاه با فرزندان چه گوارا

وقتی که چه گوارا به بسیج تو دهلی می زند!



خطاب می کند. او در پایان، بسیار راضی از سناریویی که نوشته و قرائت کرده، از صحنه پائین می آید و در ردیف اول می نشیند.

بعد از حاج سعید، مهندس مهدی چمران صحبت میکند. مهدی چمران دو دوره است که رئیس شورای شهر تهران است. در دور اول احمدی نژاد با کمک فشارهای هم او به شهرداری تهران گماشته شد و همین مهدی چمران و حمایت های بی دریغش از احمدی نژاد در مقام شهردار تهران و بعد ها تا نامزدی ریاست جمهوری و سپس ریاست جمهوری احمدی نژاد ادامه یافت تا اینکه پس از به قدرت رسیدن احمدی نژاد همیشه در کنار او حضور داشت. مهدی چمران رفیق گرمابه و گلستان احمدی نژاد است. حالا مهندس مهدی چمران از برادرش "دکتر مصطفی چمران" و در مورد شخصیت و زندگی او صحبت میکند. از نبوغ او در علم فیزیک، مبارزات او و اینکه می توانست در آمریکا بماند و تدریس کند ولی مبارزه را انتخاب کرد و "او لبنان را پایگاهی کرد برای مبارزه با رژیم شاه و مبارزه با اسرائیل". مهدی از دست نوشته های مصطفی چمران می خواند و آنقدر حرف می زند که بسیج دانشجویی سه بار با گذاشتن برگه جلوی او اخطار می دهد که وقتش تمام شده است. مهدی چمران اشاره ای به چه گوارا نمی کند.

سپس نوبت به فرزندان "چه گوارا" میرسد. همه منتظرند که آنها در مقابل مواضع شیطنی و سراسر تحریف آمیز حاج سعید و دیگران چگونه موضع گیری می کنند. از فرزندان چه گوارا، دخترش صحبت می کند. اولین جمله "آلیدا گوارا" آب پاکی را روی دست تمام حضرات می ریزد. آنجا که برنامه با قران آغاز شده و از مجری و حاج سعید و هر نقل قول از "حضرت امام" با نام خدا و آیات و احادیث به زبان عربی است و هر صحبتی و آوردن نام خمینی با صلوات همراه است و از قران و اسلام و حتی مذهبی بودن چه گوارا صحبت می شود. آلیدا اینگونه آغاز می کند:

آلیدا گوارا: "به نام مردم کوبا سلام"، "ما ملتی سوسیالیست هستیم". تمام نقشه های حاج سعید و بسیج و سپاه برای بهره برداری از این برنامه نقش بر آب می شود. آلیدا در طول صحبت های حاج سعید، وقتی که مترجم برای او ترجمه می کرد، به حالت اعتراض و نفی، با عصبانیت سرش را تکان می داد. اکنون با همین دو جمله اول آلیدا، حاج سعید و دیگران سر به زیر انداختند. آلیدا می گوید "ما ممکن است اهداف مشترکی با هم بیابیم، اگر چه تفاوت فرهنگی داشته باشیم". و: "ملت کوبا با اندیشه های سوسیالیستی آبدیده شده. ما در کنار مردم آنگولا جنگیدیم. یک میلیون کوبائی در آنجا جنگیدند." < صفحه ۱۲

"ایشان سابقه حضور در لبنان، فلسطین، جنگ ایران - عراق و بوسنی هرزگوین را دارد و البته ناظر(!) اتفاقات امروز در عراق!". (حالا می شد اصلا به این شکل لو ندهند حضور خودشان را در عراق). "ایشان یک چریک انقلابی و یک مبارز بین المللی هستند". حاج سعید از تمامی امکانات تاتری برای جلب نظر شنوندگان استفاده می کند. از پوزخندهای بی جا و بغض و سکوت و... حاج سعید تلاش می کند "چه گوارا" را در "مقطع زمانی خودش" قابل احترام جلوه دهد: "اگر امروز مرحوم "چه" زنده بود حتما در لبنان و در کنار حزب الله بود". حاج سعید از اعتقادات مذهبی و ایمان به خدا و مسیح در "چه گوارا" پرده بر میدارد و در حالی که صفحاتی کاملاً بی ربط به این موضوع را از مقالات چه می خواند بغض می کند! او می گوید در جنگ ایران و عراق دو ابرقدرت شرق و غرب، هم کمونیسم منحنط و هم امپریالیسم خونخوار آمریکا در مقابل "حضرت روح اله" ایستادند چون "انقلاب حضرت روح الله انفجار نور بود. او می گوید اگر این جنگ نبود حتما شما ها - یعنی فرزندان چه گوارا- زودتر به ایران می آمدید: "می دانم قلبتان برای آمدن به ایران می تپید. حالا ما در کنار هم هستیم تا تاکتیک ها یمان را یکی کنیم". می گوید: "امروزه کمونیسم همانطور که حضرت روح الله پیش بینی کرد به زباله دان تاریخ پیوسته است و تنها راه نجات جهان، نهضت عدالت جویانه دینی و توحیدی است".

حاج سعید تمام تلاش خود را برای لجن مال کردن ایده های کونیستی "چه گوارا" به کار می برد. او حتی به کامیلو (پسر چه) رو میکند و می گوید: "شما پسر برومند مرحوم چه هم از لحاظ ظاهری و قیافه شباهت هستید واز آن مهمتر هم اکنون تجربه درخشان مسلمانان مبارز را پیش رو دارید. پس از شما دعوت می کنم به صف ما بپیوندید و مانند پدرتان وارد صحنه مبارزه واقعی شوید". حاج سعید بارها اشاره می کند که نه مردم کوبا، نه فیدل و نه چه گوارا، هیچکدام سوسیالیست و کمونیست نبوده اند و این را بارها فیدل انذاع کرده است. او از تنفر فیدل و چه گوارا و مردم کوبا از شوروی سوسیالیستی به خاطر همه عملکرد هایش صحبت می کند. حاج سعید جابجا فرزندان چه را خواهر آلیدا! و برادر کامیلو!

دانشگاه تهران، دانشکده ی فنی _ ۳ مهر ۱۳۸۶
سومین روز از چهار روز برنامه بسیج دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی تهران با عنوان "چه مثل چمران!"

سناریوی چند قسمتی دعوت از چهره های چپ شناخته شده دنیا به تهران و سپس اهدای چفیه به همراه ماچ و بوسه و دست فشردن با بسیج و سپاه، چندی است که در جمهوری اسلامی ایران شکل گرفته است. این بار فرزندان ارنستو چه گوارا به دعوت بسیج به ایران آمده اند، کامیلو گوارا (پسر ارنستو) و آلیدا گوارا (دختر او).

"چه مثل چمران" قرار است ایهام داشته باشد. هم حرف "چ" به کار ساختن دو کلمه "چه گوارا" و "چمران" می آید و هم "چه" -چه گوارا- مثل "چمران" است! بگذریم از کارنامه کاری چمران و داستان های مربوط به آن. کل سناریو عبارت است از: ۴ روز پخش فیلم از آمریکای لاتین و کوبا و در سومین روز، برنامه سخنرانی فرزندان چه گوارا و مهندس مهدی چمران (برادر دکتر چمران) و مهندس! حاج سعید قاسمی.

قرار است "چه گوارا" مثل چمران باشد! و نه برعکس (که حتی برعکس آن هم مضحک است!). کتابچه ای که اول برنامه به دست ما می دهند، سراسر پر است از مقالاتی که بدجوری سعی دارد نهضت اسلامی ایران، نهضت مستضعفان، حزب الله لبنان، رادیکالیسم اسلامی و همه و همه را همپایه و در راستای جریان کمونیستی-چریکی چه گوارا بداند. و حتی چه گوارا را تقلیل دهد به -به اصطلاح- عدالت طلبی مذهبی. و چه مقاله ها که سعی شده نقش مذهب و عرفان را در آمریکای لاتین و شخص چه گوارا کشف و سپس برجسته کند!

برنامه ساعت ۳ شروع می شود. از قبل لااقل ۶۰ درصد ظرفیت سالن را بسیجی ها(ی دانشجوی؟) پر کرده اند. دو نفر آنها در پشت سر من صحبت می کنند: "آماده باش اگر درگیری پیش اومد حالشون رو بگیریم". بسیجی ها دور تا دور سالن تصاویر بزرگ مبارزان مختلفی را در کنار رهبران رادیکالیسم اسلامی در دست گرفته اند: خمینی، سید حسن نصرالله، چه گوارا، رهبران حماس و...!

سخنران اول مهندس حاج سعید قاسمی است. مجری بسیجی گاف می دهد در معرفی او:

جمشید مهر - رادیو پیام آزادی - سوئیس

به مناسبت سالروز ۲۸ مرداد

مصاحبه با هوشنگ کشاورز صدر

رادیو پیام آزادی - سوئیس، پیرامون کودتای ۲۸ مرداد، مصاحبه ای با آقایان "باقر مومنی"، "پرویز بابائی" و "هوشنگ کشاورز صدر" انجام داده است. متن مصاحبه با آقای باقر مومنی در شماره ۱۴۷ نشریه اتحاد کار به چاپ رسید و متن دو مصاحبه دیگر در این شماره اتحاد کار به نظر شما می رسد. صدای این مصاحبه در سایت انترنت سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران قابل دسترسی است.

تشکیل می شود که صورت مذاکرات آن پیش من هست. تنها بگویم که قانون ایالات و ولایات از این مجلس می گذرد که نزدیک به سیصد ماده دارد. قانون اساسی آن صد و هفت یا هشت ماده دارد. یعنی می بینید با چه کوششی نظم به جامعه می دهد که این نظم اداره کننده جامعه باشد. خب این نتایج خیلی بزرگی هم می توانسته در برداشته باشد. بعد از مشروطیت ۳ کودتا داشتیم، تا به امروز. البته امروز نوع دیگری است، حکومت آقای خمینی و اعوان و انصار نوع دیگری است که می توان در جلسه دیگری صحبت کرد.

ولی پس از مشروطه ما ۳ کودتا داشتیم: یکی کودتای محمدعلیشاه بود. که وقتی محمدعلیشاه دید مجلس تشکیل شده و دیگر او اختیاراتش تمام شده، توپ و شار و فرمانده روسی و قزاق ها ریختند جلوی مجلس، که من اصلاً مکمل نمی کنم کلام را، که خودش قضیه مفصلی است آن یکسال مشروطه. توصیه من این است که همه کتاب صورت مجلس اول را نگاه کنند. این یک کودتا شد و در حقیقت حقوق مکتسبه مردم به وسیله پادشاه وقت یعنی محمدعلیشاه نادیده گرفته شد و قطع شد. حکومتی که به وسیله مردم به کار افتاده بود قطع شد و دو مرتبه اراده فردی حاکم شد. یعنی مردم حقوقی داشتند، این حقوق سلب شد. مردم طلبکار شدند و دولت بدهکار. این طلبکاری و بدهکاری یک نتیجه ای به دنبال خود می آورد. این منازعه بزرگی را در همان دوره آغاز کرد که منجر به استقرار مجدد مجلس و فتح تهران و خلع پادشاه شد. پس این مطالبات و در حقیقت نقض حقوق مردم، نقض حقی است که آنها را طلبکار می کند و بعد این دوره طلبکاری ممکن است مکتون بماند و بعد ممکن است به منازعه ای تبدیل شود که این منازعه می تواند انقلاب باشد. می تواند نوع دیگری از حوادث باشد. دوره محمدعلیشاه به این شکل گذشت.

- آقای هوشنگ کشاورز صدر، معلم و پژوهشگر سابق دانشگاه تهران، اکنون ۲۸ سال است که به عنوان پناهنده سیاسی در خارج از کشور بسر می برد. آقای کشاورز صدر، خود یکی از شاهدان کودتای ۲۸ مرداد و پدر ایشان آخرین استاندار دکتر مصدق در اصفهان بوده است. خانواده آقای صدر یک خانواده سیاسی بوده که به دنبال کودتا و رویدادهای پس از آن، این خانواده به نوعی از هم پاشید. آقای کشاورز، امروز ۲۸ مرداد است، روزی که کودتای آمریکایی شاه و دربار و هواداران دربار رخ داد. شما این کودتا را چگونه می بینید و اصولاً چرا یک کودتا رخ می دهد و به خصوص چرایی کودتای ۲۸ مرداد به نظر شما کدام است؟

- سؤال خیلی سنجیده ای است. کودتا مقوله ای است جدید. مربوط به دورانی است که مردم صاحب حقوقی می شوند. اگر ما بخواهیم به منشا آن نگاه کنیم، بنده تاریخ ایران را به دو بخش تقسیم می کنم. و یک ممیزی می گذارم: انقلاب مشروطه و تمام تاریخ گذشته ایران. چرا که بعد از انقلاب مشروطه یک تغییر کیفی بزرگ در جامعه ایران رخ می دهد و در اوایل قرن بیستم، مردم ایران صاحب حقوق اجتماعی می شوند. حال آنکه قبل از انقلاب مشروطه چنین حقی را نداشتند. پادشاه در حقیقت قدرت مطلقه بود و در کنار او یک نهاد دیگر؛ شریعت و شریعتمدار. تا سالهای سال بعد از اعراب، این قضیه بود. به ویژه بعد از صفویه، که اینها قدرت اصلی را تشکیل می دادند و در جامعه عمل می کردند. انسان ایرانی، انسان رعیت بود. یعنی در حقیقت وقتی خواجه نظام الملک می گوید: ملک و رعیت همه سلطان راست، یعنی از بالا تا پایین همه نوکر پادشاهند و پادشاه هر تصمیمی برای او بگیرد، باید مجری آن باشد. بعد از مشروطه این قاعده برهم خورد و انسان صاحب حقوق شد. بعد از فرمان مشروطه، بلافاصله مجلس اول

۱۹ سال ما حکومتی داشتیم که در آن اراده مردم در حقیقت مرعی بود. از ۱۹۰۶ تا ۱۹۲۵. قبل از ۱۹۲۵ کودتای دیگری رخ داد که بعد منجر به سلطنت رضاشاه شد. آن کودتایی بود که به وسیله ایشان، دویزیون قزاق و با موافقت و همکاری دولت انگلیس در ایران اتفاق افتاد. البته این نیز خود دلایل بسیاری دارد که من از ذکر آن دلایل در این جلسه خودداری می کنم، چرا که دیگر وقتی نخواهیم داشت. پس گذرا رد می شوم. در ۱۹۲۵ تا جنگ جهانی دوم یعنی ۱۳۲۰، ما در حقیقت در قالب مشروطه، نوعی از اراده فردی حاکم داشتیم. ظرف مشروطه بود، ولی مظلوف مشروطه نبود. اراده مردم حاکم نبود، اراده فردی حاکم بود. چنانکه مکرر خود رضاشاه گفته بود. یعنی یکبار در جواب مخبرالسلطنه هدایت یا در جواب فرزین در سالها ۱۳۱۰ یا ۱۱ که شرایط کشور هم خیلی آرام شده بود و گفته بود که الان دیگر بهتر است در کشور احزابی داشته باشیم و از این قبیل حرف ها، رضاشاه به استناد نوشته آقا مخبرالسلطنه هدایت که ۶ سال نخست وزیر ایشان بودند، صریح می گویند که نه آقا، همه کشورهای دنیا انواع و اقسام حکومتهایی دارند. اینجا حکومت، حکومت یکنفره است.

ما مشروطه داشته ایم و حالا این وقایع دارد اتفاق می افتد. پس زیر این پرده، زیر جامعه، این "سونامی" - این راه هم ما تازه یادگرفتیم - یک حرکت و یک موجی هست. با اینکه من منکر پاره ای از خدمات رضاشاه نمی توانم بشوم. بله، تمرکز درست کرد، بسیار درست است. یک نظم و نسقی پیدا شد. بسیار درست است. ولی خب اینها بعد از هر تحولی مثل یک انقلاب پیش می آید. ایشان اینها را خیلی زود جمع و جور کرد. خیلی درست است. ولی ایشان یک چیز را متوقف کرد و آن در حقیقت کیفیت مشروطه بود. یعنی با نقض آزادی، با جلوگیری و راه بندان آزادی، در حقیقت تحول تاریخی جامعه دچار اشکال شد. این ادامه پیدا کرد تا شهریور ۲۰. در شهریور ۲۰ به محض اینکه ایشان افتاد، دیدیم که چه عکس العمل هایی در جامعه رخ داد. این عکس العمل ها از مقابله های سخت و برخوردها در نقاط مختلف ایران شروع شد و رسید تا تشکیل احزاب. سرپوش اختناق برداشته شده بود. جامعه مثل فنر پرید. انواع و اقسام احزاب درست شد. این هم باز جواب آن بود. یعنی جامعه شروع کرد به ترمیم آن جریان گذشته و تولید آینده. اشکال هر کودتا و جریانی که جامعه را متوقف می کند این است که بعد جامعه مجبور به ترمیم است و در مقابل آن دو وظیفه وجود دارد: یک ترمیم و یک تولید. < صفحه ۸

صفحه ۷ <

بعد از شهریور ۲۰ در حقیقت مطالبات مردم هم در زمینه حقوق اجتماعی و سیاسی داخلی بود، هم به دلیل استبداد و به یغما رفتن سرمایه‌های ملی آنها. مثلاً قرار داد ۱۹۳۳ برای مدت طولانی مردم را زیر اسارت شرکت نفت قرار داد. پولی که از آن درمی‌آمد، چیزی که به ما می‌رسید، اگر اشتباه نکنم، ششصد هزار لیره پولی بود که ما از شرکت نفت می‌گرفتیم. و این در مقابل منافعی که خزانه‌داری انگلیس برده بود، هیچ بود. خب نیروی چپ پیدا شد. نیروهای ملی پیدا شدند. جنبشی پیدا شد. و در این دوره یکی از مسائل جنبش ملی شدن نفت بود. جنبش ملی شدن نفت در حقیقت شاید بشود گفت زمینه اصلی کودتای ۲۸ مرداد بود. این کودتا باید با تأسف بگویم که منجر به حوادثی شد. سالهای سال، باز تحول تاریخی دوره مشروطه راه‌انداز شد. این را به آن خاطر عرض می‌کنم که نوعی دیکتاتوری مدرن به روی کار آمده بود که همه خاطرشان هست. در حقیقت از حزب رستاخیز، مسائل حکومت فردی، یک چیزهایی مرعی بود. باز می‌گویم در قالب مشروطه. ولی باز تحول تاریخی بود که به دلیل فقدان آزادی‌ها و به دلیل اینکه جنبش روشنفکری ایران امکان رشد و گسترش نداشت، به خاطر اینکه تا رشد و گسترش پیدا کند با مسائل سیاسی مرتبط می‌شود و شاه مکرر گفته بود: همه حق کارهای اجتماعی دارند ولی سیاست موقوف، سیاست مربوط می‌شود به حزب رستاخیز، مثلاً. خب اینها باز جامعه ایران را انباشت از مطالبات کرد و در حقیقت این مطالبات پیش‌رفت و پیش‌رفت و با تأسف به جایی رسید که یک نهاد عقب مانده قدیمی، این بار در حاصل این مطالبات، که منجر به منازعه‌ای شد و انقلاب بهمین پیش آمد، اون آمد حاکم شد و ما دچار آسیب بزرگی شدیم و می‌بینیم که الان هم گرفتار آن هستیم. نتیجه عمده‌ای که می‌توانم از کودتای ۲۸ مرداد بگیرم، با تحولات امروزی که در دنیا مرعی است، این منجر میشود به حوادث نامطلوبی مثل انقلاب ۵۷. چرا می‌توانست منجر شود؟ برای اینکه جنبش و مردم به چه کسی می‌توانست پاسخ شریعت ساخت ایرانی با آن نظام روحانیت را بدهد؟ روشنفکران واقعی ایران می‌توانستند این کار را بکنند؟ روشنفکری که ردش کرده بود می‌توانست این پاسخ را بدهد؟ چرا او این امکان را پیدا نکرد، این بدان دلیل است که روشنفکر فضای رشد می‌خواهد. نهالی است که ریشه بسیار کوچکی دارد، با فقدان آزادی خشک می‌شود. ولی مثلاً فرض کنید نهال شریعت، بنده می‌گویم ایرانی، شریعتی که از بعد از دوره صفویه به این شکل درست می‌شود، این سابقه تاریخی دارد، هر قدر هم که خشکسالی به او بزند، این خشک نمی‌شود. پس یکی از نتایج ۲۸ مرداد این نتیجه نامطلوبی بود که من همیشه مد نظر هست. این وقایع به آن مسائل مرتبط است و البته بگویم، شاید نه صد درصد آن، ولی این قابل تأمل است. قابل تفکر است.

چطور می‌شود که اینگونه مسائل پیدا می‌شود؟ بنده به شما خیلی سهل و راحت بگویم: بعد از شهریور ۲۰ چون رضا شاه، در حقیقت به قول مخبرالسلطنه هدایت، کلاه‌ها را عوض کرده بود و زیر کلاه‌ها همچنان مانده بود، یک شرایطی توی جامعه پیدا شده بود که من فوت آقای حاج سید عبدالحسین اصفهانی را یادم است، بزرگترین دمنوسترسیون که من در زندگی‌ام دیده‌ام، این بود. خب این چه مبارزه‌ای بود که شما با آخوندیسم کردید، که بلافاصله بعد از رفتن شما، چنین حرکتی صورت بگیرد. خیلی عظیم. در آن روز اگر آنها می‌خواستند، می‌توانستند یک خرده زودتر، این حکومت اسلامی را هم راه بیندازند، با آن قدرتی که آنجا وجود داشت. چون نیروی «هماوردش» که روشنفکر ایرانی‌ست توی جامعه بسیار ضعیف بود. نمی‌گویم که وجود نداشت، ضعیف بود. این ضعیف بود و این ضعیف با اطلاعات بسیاری هم همراه بود. در حقیقت جلوتر هم که آمدیم، اینجا شروع شد به جبران مافات کردن.

در دوره آقای سهیلی در ۱۳۲۶ اصلاً قانون به رسمیت شناختن مدارس مذهبی و کمک به اینها و معافیت از نظام وظیفه برای شاگردان اینها گذاشته شد. شما به کتاب مرحوم آقای صدیق اعلم رجوع کنید یا «یادگار عمر» یا «تاریخ فرهنگ ایران» او، می‌بینید که این را خیلی صریح نوشته است. وزیر اعلیحضرت هم بوده و همیشه اخلاص به خانواده پهلوی داشته، معلم بنده هم بوده. این وقایع مسائلی بود که یک به یک پیش می‌آمد. اینها را من ناشی از جلوگیری از راه تحول آرامی که مشروطه جلوی پای ما گذاشته بود می‌دانم. اگر از من بپرسید: اگر آن ۱۹ سال ادامه پیدا می‌کرد، چه می‌شد؟ من گمان ندارم که ایران تجزیه می‌شد. من فکر نمی‌کردم به بهانه اینکه ایران تجزیه می‌شود و مثلاً چهار تا خان، در این دهات و آن دهات شروع به شورش می‌کنند، یا ایران در اشغال یک تکه قوای انگلیس است، یا روس، اینها به گمان من اندک اندک مرتفع می‌شد. ما چیزی را از دست دادیم که جبران آن باز به قول مخبرالسلطنه هدایت، چرا من به ایشان استناد می‌کنم، چون که ایشان یکی از وفاداران خانواده پهلوی و سلطنت پهلوی ست و ایشان در کتابش «خطرات و خطرات» به صراحت می‌گوید: سال هفتم و هشتم سلطنت رضاشاه، یواش یواش اعتماد مردم جلب شد و ایشان یک راه دیگری را در پیش گرفت. در همان جاست که ایشان می‌گوید: کلاه‌ها عوض شد و زیر کلاه‌ها همچنان باقی ماند. تمدن بلواری راه افتاد و تمدن لائبرتواری متوقف شد. این را مخبرالسلطنه می‌گوید و من به این دلیل از ایشان استناد می‌کنم که ایشان دوست این دودمان بوده‌اند. نمی‌خواهم از نوشته‌های دیگر بیاورم که ممکن است با اغراضی هم همراه باشند. عرض کنم این وقایع همانطور ادامه پیدا می‌کرد. ما یک دوره کوتاهی هم داشتیم تا رسیدیم به ترور و سوءقصد به پادشاه مملکت و این وسیله‌ای شد برای اینکه آن فضایی که داشتیم و داشت دو مرتبه برمی‌گشتیم به اصل اول مشروطه، این فضا باز ماند. مجلس مؤسسانی تشکیل شد، اختیارات اعلیحضرت را زیاد کرد. این اختیارات منجر به نوعی از خودکامگی شد که این خودکامگی به دلیل فضای نیمه‌بازی که کشور داشت، به یک رویارویی جدی هم منجر شد. حالا کمی جلو می‌آیم، چون مسئله منافع خارجی و ملی مردم مطرح بود، مسئله نفت مطرح شد و با طرح مسئله نفت، منازعه دولت و دربار و ایادی بزرگی که انگلستان در ایران داشت. این بحث بسیار بالا گرفت. آنها که می‌گویند، دولت مصدق، دولت مصدق بخشی از قدرت سیاسی را در اختیار داشت و کوشش او نه فقط برای نفت بود، کوشش او برای این بود که در حقیقت انقطاع مشروطه اصل را و این خلاء را پر کند و این سر را به آن اصل مرتبط بکند. یعنی اندیشه آزاد، فکر آزاد، در بخشهای دیگر عملی شود. یعنی حاکمیت مردم. خوب، این به جایی رسید که هم منافع خارجی هم منافع بسیاری از نیروهای داخلی، بویژه بعد از ۳۰ تیر که یک رفورم بزرگ در کار دولت آقای مصدق می‌شود، این واقعه اتفاق می‌افتد. یعنی موضع خیلی مشخص مشروطه واقعی بر ضد مشروطه رو در روی هم قرار می‌گیرند. یعنی برای مردم مشخص می‌شود. یک طرف آمریکا و انگلیس و همدستانشان را به همراه دارد و یک طرفش فقط مردم کوچه و بازار است. این فقط مردم کوچه و بازار است و شما حتی دهقانها را هم نمی‌توانید بگویید. می‌گویم کوچه و بازار. یعنی مردم بیشتر شهرنشین. چون در تمام طول این مدت، استبداد خاصیتش این است که مسکوت می‌گذارد، جامعه را در یکجا نگه می‌دارد و این خطرش این است که اینگونه جوامع آگاهیشان کم است و نمی‌توانند آن مشارکت را داشته باشند در حفظ حقوق خودشان.

- کودتایی علیه دکتر مصدق انجام گرفت. استراتژی‌ای که دکتر مصدق پیش گرفت ناظر بر چه خواسته‌هایی بود؟ بعد لطفاً شما به ۳۰ تیر هم اشاره کنید. چون این روزها تلاش می‌شود به دولت قوام نوعی مشروعیت و تقدس بخشیده شود؛ لطفاً به این هم اشاره‌ای بفرمایید. و چه نتیجه‌ای می‌شود از کودتای ۲۸ مرداد گرفت. < صفحه ۲۲

به مناسبت سالروز ۲۸ مرداد

مصاحبه با پرویز بابایی

- آقای پرویز بابایی نویسنده و عضو کانون نویسندگان و از فعالین سیاسی کشورمان هستند. آقای بابایی، امروز ۲۸ مرداد و سالروز کودتای آمریکایی شاه و دربار علیه دکتر مصدق است. خواهش می‌کنم چرایی رخداد این کودتا را شرح دهید.

- من اول مقدمه‌ای عرض می‌کنم و بعد علل و دلایل این کودتا را بیان می‌کنم.

اخیراً سلطنت طلبان اینجا یا آنجا توی مباحثی شرکت می‌کنند و در باره ۲۸ مرداد می‌گویند: اولاً این کودتا نبود. این یک عزل و نصب ساده بود که شاه مصدق را عزل کرد و زاهدی را روی کار آورد. در موقعی که مجلسی هم نبود. و اصلاً بیگانگان در اینجا نقشی نداشتند و آمریکا و انگلیسی توی کار نبود. خود ایرانیها بودند. مردم بودند. در جواب ایشان باید گفت که فرمان عزل مصدق را چطور سرهنگ نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی در نیمه شب ۲۴ مرداد به مصدق ابلاغ می‌کند؟ چرا قبلاً تلفن های شهر و سیم های تلفن را قطع می‌کنند و می‌روند خانه چند نفر از رهبران جبهه ملی مثل زیرک زاده و حق شناس که سرتیب ریاحی هم در همان خانه بوده ولی آن شب خانه نبوده، اینها را دستگیر می‌کنند. بعد می‌آیند خانه دکتر فاطمی و به همسر او اهانت می‌کنند. این چه فرمان عزلی است که اینها می‌گویند کودتا نبوده، نیروی گارد شاهنشاهی، زیر نظر سرهنگ نصیری که کاملاً زیر نظر شاه بود و با تانک و مسلسل نصیری این فرمان را می‌آورد و بعد آن اقدامات را می‌کند. و دوماً عنوان می‌کنند که ارتش زیر نظر خود مصدق بود و حال آنکه مصدق فقط سمت وزارت دفاع را داشت و فقط در مورد بودجه ارتش اظهار نظر می‌کرد. تمام تعویض و تغییر فرماندهان کاملاً با نظر افسرانی بود که در مقابل این ظاهراً مسئولین ارتش بودند ولی باطناً از خود شاه دستور می‌گرفتند. شبکه بزرگی از افسران و در واقع امرای بازنشسته در کشور فعال بودند و در ارتباط با سران ارتش بودند و توطئه قتل افشارپور را پایه ریزی کردند که بعداً تیرئه شدند و مقاماتی را نیز پس از کودتا گرفتند و زاهدی هم توی این جریان شرکت داشته. تازه کسان و فرماندهانی که در کنار مصدق بودند یعنی مثلاً سردار ریاحی بود که آدم مردود و ترسوئی بود و حتی زیر سؤال است

که آیا بعد از ۲۵ مرداد نقشی داشت یا نه. و سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی و سرتیپ دفتری که برادرزاده خود مصدق بود به جای سرتیپ مدبر که شنیده بودند او هم جزء کودتاچیان است. تمام نیروهای اطراف مصدق از این افسران انباشته بود.

علل کودتا که مشخص است. مصدق نفت را ملی اعلام کرده بود و پیگیر آن بود و تا آخر، سازش ناپذیر مانده بود و می‌خواست آن را به سرانجام برساند. پیشنهاد آخری که چرچیل و آیزنهاور داده بودند و بانک بین المللی داده بود، تمام را به نظر کارشناسی می‌رساند و می‌دید توسط این پیشنهادات و قراردادهای جدید، شرکت نفت سابق دارد از در دیگری وارد می‌شود. در نتیجه پیگیر مانده بود در راه ملی شدن نفت. آمریکا نظر می‌داشت، که چرچیل هم بعدها گفت که: آمریکا دارد بزرگترین سهم را بعد از کودتا از ایران می‌برد. نظر داشت و عناصری را هم در رابطه با مبارزه با شرکت سابق نفت تحریک می‌کرد. بنابراین آمریکائی ها هم دیگر نظرشان سلب شده بود که از این خون چیزی به دست بیاورند و در نتیجه بعد از ۳۰ تیر مصدق را دیگر سازش ناپذیر می‌دیدند و می‌دیدند که روز به روز عناصر انقلابی مصدق بیشتر می‌شوند. روی این اصل، اینها از اول توطئه می‌کردند ولی از بعد از ۳۰ تیر به این نتیجه رسیدند که باید یک فکر اساسی بکنند.

کودتا در ۲ مرحله صورت گرفت. یک مرحله از ۲۵ مرداد بود که شاه فرار کرد. آن فرمان عزل و نصب هم به صورت سفید امضاء و به تاریخ ۲۸ مرداد، یعنی حتی قبل از اعلام انحلال مجلس انجام شده بود. افسرانی که در گارد شاهنشاهی بودند، خبر کودتای گارد را سر شب به مصدق داده بودند. مصدق منتظر رسیدن نصیری بود و بعد دستور توقیف او را به سرتیپ ریاحی داد. از روز ۲۵ مرداد که خبر فرار شاه داده شده بود و اینکه اینها قصد کودتا داشتند، سراسر کشور به پایکوبی و شادمانی پرداختند، ولی دولتیان از عواقب این کار و اینکه این می‌تواند در آینده تدارکی برای جلوگیری از اقدامات قبلی اینها بکنند، کاملاً غافل بودند. احزاب جبهه ملی هم در واقع بدان معنی حزب نبودند، یک دار و دسته‌هایی بودند که می‌توانستند گاهی تظاهراتی راه بیندازند.

هرکدام از اینها حداکثر هزار نفر می‌توانستند جمع کنند. آمادگی برای تغییر شکل مبارزه نداشتند. نظرشان این بود که مثلاً با ارتش باز ۳۰ تیر می‌شود و مردم قیام می‌کنند.

همه احزاب در غفلت بودند و حزب توده هم که اطلاعات کودتا را در ۲۵ مرداد داده بود، بنا به اظهار رهبرانش، از فعالیت های زیرزمینی که جاسوسان آمریکایی فرانکلین روزولت و جاسوس های انتلیجنت سرویس و رشیدیان ها و مسعودی ها به صورت زیر پرده داشتند می‌کردند، بی‌خبر بودند. ضمناً در این زمینه اشتباهات خود مصدق هم قابل تذکر است. در آن شرایط برادر زاده خود را رئیس شهربانی کرد که خبر نداشت که او جزو کودتاچیان بوده، یاخبر داشت و پیگیری نکرد. فرمانداری نظامی را هم دست او داد. روز چهارشنبه ۲۸ مرداد که در واقع چاقوکش ها و اینها توی خیابانها راه افتادند، پشت سر آنها، کامیون های پاسبان ها حرکت می‌کردند. این را هم بد نیست تذکر بدهم که روز قبل، فرماندار نظامی به تمام احزاب داده بود که روز چهارشنبه توی خیابان ها نباشند.

چون ما می‌خواهیم این کسانی که می‌آیند وارد میدان می‌شوند را روشن بکنیم، این مطلب را در تأیید آن باید بگویم. روزنامه «نیروی سوم» در روز چهارشنبه ۲۸ مرداد و «به سوی آینده»، روزنامه‌ای که مربوط به حزب توده بود، همان روز صبح، یک اعلامیه نوشته بودند که آن روز طرفداران نهضت از حضور در خیابان ها خودداری کنند. این در خاطرات دکتر مسعود حجازی هست که نوشته: «من عصر که از چاپخانه نیروی سوم آمدم بیرون، صبح دیدم که این اعلام در روزنامه «نیروی سوم» است و بعد فهمیدم که خلیل ملکی بوده که این اعلام را آورده». او البته این ور و آن ور اعلام کرده بود که خلیل ملکی هم در جریان کودتا شرکت داشته، ولی بعد معلوم شد که این دستوری بود که به همه احزاب داده بودند و می‌گویند منشاء آن سرتیپ ریاحی و سرهنگ اشرفی بوده‌اند که به مصدق توصیه کرده بودند که به احزاب این طور گفته شود.

- آقای بابایی، شما یکی از کسانی هستید که در آن سال ها شاید شاهد قضایا بوده‌اید.

- بله، من فعال سازمان جوانان حزب توده بوده‌ام.

- حتماً شما با من موافق هستید که دکتر مصدق یکی از چهره‌های ماندگار در تاریخ ایران است. ولی اگر ما عادت نکنیم که دیگران را فقط سیاه یا سفید ببینیم، یعنی هم نقاط قوت و هم نقاط ضعف آنها را ببینیم، می‌خواهم از شما خواهش کنم علل شکست دکتر مصدق را از این جنبه ببینیم که راهبردی که ایشان دنبال می‌کردند، آیا به موفقیت می‌رسید؟ < صفحه ۱۰

صفحه ۹ <

- دکتر مصدق همانطور که در ۳۰ تیر و آن سالها دیده بود، بیشتر به تظاهرات توده‌ای معتقد بود و از این طریق می‌خواست توطئه‌ها را در هم بشکند. در ۲۵ مرداد شاه فرار کرده بود. همه احزاب هم شعار جمهوری می‌دادند. خود مصدق چون سیاستمدار بود، اعلام کرده بود شورای سلطنت تشکیل می‌دهیم و از طریق شورای سلطنت به شاه می‌نویسیم که آیا می‌آید یا نه. استراتژی او مبارزه مسلحانه و جنگ داخلی و اینها نبود. کلاً یک فردی بود مثل نهرو و گاندی و اینها. از نظر اخلاقی هم انسانی بود و واقعاً مثل تولستوی، یعنی درویش، و صناری هم از حقوق دولتی‌اش استفاده نکرد. یعنی مخرج رفتن به آمریکا را برای دیوان عالی لاهه خودش پرداخت کرده بود. حتی داده بود چند تا قالی و فرش و قالیچه برایش ببافند که به پروفیسور رولن هدیه بدهد، آنها را هم از جیب خودش داده بود. و کلاً وقتی عنوان می‌شود که او رهبر بورژوازی ملی بود، به این معنی نبود که او خود بورژوا بود. او یک زندگی خیلی درویشانه‌ای داشت و اموالش را این ور و آن ور انفاق می‌کرد و معتقد به رسیدگی به کار محرومین بود.

این طور که مسلم است، این مرد به جنگ داخلی راقب نبود. اما این به آن معنی نیست که مصدق واگذار کرده بود. بعضی‌ها عنوان می‌کنند که مصدق می‌دانست که شکست خواهد خورد و در نتیجه واگذار کرد. اتفاقاً یواش یواش امکانات اقتصادی و اجتماعی داشت برایش پیدا می‌شد. آن مسئله تحریم نفت از طرف دولت‌ها و اینکه کشتی‌ها نمی‌توانستند بیایند، یواش یواش از این ور و آن ور کشتی‌هایی داشت پیدا می‌شد که می‌خواستند نفت بخرند. امکانات او داشت زیاد می‌شد. البته روی کار آمدن آیزنهاور و چرچیل، تا اندازه‌ای کمک کرد که وضع او نامساعد بشود. ولی به هرحال طرفدار جنگ داخلی نبود که در این حال حکومت را هم واگذار کند. تا روز ۲۷ مرداد کاملاً در اریکه قدرت بود. تمام شهر در دست او بود. تظاهرات خیابانی در همه جا بر علیه شاه بود. اما از زیر پرده کاملاً خبر نداشتند. ضمن اینکه او اشتباه روز ۲۸ مرداد که گفت طرفداران نهضت نیابند توی خیابانها و آن انتصابات نادرستی که کرد و ضعف و تردید سرتیپ ریاحی و اطرافیان ارتشی دیگرش، همه اینها کمک کرد که آنها اطلاعات کافی پیدا نکنند. سفارت آمریکا هم فعال بود، دفاتر اطلاعاتی زیادی داشت. زاهدی را از اینجا به آنجا می‌کشاندند و پنهان می‌کردند.

نقش حزب توده هم واقعاً زیر سؤال است که واقعاً در آن شرایط، با آن امکاناتی که داشت، چرا آنقدر آنجا منفعیل شد در آن جریان. البته صحبت‌های کیانوری هم هست که می‌گوید "من رفتم و از مصدق پرسیدم که آیا ما اقدام بکنیم؟ و مصدق گفت اوایل ما خودمان مسلط هستیم، بعداً همکاری می‌خواهید بکنید". اینها همه واقعاً زیر سؤال است. هنوز مدرکی در این زمینه ارائه نشده. مدرکی که وجود دارد به شب ۲۴ مرداد که روزش ۲۵ مرداد باشد، افسران حزب توده اطلاع می‌دهند به مصدق که یک همچین قضیه‌ای هست. که سروان نصیری می‌خواهد با تانک و نفربر بیاید خانه شما. پس این را اطلاع داشتند. ولی بعد از آن دیگر مدرکی نداریم که کیانوری و یا دیگران به مصدق چیزهایی گفته باشند، یا به او اطلاعاتی داده باشند، یا از او سؤال کرده باشند. امکان دارد کیانوری با برادران بزرگی که خودش همیشه می‌گوید ما تمام مسائل مهم را باید با برادر بزرگمان در میان می‌گذاشتیم، با آنها در میان گذاشته باشد یا با رهبری خارج تماس گرفته باشد و آنها رأی او را زده باشند. به هرحال یکجوری هم بود که زمان به سرعت می‌گذشت. یعنی صبح ساعت ۹ و ۱۰ که شروع شد حمله چاقوکش‌ها در خیابان‌ها و پشتیبانی پلیس، افسران حزبی هیچ دستور عملی نداشتند. بعضی از اینها افسر تانک بودند. مثلاً محافظ زاهدی سرگرد ایروانی نامی بوده که من با خود او تماس گرفته‌ام و با او صحبت کرده‌ام. حزب امکانات زیادی داشت که می‌توانست از آنها استفاده کند. اما آیا این پیروز می‌شد یا نه؟ مورد تردید است.

به هرحال حزب اگر اقدام می‌کرد، نتایج آن خیلی بهتر بود تا نتیجه‌ای که ما از آن گرفتیم و به اصطلاح الان توی آن هستیم.

- دکتر مصدق خود یک حقوقدان کاملاً آگاه بر قانون اساسی بود و اعتقاد داشت که برای اصلاحات او حتی لازم نیست بیسوادان هم رأی بدهند، یعنی در واقع روی آن تکیه نمی‌کرد و در آخرین رفراندومی که صورت گرفت، از مجموع ۲ میلیون و چهل و چهار هزار و چهارصد رأی، مصدق ۲ میلیون و چهل و سه هزار و سیصد رأی را در سراسر کشور به دست آورد. پرسش من این است که اگر بعد از رفراندوم اوضاع اینطور بود که مصدق کاملاً مسلط بود و اوضاع حکومت و مملکت در دست او بود، چطور ممکن بود که اگر ساماندهی احقاق حقوق کارگران و زنان و یا مخالفت قطعی با سلطنت صورت می‌گرفت، نمی‌توانست نیرو و سازماندهی لازم را تهیه ببیند که مقابل کودتا باشد و به این واکنش غیرقابل پیش‌بینی مردم نرسیم. من فکر می‌کنم این راهبردی که دنبال شده را باید مورد بررسی قرار داد. می‌خواستیم نظر شما را در این مورد بدانم.

- البته، این را باید اضافه کرد که بعد از ۳۰ تیر بخش مهمی از جبهه ملی و نیروهای آن از مصدق جدا شدند. به رهبری همان کاشانی و بقایی و مسعود و اینها. و آنها به هر وسیله‌ای متوسل می‌شدند برای درهم‌کوبی مصدق. یعنی فعال اصلی سرنگونی دکتر مصدق شدند. اما راجع به اون لایحه‌ای که شما می‌گویید، که لایحه‌ای برای انتخابات آورده بود که بی‌سوادها در آن شرکت نکنند، اون بیشتر لایحه‌ای بود بر علیه فنودالها. اونجا می‌خواست زنان را هم در انتخابات شرکت بدهد. البته اسنادش الان هست که حوزه علمیه قم به مکه پیغام می‌دهد که نمی‌گذاریم که زنان در انتخابات شرکت کنند و این مسئله‌ای که بی‌سوادان نباشند، اینها محملی است که دکتر مصدق عنوان کرده و قصد او این است که لایحه‌ای بیاورد که زنان را در انتخابات شرکت دهد. ولی خوب دکتر مصدق عقب نشست و این لایحه را با تهدید حوزه علمیه قم کنار گذاشت. دید که ممکن است فتنه‌هایی به وجود بیاید. اما آنچه مسلم است، این مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت، به صورت مسالمت‌آمیز داشت پیش می‌رفت، یواش یواش بر می‌خورد به اقدامات غیر مسالمت‌آمیز و طبعاً باید در مقابل آن، احزاب و خود دکتر مصدق فکر می‌کردند.

دکتر مصدق برای تشکیل یک سازمان دفاعی هم اقدام نکرد. حتی به او پیشنهاد شده بود یک گارد غیرنظامی درست کند که مصدق زیر بار نرفت. به هرحال این فرایند که به این شکل شروع شده بود، به این شکل هم خاتمه پیدا می‌کرد، چون احزابی که طرفدار مصدق بودند و برای نگهداشتن به اصطلاح پیروزی‌های نهضت کوشش می‌کردند، برای تغییر شکل مبارزه آمادگی نداشتند. اراده مقاومت در رهبری‌ها نبود، حتی در رهبری حزب توده. آن موقع رهبری شوروی هم تغییر کرده بود و بعد از مرگ استالین به نظر نمی‌آید اراده کاملی برای پشتیبانی از مبارزه مسلحانه در ایران داشتند. برای همین، همانطور که خود شما هم توی صحبتتان گفتید، دیگر جز این راه دیگری نبود که پیش آمد. تنها فقط استیفای حقوق ملت ایران از شرکت نفت نبود، بلکه دکتر مصدق داشت ریشه فساد و استبداد را در جامعه می‌زد. داشت عناصر فاسد و عناصری که می‌خواستند از امکانات استفاده بکنند برای پیشبرد مقاصد خودشون، جلوی اینها می‌ایستاد. یعنی یک راه دمکراسی باز شده بود و یواش یواش می‌رفت به سمت پیگیری و عمیق شدن و روی این اصل، دشمنان داخلی زیادی برای خود پیدا کرده بود. خوب، یک چنین حرکت و فرایندی، باید رویش فکر می‌شد و عواقب آن در نظر گرفته می‌شد. برای تغییر شکل مبارزه باید فکر می‌شد و فقط اکتفا نمی‌کردند به تظاهرات توده‌ای‌ها، یا حتی قیام ۳۰ تیر، بلکه باید بیشتر از اینها به فکر می‌افتادند.

- این کاملاً محرز است که نیروهای خارجی و به خصوص شخص روزولت دست داشتند که شاه به صراحت می‌گوید: آقای فرانکلین روزولت "من پادشاهی و تخت حکومت را اول به خدا و دوم به شخص شما بدهکارم." < صفحه ۲۲

اعطای مدال حقوق بشر به دکتر ناصر زرافشان



در کنفرانس مطبوعاتی که پس از اعطای جایزه صورت گرفت، دکتر زرافشان به سوالات خبرنگاران پاسخ گفت. سوالات پیرامون قتل های زنجیره ای، اعدام های اخیر و فشار بر فعالین جنبش زنان، دانشجویان و کارگران دور می زد. یکی از خبرنگاران نیز در مورد مردی پرسید که به هنگام اعدام لبخند بر لب داشت. □

مصاحبه "دوچپه وله" با دکتر ناصر زرافشان

امر مردم مقوق بشر است؛ اتم امر دولت هاست

دوچپه وله: شما پس از دریافت جایزه اتحادیه قضات آلمان در سخنان خود به تشکیل جنبش و جمعیتی برای دفاع از حقوق بشر اشاره داشته اید. منظور شما به طور مشخص در این باره چیست؟

ناصر زرافشان: گمان می کنم در این زمینه کمی اشتباه برداشت شده است. جنبش چیزی مثل یک شرکت یا تجارتخانه نیست که در یک مقطع زمانی مشخص و یا از زمانی مشخص، شخصی برود و تشکیل اش بدهد. بحث من این بود که در زمینه حقوق بشر در سطح رسمی و بین المللی اش، یعنی سازمان ملل متحد و به طور تخصصی تر شورای حقوق بشر ملل متحد، این دولت ها و نمایندگان دولت ها هستند که متولی گسترش، ارتقاء و حافظ حقوق بشر هستند. در حالی که برخی و بخشی از همین دولتها خودشان به طور فاحش حقوق بشر را نقض می کنند. وقتی به قضیه نگاه می کنیم، ما با یک تضادی در سطح رسمی روبرو هستیم که ناقضین حقوق بشر، خود دولت ها هستند و حافظین حقوق بشر هم ظاهرها همین دولت ها هستند. به این دلیل آن نگاهی که از بالا به حقوق بشر می نگرند و متولیان را در سطح بین المللی در این نهادها، یا حتی در برخی دولت ها می بیند، به نظر من به نتیجه نمی رسد.

حرف من این بود که حقوق بشر، امر مردم است، مردم باید از پایین متشکل بشوند، قدرتمند باشند تا بتوانند این حقوق را به دست بیاورند، یا آنجا که به دست آورده اند از آن دفاع بکنند.

من در ایران از این دیدگاه و با این نگرش، در تلاش جهت احقاق این حقوق برای مردم کشورمان هستم، نه از دیدگاهی ملهم از سیاست دولت ها یا ملهم از سیاست نهادهای رسمی بین المللی. این کاری که من با این نگرش تازه شروع کرده ام، در واقع مبتنی است بر این که به مردم هر کشوری این مجال داده بشود، تا با توجه به وضعیت خاص و ویژه خودشان، راه های خودشان را پیدا کنند. اصول حقوق بشر مشخص است، ولی راه های ویژه را با توجه به وضعیت خاص در هر کشور باید جست. این تلاش ها باید حمایت شوند. منظورم این بود که من درصدم هستم در این خط گام بردارم. پیش از این هم، پس از مدت محدودی که آزاد شدم و بیرون آمدم در این راستا حرکت کردم و اعتقادی به آن خطی ندارم که از بالا می آید و دولت ها متولی آن هستند. < صفحه ۱۴

وی همچنین گفت که "برای حقوق بشری که جهانشمول است باید از همه مدافعین حقوق بشر در همه جا و تا آن جایی که می توانیم حمایت کنیم". او خطاب به آقای زرافشان گفت: "باید از دوستان ایرانی شما، برای خانواده ها و کسانی که در تهران تحصن کردند و در مقابل زندان اوین جمع شدند و گفتند که باید در اینجا تغییراتی انجام شود و ریسک کردند - زیرا این کار با خطر همراه است - تقدیر کرد و به آنان احترام گذاشت. از شما تقاضا می کنم که هر وقت برگشتید، سلام و احترام ما را به حامیان خود برسانید و بگوئید که ما با احترام فراوان به آنها فکر می کنیم".

سپس مدال حقوق بشر توسط دبیر کل مجمع قضات آلمان فدرال، آقای فرانک به دکتر زرافشان اهدا شد. ابتدا دکتر زرافشان از مجمع قضات آلمان فدرال و سازمان عقوبت بین الملل تشکر نمود که او را در دوران زندان حمایت کردند و در اهمیت همبستگی جنبش جهانی حقوق بشر در دفاع از فعالین حقوق بشری سخن گفت و اظهار داشت که با توجه به شواهد امر، جامعه ای آزاد، برابر و همراه با صلح، در ایران امکان پذیر است. او در سخنان خود به تناقض دفاع آمریکا و اروپا در دفاع از حقوق بشر اشاره کرد و گفت که این تناقض خود باعث می شود تا این کشور های مدعی حقوق بشر نتوانند از حقوق بشر در سایر کشور ها دفاع کنند. او سپس به تشریح پرونده قتل های رنجیره ای پرداخت که به خاطر پیگیری در امر این پرونده و مشخص شدن نام مسئولین قتل ها، خود به زندان افتاد و از پیگیری این پرونده به این طریق جلوگیری به عمل آمد.

دکتر زرافشان در ادامه صحبت های خود گفت که تغییر به حکومت قانون و حقوق بشر تنها از طریق یک جنبش قوی و از پائین انجام می شود و از بالا تغییری نمی تواند صورت گیرد. در ایران یک جنبش قوی زنان با خواست برابری و برای حقوق زنان وجود دارد، جنبش دانشجویی برای آزادی و دموکراسی و اتحادیه های جدید برای حقوق کارگران مبارزه می کنند. بسیاری از این فعالین دستگیر و یا در خطر دستگیری هستند تا "بهای تلاش خود را بپردازند". او در ادامه گفت که "آرزو می کنم این فعالین سیاسی از حمایت و همبستگی کامل در خارج برخوردار شوند. اعطای مدال حقوق بشر از طرف مجمع قضات آلمان نه تنها به من، بلکه به جنبش دفاع از حقوق بشر در ایران است".

سخنان دکتر زرافشان مورد استقبال شدید حاضرین در مراسم قرار گرفت و جمعیت برای ادای احترام با کف زدنهای ممتد به پا خاستند.

مجمع قضات آلمان فدرال، مدال حقوق بشر سال ۲۰۰۷ را در ۱۸ سپتامبر امسال به دکتر ناصر زرافشان اهدا نمود. این مدال هر دو سال یکبار، به رسم سپاس و تقدیر، به وکلا، قضات و یا تشکل های حقوقی که در دفاع از حقوق بشر و آزادی های بنیادین، از آزادی و جان خود در این راه می گذرند، تقدیم می شود.

در مراسم اهدای این مدال به ناصر زرافشان در شهر وورتس بورگ آلمان، ابتدا آقای کریستف فرانک (Christoph Frank) دبیرکل مجمع قضات آلمان، ضمن اشاره به فعالیت های دکتر زرافشان و اهمیت مبارزه برای حقوق بشر اظهار داشت که وظیفه این مجمع، حمایت دائمی از برندگان این مدال می باشد.

خطابه قدردانی از دکتر زرافشان توسط خانم هرتادیلبرگملین (Hertha Däubler Gmelin) وزیر سابق دادگستری آلمان فدرال و نماینده پارلمان آلمان و دبیر کل "کمیسون حقوق بشر و کمک های انسانی" مجلس آلمان قرائت شد. او در سخنان خود اشاره کرد که "دکتر زرافشان از سرزمین زیبایی می آید که بناها و باغ های بسیار زیبا و مردمان مهربان و تحصیل کرده ای دارد که شرایط تیره و سختی را می گذراند". متأسفانه هیچگونه تغییری در وضعیت حقوق بشر در ایران ایجاد نشده است. همین چند هفته پیش عکس های اعدام های جمعی انتشار یافت. ماموران اعدام با نقاب سیاه برای ترساندن مردم در معابر عمومی انسان ها را با جرثقیل به دار می آویختند. حق و عدالت در اینجا هدف نیست و این اعدام ها چیزی بیشتر از ایجاد جو وحشت و ژست های عامه پسندانه نیست. خانم هرتا دیبلر گملین افزود که "جدائی دین از دولت امری الزامی بوده و تحقق حقوق بشر تنها با جدائی دین از دولت صورت می گیرد". "ما اروپائی ها باید در شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد بر جهانشمول بودن حقوق بشر تأکید کنیم. امضا پیمان های بین المللی حقوق بشر، دولت ها را موظف می سازد تا قوانین خود را با این پیمان ها مطابقت دهند و آنها را موظف می سازد که قوانین حقوق بشر را رعایت و تضمین نمایند". وی سپس به مسئله شکنجه در رابطه با زندانیان گوانتانامو، مورد مورات کورناتس و المصری و یا پروازهای مخفیانه سازمان سیا پرداخت و گفت که "این نشان میدهد که ما باید حتما در اینجا، در کشور خودمان نیز سیاست حقوق بشر خود را به طور جدی دنبال کنیم".

خانم هرتا دیبلر گملین به وضعیت بد خارجیبانی که غیرقانونی در آلمان زندگی میکنند اشاره کرد و گفت "اجازه ندهیم که حقوق بشر در حد دعای یکشنبه و یا در حد فقط اعطای یک مدال باقی بماند".

من کیستم؟

بلقیس سلیمانی

من «دوشیزه مکرمه» هستم، وقتی زن ها روی سرم قند می سابند و همزمان قند توی دلم آب می شود. من «مرحومه مغفوره» هستم، وقتی زیر یک سنگ سیاه گرانیق قشنگ خوابیده ام و احتمالاً هیچ خوابی نمی بینم. من «والده مکرمه» هستم، وقتی اعضای هیات مدیره شرکت پسرم برای خودشیرینی بیست آگهی تسلیم در بیست روزنامه معتبر چاپ می کنند.

من «همسری مهربان و مادری فداکار» هستم، وقتی شوهرم برای اثبات وفاداری اش البته تا چهل- آگهی وفات مرا در صفحه اول پرتیراژترین روزنامه شهر به چاپ می رساند. من «زوجه» هستم، وقتی شوهرم پس از چهار سال و دو ماه و سه روز به حکم قاضی دادگاه خانواده قبول می کند به من و دختر شش ساله ام ماهیانه بیست و پنج هزار تومان فقط، بدهد. من «سرپرست خانوار» هستم، وقتی شوهرم چهار سال پیش با کامیون قراضه اش از گردنه حیران رد نشد و برای همیشه در ته دره خوابید.

من «خوشگله» هستم، وقتی پسرهای جوان محله زیر تیر چراغ برق وقت شان را بیهوده می گذرانند.

من «مجید» هستم، وقتی در ایستگاه چراغ برق، اتوبوس خط واحد می ایستد و شوهرم مرا از پیاده رو مقابل صدا می زند.

من «ضعیفه» هستم، وقتی ریش سفیدهای فامیل می خواهند از برادر بزرگم حق ارثم را بگیرند.

من «...» هستم، وقتی مادر، من و خواهرهایم را سرشماری می کند و به غریبه می گوید «هفت ...» دارد- خدا برکت بدهد. من «بی بی» هستم، وقتی تبدیل به یک شیء آرکائیک می شوم و نوه و نتیجه هایم تیک تیک از من عکس می گیرند.

من «مامی» هستم، وقتی دختر نوجوانم در جشن تولد دوستش دروغ پردازی می کند. من «مادر» هستم، وقتی مورد شماتت همسرم قرار می گیرم. - آن روز به یک مهمانی زنانه رفته بودم و غذای بچه ها را درست نکرده بودم.

من «زنیکه» هستم، وقتی مرد همسایه، تذکره را در خصوص درست گذاشتن ماشینش در پارکینگ می شنود.

من «مامانی» هستم، وقتی بچه هایم خرم می کنند تا خلاف هایشان را به پدرشان نگویم.

من «ننه» هستم، وقتی شلیته می پوشم و چارقدم را با سنجاق زیر گلویم محکم می کنم. نوه ام خجالت می کشد به دوستانش بگوید من مادر بزرگش هستم... به آنها می گوید من خدمتکار پیر مادرش هستم.

من «یک کدبانوی تمام عیار» هستم، وقتی شوهرم آروغ های بودار می زند و کمر بندش را روی شکم برآمده اش جابه جا می کند. دوستانم وقتی می خواهند به من بگویند: «گه» محترمانه می گویند: «علیا مخدره». من «بانو» هستم، وقتی از مرز پنجاه سالگی گذشته ام و هیچ مردی دلش نمی خواهد وقتش را با من تلف بکند.

من در ماه اول عروسی ام؛ «خانم کوچولو، عروسک، ملوسک، خانمی، عزیزم، عشق من، پیشی، قشنگم، عسلم، ویتامین و...» هستم. من در فریادهای شبانه شوهرم، وقتی دیر به خانه می آید، چند تار موی زنانه روی یقه کتتش است و دهانش بوی سگ مرده می دهد، «سلیطه» هستم. من در ادبیات دیرپای این کهن بوم و بر؛ «دلیله محتاله، نفس محیله مکاره، مار، ابلیس، شجره مثمره، اثیری، لکاته و...» هستم. دامادم به من «ووروره جادو» می گوید. حاج آقا مرا «والده» آقا مصطفی صدا می زند. من «مادر فولادزره» هستم، وقتی بر سر حقوقم با این و آن می جنگم. مادرم مرا به خان روستا «کنیز» شما معرفی می کند.

من کیستم؟ □

وقتی که چه گوارا ... صفحه ۶ <

او می گوید: "مردم کوبا همواره از کمک های شوروی قدردانی می کنند و این مساله ای که در مورد اختلاف گفته میشود هیچ گاه به این شکل وجود نداشته است". آلیدا سرش را به طرف حاج سعید بر می گرداند و می گوید: "لطفاً همیشه سعی کنید اندیشه های چه را از روی کتاب های اصلی پیدا کنید و مطالعه کنید". اشاره ی او به کتابی است که حاج سعید از روی آن روخوانی کرد و از آن کشف کرده که چه گوارا مذهبی بوده و به خدا و مسیح اعتقاد داشته. آلیدا می گوید: "اگر واقعا آن مطالبی که شما خواندید از کتابی به قلم پدرم ارنستو چه گوارا است، پس مطمئناً ترجمه آن اشتباه است".

آلیدا می گوید: "پدر من هرگز از خدا صحبت نکرد! او هیچ گاه با خدا ملاقات نکرد!". تعدادی از دانشجویان با گفتن این جمله توسط آلیدا کف می زنند. بسیجی ها سر بر می گردانند که این تعداد را شناسایی کنند. احتمال ایجاد تشنج در جلسه می رود. حالا سکوت برقرار شده. نفس ها در سینه حبس شده است. حاج سعید دیگر کامل خم شده روی زانوهایش و سرش کاملاً پائین است. مهدی چمران که حیثیت سیاسی اش برای شرکت در اینچنین جلسه ای - که قرار نبود به اینجا ها کشیده شود- زیر سؤال رفته است، آماده است تا در لحظه ای مناسب از پشت میز مشترکی که روی صحنه قرار دارد و با فرزندان چه گوارا پشت آن نشستند، اند، برخیزد. عصبی شده است.

آلیدا اضافه می کند: "پدر من می دانست حقیقت مطلق در کار نیست، کدام حقیقت مطلق؟ او اطمینان داشت ذهن انسان بر اساس تجربه می تواند ظرفیت آموختن بی نهایت داشته باشد". سپس از زندگی چه گوارا می گوید و از سفرهایش در جوانی: "وقتی که یک شب با یک زوج سرخ پوست کمونیست گفتگو می کند آنجاست که می فهمد او نیز یک کمونیست است. پس پدر من مطمئناً کمونیست بود". از مکزیک و آشنایی "چه" با فیدل می گوید و از اینکه آنجا چه گوارا زندانی می شود و همه آزاد می شوند به جز چه گوارا: "می دانید چرا پدر من آزاد نشد؟ میدانید چرا؟" سکوت کامل برقرار میشود. پاسخی از کسی برنمیخیزد. "من به شما میگویم چرا: چون او صراحتاً گفته بود من کمونیست هستم و فیدل آنقدر آنجا ماند تا چه گوارا آزاد شود و از آنجا ارتباط عمیق آنها شکل گرفت". در آنجا، در مکزیک فیدل کاسترو بی شک یک مارکسیست-لنینیست بود و چه گوارا هم مارکسیست لنینیسم را پذیرفته بود. "شما از کدام خدا و پیغمبر حرف می زنید؟ چه گوارا فقط یک پیامبر را ملاقات کرد و قبول داشت و آن هم فیدل بود!". در اینجا سخنان آلیدا مطمئنم که تمام برنامه های بعدی این جلسه، از جمله پرسش و پاسخ او لغو شدند. چون سخنان آلیدا صریح، قاطع و خدشه ناپذیر بود و تمام خیمه شب بازی بسیج و سپاه را برهم زد. آلیدا گفت: "دوست دارم رو در رو با زنان ایران حرف بزنم. می خواهم مستقیماً با آنان سخن بگویم و از اعتقادات آنها و حرفهایشان بشنوم". او گفت: "ارزش های چه گوارا، بدون تحریف و مصادره به مطلوب، می تواند جهانی باشد، همانطور که هست".

سخنان آلیدا خیالم را راحت میکند. چرا که در این همه مدت شاهد ماچ و بوسه های چاوز، مورالس، اورتگا و... با رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی بوده ایم. حقا که "چه گوارا چیز دیگری است" و از فرزندان چه گوارا هم درست همین انتظار می رفت. بعد از سخنان آلیدا دو کتابچه راهنمای توریستی ایران به او و برادرش اهدا شد و بی درنگ آنها را از روی صحنه به پایین آوردند و از در کناری خارج کردند. بسیجی ها اجازه ندادند کسی دنبال آنها برود و فرزندان چه همراه سفیر کوبا و هیات همراه به سرعت به بیرون از دانشگاه برده شدند. حالا من مانده ام که بسیج با آبروریزی پیش آمده چه باید بکند و سانسور خبری بخش های اصلی حرفهای آلیدا چه فیلم تازه ای از این نشست را به وجدان عمومی جامعه و جهانیان ارائه خواهد کرد؟ از خود میپرسم: این چه قدرتی است در چه گوارا که فرزندان او را از پس نزدیک به ۴ دهه، اینچنین بارور از دانش راستین و ملامات از عشق به خلق و جسور و مسامحه ناپذیر میکند؟ درود بر آلیدا گوارا! درود بر کامیو گوارا! برقرار باد کمونیسم! زنده باد ارنستو چه گوارا! □

بیانیه شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه خواجه نصیرالدین به مناسبت آغاز سال تحصیلی

"بگذارید این وطن دوباره وطن شود"

این اقدام حاکی از پایین آمدن آستانه تحمل حاکمیت اقتدارگرا می باشد که حتی حاضر نیست فعالیت حزبی قانونی و دارای مجوز از وزارت کشور را بپذیرد. پلمپ دفتر ادوار تحکیم وحدت نشان از عزم جدی حاکمیت در برخورد با احزاب مستقل و منتقد می باشد. تمامی این برخوردها با دانشگاه درحالی صورت می گیرد که رئیس دولت نهم به مهرورزی با مردم و ایجاد عدالت در جهان تأکید دارد ولی گویی مردم ایران لایق عدالت و مهرورزی نیستند که با آنان چنین برخورد می شود. آیا این اعمال معنایی جز انقلاب فرهنگی ای دارد که معاون فرهنگی وزیر علوم به طور مداوم آن را انکار می کند؟

هدف این برخوردها تحقیر دانشگاه، خاموش کردن هرگونه صدای مخالف و اجرای پروژه «النصر بالرعب» می باشد. آیا با این گونه اعمال می توان به «اتحاد ملی» دست یافت؟ به نظر می رسد که این اعمال در سال جدید تحصیلی نیز ادامه یابد تا به خیال خام خود بتوانند دانشجویان را ساکت کنند، کاری که از هم اکنون محکوم به شکست است.

انجمن اسلامی دانشجویان ضمن محکوم کردن این اقدامات خواستار آزادی کلیه دانشجویان دربند و رفع احکام غیرقانونی کمیته های انضباطی و بازگشت اساتید دگراندیش به دانشگاه می باشد و کلیه ی دانشجویان و تشکل های دانشجویی را به مقاومت در برابر این برخوردها و دفاع از حریم دانشگاه در برابر کسانی که حیات خود را در خاموشی این نهاد روشنگری می دانند دعوت می نماید و به برخی تشکل های دانشجویی هشدار می دهد که از تاریخ عبرت گیرند و مواضع و رفتارهای احزاب اصلاح طلب و کسانی که در طول دوران اصلاحات به دانشجویان به دیده نردبان قدرت نگریستند و عملاً کمکی به دانشجویان در بند نکردند را فراموش نکنند و تا زمانی که این احزاب به نقد دوران حضور خود در حاکمیت و اصلاح عملی آن رفتار نپردازند و به طور عملی ایران را برای همه ایرانیان نخواهند نمی توان به آنان اعتماد کرد و عملکرد ناصوابشان در گذشته را به فراموشی سپرد و در اثر برخوردها و فشارهای تمامیت خواهان به همکاری با آنان پرداخت.

"غره مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه پی ها بریده اند
نومید هم مباش که رندان جرعه نوش ناگه به یک خروش به مقصد رسیده اند" □

"بگذارید سرزمینی باشد که رویا پروران در رویای خویش داشتند"

سال تحصیلی جدید را در حالی آغاز می کنیم که تابستانی سخت از سوی متحجران بر دانشگاه گذشت. انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی ضمن تبریک به کلیه دانشجویان و کارکنان دانشگاه به مناسبت آغاز سال تحصیلی، شرح حالی از وقایع، در تابستانی که گذشت را بیان می نماید:

۱- بازداشت غیر قانونی اعضای شورای مرکزی اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان (دفتر تحکیم وحدت) در سالروز ۱۸ تیر، با اتهام نخ نمای «اقدام علیه امنیت ملی»، که باید به حال این کشور که هزاران شهید برای برقراری استقلال، آزادی و امنیت آن از جان خویش گذشتند، تاسف خورد که چگونه تحسن آرام شش دانشجو مقابل دانشگاه صنعتی امیرکبیر در اعتراض به بازداشت دانشجویان در بند، امنیت آن را به خطر می اندازد و سبب بازداشت آنان می گردد ولی با کسانی که برای کشور به طور مرتب در حال بحران سازی هستند برخوردی صورت نمی گیرد.

۲- نزدیک به چهار ماه از حبس و شکنجه دانشجویان دانشگاه صنعتی امیرکبیر در زندان به جرم واهی چاپ نشریات موهن می گذرد و این در حالی است که این دوستان چه قبل از بازداشت و چه زمانی که بازداشت شدند به جعل نشریات خود تأکید کرده اند و خواستار برخورد با جاعلین این نشریات شده اند ولی همچنان پروژه تواب سازی از این دانشجویان توسط نهادهای امنیتی ادامه دارد که تهیه فیلم اعتراف از آنان را می توان در این راستا ارزیابی کرد.

۳- احکام غیر قانونی محرومیت از تحصیل دانشجویان منتقد در دانشگاه های کشور به خصوص دانشگاه علامه طباطبایی توسط کمیته های انضباطی، انحلال و تعطیلی تشکل های منتقد، صدور احکام سنگین زندان برای فعالین دانشجویی، بازنشستگی اجباری و اخراج اساتید دگراندیش دانشگاه های کشور که در آخرین مورد آن می توان به اخراج اساتید دانشکده حقوق دانشگاه به بهانه ی واهی غیبت آنان از دانشگاه اشاره کرد.

۴- حمله ی وحشیانه ی نیروهای امنیتی به دفتر ادوار تحکیم وحدت در سالروز ۱۸ تیر و بازداشت ۱۱ نفر از فعالین سیاسی و دانشجویی و انتقال آنها به زندان اوین نیز برگ ننگ دیگری بود بر دامن حاکمیت. □

فعالین ایرانی دفاع از حقوق بشر در اروپا و امریکای شمالی

وضعیت اعدام در ایران

به مناسبت ۱۸ مهر (۱۰ اکتبر)

روز جهانی مبارزه برای لغو حکم اعدام

این گزارش در برگرفته مشخصات افرادی است که در فاصله زمانی مهرماه ۱۳۸۵ (اکتبر ۲۰۰۶) تا شهریور ۱۳۸۶ (سپتامبر ۲۰۰۷) در ایران حکم اعدام در مورد آنها صادر و یا اجرا شده است. اطلاعات مندرج در این گزارش عمدتاً مبتنی بر اخبار خبرگزاری ها، روزنامه ها و سایت های خبری متفاوت داخل کشور و برخی منابع خارج از ایران است. با توجه به سانسور خبری حاکم بر منابع داخل کشور و عدم انتشار و یا انتشار ناقص خبرهای مربوط به اعدام شدگان و محکومین به اعدام؛ این گزارش منعکس کننده بخشی از موارد اعدام در ایران است. گزارش موجود حاوی دو لیست «اعدام شدگان» و «منتظرین اجرای حکم اعدام» به شرح زیر است:

اعدام شدگان (لیست شماره ۱):

مجموعاً حکم اعدام ۲۶۵ نفر در فاصله زمانی یاد شده به اجرا در آمده است. که نسبت به سال قبل ۱۴۰ درصد افزایش را نشان میدهد.

- ۳ نفر از آنها زن هستند.
- ۳۴ نفر زندانی سیاسی بوده اند. که تعداد آنها حدود شش برابر سال قبل است.
- اعدام در ملاء عام نسبت به سال گذشته بیش از دو برابر افزایش داشته است که به ۱۰۰ مورد بالغ می گردد.
- یک نفر از محکومین به اعدام در ملاء عام سنگسار شده است.
- از ۷۷ نفر از اعدامیان که سنشان در این گزارش آمده است؛ ۴۷ نفر آنها تا ۳۰ سال سن و ۳۰ نفر آنها از ۳۰ سال به بالا هستند. بالاترین سن فرد اعدام شده ۶۵ سال است.
- اطلاعات در باره هویت ۵۷ نفر از آنها به طور ناقص به دست آمده است.

منتظرین اجرای حکم اعدام (لیست شماره ۲):

۲۱۸ نفر منتظر اجرای حکم اعدام هستند، که حکم اعدامشان در فاصله زمانی این گزارش صادر شده است. ضمناً طبق اطلاعات بدست آمده، حکم اعدام ۲۹ نفر دیگر - که از سالهای پیش حکم اعدام دریافت کرده بودند- مجدداً به تأیید دیوان عالی کشور رسیده است.

- نسبت تعداد صدور احکام اعدام در مقایسه با سال قبل ۶۰ درصد افزایش داشته است.
- ۱۱ نفر به سنگسار محکوم شده اند.
- ۲۶ نفر از آنها زن هستند.
- ۵ نفر زندانی سیاسی اند.
- از میان ۹۸ نفر که در مورد سنشان اطلاعاتی موجود بوده است؛ ۴ نفر زیر ۱۸ سال سن، ۶۳ نفر بین ۱۸ تا ۳۰ سال و ۳۱ نفر بالاتر از ۳۰ سال سن دارند. لازم به ذکر است که ۷ نفر هنگام ارتکاب جرم زیر ۱۸ سال سن داشته اند.
- اطلاعات در باره هویت ۷۶ نفر از آنها به طور ناقص به دست آمده است. □

راه رسیدن به صلح در خاورمیانه

مترجم: ناهید جعفرپور - Linksruck

هیچ مسئله ای تا به امروز چون مسئله موضع گیری در باره خاورمیانه در میان چپ ها این همه بحث انگیز نبوده است.

کسانی که اختلافات میان یهودی ها و مسلمانان خاورمیانه را به عنوان اختلافات حل نشدنی و "ابدی" تحلیل می کنند، در اشتباهند. برعکس، تعقیب یهودیان به نام مسیحیت، از زمان های قدیم هیچ نمونه مشابهی در جهان اسلام نداشته است. البته در فاصله بیش از ۱۳۰۰ سال زندگی مشترک میان مسلمانان و یهودیان، در مناسبات آنان تشنجاتی هم وجود داشته، اما هیچ گاه تاریخ طولانی چون آنچه ما در اروپای مسیحی از زمان جنگ های صلیبی می شناسیم نداشته است. در قرن ۱۹، به موازات امپریالیسم صنعتی مدرن، تمایلات راسیستی و ضد یهودیت توانست در طول این سال های طولانی باعث استثمار و فشار و راندن یهودی ها شود. در مقابل این مسئله و به عنوان عکس العمل، اواخر قرن ۱۹ جنبشی برای ایجاد دولت ملی یهودی به وجود آمد که بنیان گذاران آن، این جنبش را جنبش صیهونیسم نام نهادند. در ۵۰ سال اول جنبش صیهونیسم تا سال ۱۹۳۰، چیزی در حدود ۱۲۰ هزار یهودی از این جنبش پیروی نموده و به فلسطین مهاجرت کردند. این تعداد یهودی آن چنان جمعیتی نبودند که بتوانند یک دولت خالص ملی یهودی را به وجود آورند. تعقیب یهودی ها توسط نازیسم و جنایت های وحشیانه نازیسم نسبت به یهودیان، موقعیت یهودیان را از اساس تغییر داد. در فاصله ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۶، بیش از نیم میلیون یهودی از خطر هولوکاست جان به در برده و زنده ماندند. بسیاری از این یهودیان به خاطر اعتقاد به صیهونیسم نبود که به فلسطین مهاجرت کردند، بلکه آنها بیشتر ترجیح می دادند که از اروپا به آمریکا بروند اما در آنجا درها به روی بسیاری بسته بود. در جهانی که بسیاری از یهودیان از سوی هیچ کشوری در مقابل ماشین مرگبار نازیسم پشتیبانی نمی شدند، بسیاری از یهودیان مهاجرت به فلسطین را تنها راه نجات و امیدی تازه می دانستند. اینان اما به جای این که به آرامش و صلح برسند، در خاورمیانه، در ستیزی تند و تیز با مردم اقوام عرب درگیر شدند، زیرا که طرح صیهونیستی شهرک های مهاجرین از همان ابتدا مسلمانان را از این پروژه خارج ساخت

و به طرد آنان پرداخت تا بدینوسیله بتواند یک دولت ملی خالص یهودی را به وجود آورد. سازمان های صیهونیسم، از بزرگ زمین داران عرب تا می توانستند زمین خریداری کردند و به این ترتیب، زمین داران خرد، کارگران کشاورزی و بومیان مجبور شدند زمین ها و خانه و کاشانه خود را ترک نمایند. در ۱۹۴۸ شبه نظامیان صیهونیسم قتل عامی را میان روستا نشینان فلسطینی به راه انداختند و بزرگترین و وحشیانه ترین کشتار را در دهکده دیرپاسین انجام دادند، به طوری که موجی از روستا نشینان آواره و فراری شدند. به این صورت، ۷۵۰ هزار فلسطینی در وحشت و ترس خانه و کاشانه خود را ترک کردند. بدین طریق مهاجرین یهودی فارق از این که برای چه به آن منطقه مهاجرت نموده بودند، در نزاعی غیر قابل گذشت با ساکنین عرب آن منطقه قرار گرفتند.

منطقه مهاجر نشین فلسطین شکلی از استعمار خشونت بار را به خود گرفت و مناسباتی متضاد را با قدرت استعماری بریتانیایی که از زمان فروپاشی فرمانروایی عثمانی آن منطقه را کنترل می کرد پیدا نمود.

اولین انتقاده فلسطینی در سال های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ توسط ارتش بریتانیا که در ائتلاف با شبه نظامیان صیهونیسم بود به خاک و خون کشیده شد. ویستون چرچیل در رابطه با راندن فلسطینی ها از سوی مهاجرین صیهونیسم در مقابل به اصطلاح کمیسیون تحقیق پل که خود را با متدهای خشونت بار مشغول می ساخت گفت:

"من این عقیده را ندارم که سگ کنار آبشخور حق غیر قابل برگشت به این آبشخور را دارد حتی اگر که این سگ مدت های مدید در کنار این آبشخور بوده باشد. من این حق را از او قبول نمی کنم. من برای مثال همچنین قبول نمی کنم که به سرخپوستان شمال آمریکا و یا سیاهان استرالیا بی عدالتی بزرگی شده باشد. من قبول نمی کنم که به این انسانها ناحقی شده است زیرا که یک نژاد قوی تر و یک نژاد برتر و یک نژاد دنیادیده تر آمده است و جای او را گرفته است."

در این رابطه منافع امپریالیسم بریتانیا و مهاجرین صیهونیسم به هیچ وجه همسان نبود. زمانی که امکان ساختن دولتی ملی به نام اسرائیل بعد از جنگ جهانی دوم تقریباً در حال تحقق بود، تشنجات آغاز شد. در حالیکه ارتش بریتانیا تلاش میکرد مهاجرین یهودی را

بلوکه نماید، جنبش صیهونیستی در فلسطین به یک کارزار تروریستی روی آورد که همچنین قدرت اشغالگر بریتانیایی را هم مورد هدف قرار داد. در یک آکسیون تروریستی که توسط یکی از شبه نظامیان صیهونیسم در تابستان ۱۹۴۶ در کینگ داوید هتل در اورشلیم انجام گرفت، طبق گزارشات رسمی ۹۱ نفر کشته شدند که ۲۸ نفرشان بریتانیایی بودند و غالب آنها از افسران ارتش بریتانیا و همچنین ۴۱ عرب و ۱۷ یهودی در بین کشته شدگان قرار داشتند. تمامی سیاستمداران مشهوری که دولت اسرائیل را بعد از تاسیسش در سال ۱۹۴۸ رهبری می کردند، از سوی مقامات بریتانیایی به خاطر تروریسم به حکم زندان طولانی مدت محکوم شده بودند بعد از تاسیس دولت اسرائیل این دولت و سیاستمدارانش متحدین بسیار قابل اعتماد آمریکای سلطه گر شدند. در اختلافات بر سر کنترل منطقه نفت خیز، بسیاری از دولت های عربی و همچنین ایران از نظر آمریکا به عنوان غیرقابل اعتماد و بی ثبات شناخته شدند. بسیاری از رژیم های عربی و هم چنین پادشاه ایران برای اینکه حکومت های خود را امنیت بخشند وارد ائتلاف و همکاری با آمریکا شدند. این مسئله باعث شد تا این رژیم ها در میان مردم خود چهره محبوبی نداشته باشند. بنا بر این در این بستر و در این کشور ها در ابتدا ناسیونالیسم عربی و از سال های ۷۰ هر چه بیشتر اعتراضات اسلامی رشد نمود.

اسرائیل هم در مقابل کاملاً با آمریکا متحد گردید و ارتشش با کمک های نظامی آمریکا به یکی از قوی ترین قدرت های نظامی جهان تبدیل شد که امروز تمامی خاورمیانه را با قدرت تسلیحات اتمی اش تهدید می نماید. از آن زمان تمامی تلاش ها برای یک صلح مداوم، با گسترش استعمار مسدود شد. برای اینکه قدرت و امکان زندگی دولت اسرائیل را که بر مبنای محروم سازی مردم مسلمان اقوام عرب برقرار بود گسترش دهند، دولت های مختلف همچنین بعد از ۱۹۴۸ سیاست ادامه اشغال را دنبال نمودند. این روند که این اختلاف قدیمی را همواره از نو زنده می کرد تا به امروز پایان نیافته است. در ۱۹۶۷ اسرائیل مجموعه سرزمین فلسطین به اضافه نوار غزه و غرب اردن و شرق اورشلیم را فتح نمود. هدف اسرائیل این است که در سرتاسر جهان ۱۵ میلیون یهودی را به اسرائیل برگرداند. برای تمامی فلسطینی هائی که خواهان بازگشت به سرزمینشان می باشند راه برگشت بسته می ماند. این یک داستان غمناک است که صیهونیسم متولد از تجربه های ضد یهودیت و هولوکاست نازیسم بعنوان کابوسی وحشتناک، هدف سیاسی اش را خلق دولت ملی با توسل به ترور و طرد انسانها قرار داد.

در میان منطقه دولتی اسرائیل، چون گذشته مسلمانان عرب زندگی می کنند. آنها با وجود اینکه قانونا شهروند می باشند اما از طریق صدها تبصره و بندهای اداری به شهروند شماره دو تقسیم شده اند.

در سال ۲۰۰۲ از سوی سازمان سیکوی که از ۱۵ سال پیش برای برابری شهروندان یهودی و فلسطینی اسرائیل حرکت می کند در باره تعیض فلسطینی ها بطور مثال در تأمینات مالی دولتی در بخش توسعه، زیرساختار و آموزش گزارشاتی داده شده است. در این نوشته آمده است که با وجود اینکه فلسطینی ها ۵.۱۸ درصد جمعیت اسرائیل را تشکیل می دهند برای مثال در سال ۲۰۰۲ تنها از ۲.۶ درصد کمک های دولتی در بخش مسکن، ۰.۷ درصد در بخش فرهنگ، ۵.۳ درصد در بخش ایجاد محدوده های صنعتی و یا ۱.۶ درصد بودجه در بخش جلب توریست برخوردار شده اند.

وضعیت در مناطقی که در سال ۱۹۶۷ اشغال گشته اند همواره در نابرابری کامل قرار دارد. بدبختی و استثمار، موجودیت زندگی انسانها را به خطر انداخته است و آنها را مجبور به ترک زندگی شان کرده است. در کنار بکارگیری خشونت از سوی دولت اسرائیل، این سیاست به پاکسازی انسانی در پهنه وسیعی پرداخته و این مسئله بر بستر دستگاه اداری عریض و طویلی قانونی می گردد. بطور مثال استفاده از آب: از سال ۱۹۸۲ مناطق فلسطینی به آب لوله کشی اسرائیل وصل است و از این طریق آب آشامیدنی مردم تقسیم می شود. اما این آب متفاوت پخش می گردد. به این صورت که مصرف سرانه روزانه برای مهاجر اسرائیلی ۳۳۰ لیتر و برای فلسطینی ها ۳۲ لیتر پخش می شود. دولت نظامی اسرائیل به فلسطینی ها اجازه می دهد که تنها یک چاه آب ۶۰ تا ۱۵۰ متری داشته باشند. چاه های اسرائیلی ۱۰۰ تا ۶۰۰ متر عمق دارند و از این رو برای آنها همواره آب آشامیدنی وجود دارد. یک چنین قاعده ای مسکن و راه و ترابری را هم در بر می گیرد. در واقع شهروندانی از حق کامل شهروندی استفاده می کنند که وابسته به مردم طرفدار دولت اسرائیل می باشند، حال فرق نمی کند که در اسرائیل زندگی می کنند و یا خارج از اسرائیل. زیرا هر فردی که از لحاظ دینی به مردم یهودی تعلق داشته باشد، هر زمان حق تابعیت خواهد داشت.

کاراکتر اسرائیل به عنوان تنها دربرگیرنده دولت مردم یهودی، در واقع حق موجودیت فلسطینی ها را ربوده است. گزارشگر فلسطین در شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد یعنی جان دوگارد از آفریقای جنوبی، در گزارشی وضعیت فلسطین را با رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی مقایسه نموده و گفته است:

"اشغال مناطق فلسطینی توسط اسرائیل تشابه زیادی با استعمارگری دارد. همزمان، این اشغال بسیاری از مشخصات نژادپرستی را هم دارا است. نوار غربی به سه بخش تقسیم شده است: در شمال جنین با نابلس در مرکز با رامالا و در جنوب هیرون. این مناطق هر روز بیشتر شبیه بانتوستان آفریقای جنوبی می شوند. محدودیت های آزادی در جابجائی که توسط سیستم دشوار جواز خروج و دخول پیاده می شود و توسط تقریباً ۵۲۰ مرکز کنترل و ایستگاه کنترل خیابانی پشتیبانی می شود. این وضعیت شباهت زیادی به سیستم کنترلی نژادپرستان آفریقا جنوبی دارد و می توانم بگویم از مرز آنها هم گذشته است. همچنین دیوانسالاری امنیتی نژادپرستی را در خاطرها زنده می کند. سیستمی با بیش از ۱۰ هزار فلسطینی در زندان های اسرائیل، جایی که شکنجه های وحشتناک وجود دارد.

بسیاری از نقطه نظرات اشغالگران اسرائیلی، سیستم نژادپرستی در آفریقای جنوبی را به یادها می آورد. انهدام خانه های فلسطینی ها، آن هم در بعد وسیع، غیر استفاده ساختن زمین های زراعی مورد استفاده، حمله های ناگهانی نظامی و همچنین قتل های هدفمند افراد فلسطینی، حتی مرزهای جنایت های رژیم نژاد پرست آفریقا جنوبی را هم پیموده است. هیچگاه دیواری در آفریقا جنوبی ساخته نشد که سفیدها را از سیاهان جدا سازد."

راندن و زیر پا گذاشتن حقوق فلسطینی ها توسط دولت اسرائیل برای مردم خاورمیانه نه امنیت و نه صلح به همراه نیاورده است. همچنین برای مردم اسرائیل هم چیزی به همراه نداشته است. بلکه برعکس، این مسئله رنجی ابدی و خونریزی ای مداوم را برای آنها به همراه داشته است. ما حرفهای فعالان صلح یهودی در اسرائیل و دانشمند یهودی نوام چامسکی را تأیید می کنیم. او می نویسد: "همبستگی با فلسطینی ها در حقیقت همبستگی با یهودیان هم می باشد. این به نفع ما نیست که ما این وضعیت و مقاومت و خون ریزی ها را دائماً از نو تکرار کنیم و شدت دهیم."

در بسیاری از قطعنامه های سازمان ملل متحد در ۳۰ سال گذشته از دولت اسرائیل خواسته شده است که از مناطق اشغالی بیرون رود. اسرائیل برعکس بسیاری از کشورهای جهان می تواند نسبت به این قطعنامه ها با بی تفاوتی برخورد کند. بدون اینکه با یک تحریم جدی از سوی غرب روبرو گردد. حتی اقداماتی چون حملاتی که ساعت های طولانی از سوی ارتش اسرائیل بر روی پست های کنترل سازمان ملل متحد در زمان جنگ لبنان صورت گرفت که باعث شد ۴ کلاه آبی کشته شوند، هیچ تغییری در وضعیت اسرائیل نداد. بجای آن اتحادیه اروپا و آمریکا بعد از پیروزی دولت حماس که منتخب مردم فلسطین بود به ایزوله کردن فلسطین پرداختند که در نتیجه این سیاست، رنج و بدبختی عمومی بخصوص در نوار غزه، به صورت غیر قابل تحملی بالا رفت.

با توجه به عدم تاثیر قطعنامه های سازمان ملل متحد، فلسطینی ها در مقابل راندن ها و خشونت های ارتش اسرائیل با مقاومت و مبارزه عکس العمل نشان دادند. ما حملات تروریستی بر علیه مردم غیرنظامی را محکوم می کنیم. آکسیون های انتحاری مبارزان جنبش مقاومت فلسطین بر اتوبوس های مدارس، فروشگاه ها و بازار های خرید و فروش و یا دیگر تاسیسات غیر نظامی، قابل دفاع نمی باشند. اینگونه آکسیون های از روی ناچاری، نه تنها راه خروج از استثمار را هموار نمی کنند، بلکه رنج و درد را شدت می بخشند. این گونه آکسیون ها بیان جنگی نامتعادل می باشند که در آن ارتش قدرتمند اسرائیل با آکسیون های مسلحانه اش قربانیان بی حدی را در مناطق مسکونی فلسطینی های غیر نظامی بجای خواهد گذاشت.

اسلحه ها و موشک های دست ساز جنبش فلسطین نمی توانند در برابر ارتش قدرتمند اسرائیل که یکی از قوی ترین ارتش های جهان با تسلیحاتی چون هلیکوپترهای بمب افکن و تانک ها و تسلیحات کنترل شده توسط ماهواره می باشد، مقابله کنند. از این رو کاملاً اشتباه است که بگویم اقلیتی از ناچاری است که حملات انتحاری انجام می دهند و دفاع فلسطینی ها را با آنچه که برای آنان ریشه اش خشونت است همسان قرار دهیم. یک چنین همسان سازی قدمی ما را به صلح در خاورمیانه نزدیک نخواهد ساخت. زیرا که این همسان سازی میان علت ها و اثرها، عمل و عکس العمل، تفاوتی نخواهد گذاشت. تازمانی که جلوی راندن ها و بی خانمان شدن ها و بی حقی به فلسطینی ها را نگیریم (به زودی صد سال از این راندن ها می گذرد)، هیچ صلحی هم نخواهد شد.

دولت اسرائیل حتی یکبار هم حاضر نیست که به نحوی وارد مذاکره با دولت موجود فلسطین گردد. اسرائیل برای تن دادن به مذاکره پیش شرط هایی را به سازمان های فلسطینی اعلام نموده است که از جمله به رسمیت شناختن دولت اسرائیل و صرف نظر نمودن از خشونت است. اسرائیل در این موضعش از سوی آمریکا و اتحادیه اروپا پشتیبانی می گردد. اسرائیل با این پیش شرط در واقع می خواهد به افکار عمومی نشان دهد که گویا تمامی عملکردهای نظامی اش بر علیه مردم فلسطین تنها به خاطر دفاع از کشورش می باشد. در واقع هم سازمان "پ ال او" در زمان یاسر عرفات در پیمان اوسلو در سال ۱۹۹۳ اسرائیل را به رسمیت شناخت، بدون اینکه شهرک سازی ها در مناطق اشغالی نوار غزه و غرب اردن و شرق اورشلیم متوقف و یا حتی آهسته تر شود. < صفحه ۱۶

صفحه ۱۵ <

بجای این، در سال های بعد، اسرائیل سیاستی یک جانبه را پیشه کرد که به شکست سازمان الفتح عرفات انجامید و باعث خیزش سازمان حماس گردید. در میان چپ ها در مباحثات بر روی این مسئله، بخصوص در آلمان، غالباً این موضوع ناروشن می ماند که بالاخره منظور از "به رسمیت شناختن اسرائیل" توسط فلسطینی ها چیست. بارها چه حماس و چه الفتح و چه سازمان "پ ال او" به عنوان راه حل سیاسی، رفع اختلاف دولت مستقل فلسطینی را در کنار اسرائیل در مرزهای ۱۹۶۷ پیشنهاد نموده اند.

رهبریت حماس توافق خود را در آخرین وساطت دولت سعودی مبنی بر راه حل دو دولت بر مبنای مرزهای ۱۹۶۷ مجدداً پیشنهاد نمود. بدین وسیله این سازمان نه تنها دولت اسرائیل را عملاً به رسمیت شناخت، بلکه واقعیت آماری و قصب زمین هائی که سابقاً از طریق راندن انسانها صورت گرفت را مورد قبول قرار داد.

اینکه دولت اسرائیل با این وجود مذاکره با دولت تحت کنترل حماس را رد نمود، کاراکتر اصلی این خواست اسرائیل را نشان می دهد. مسئله اسرائیل از طرح این خواست این است که در مذاکرات مجبور نباشد قبل از اینکه پروژه شهرک ها به پایان برسد به مرزهای دولتی تن دهد. او می خواهد وقت کشی کند تا از زمان کافی برخوردار باشد که مدارکی تهیه کند تا بتواند از عوامل مختلف بین المللی به نفع خود استفاده کند. مسئله بر سر خوار کردن و به خاک انداختن فلسطینی هاست راندن موزیانه آنها از مناطق اشغالی و در نهایت جلوگیری از شکل گیری دولت فلسطینی.

اوری آوئری فعال صلح اسرائیلی در مقاله ای به نام "آیا یک سرخپوست باید حق موجودیت ایالات متحده آمریکا را به رسمیت بشمارد؟" می نویسد: "من یک شورشی اسرائیلی هستم و احتیاجی ندارم که کسی موجودیت دولت مرا به رسمیت بشمارد. برای من کاملاً کافی است اگر کسی آماده باشد با من پیمان صلح ببندد و آنهم بر بستر شرایطی که مورد توافق هر دو طرف باشد. ... اما این خواست هائی که هم اکنون از دولت فلسطین درخواست می شود به هیچ وجه از روی صداقت نیست. پشت این خواسته ها مقاصد سیاسی نهفته است. دقیق تر بگویم دو مقصود: اول اینکه باید جامعه بین الملل به این اعتقاد برسد که دولت واحد فلسطین را به رسمیت نشناسد و دوم اینکه باید ترمرد دولت اسرائیل برای عدم مذاکره در باره صلح با این دولت را پذیرفتنی و توجیح نماید."

ما اعتقاد داریم که با وجود تمامی زخم هائی که اختلاف ده ها ساله به فلسطین وارد نموده است، اما هنوز هم صلح ممکن است و برای این صلح ایجاد دولتی که در آن یهودی ها و مسلمانان و مسیحیان با حقوق برابر در زندگی مشترک به سربردن لازم است. تنها اینچنین می توان برشکاف های قومی و مذهبی این منطقه فائق آمد.

باید توجه نمود که بیش از یک میلیون عرب در منطقه دولتی اسرائیل زندگی می کنند. چیزی که تقریباً ۲۰٪ جمعیت اسرائیل می شود. همچنین در مناطق اشغالی شرق اورشلیم و غرب اردن امروز صد ها هزار یهودی زندگی می کنند. آنها همه می توانند آنجائی که زندگی می کنند بمانند البته با این پیش شرط که یک شروع جدید بر بستر مساوات و برابری میان یهودیان و مسلمانان بر قرار گردد. افزون بر این، این قاعده حق برگشت رانده شدگان فلسطینی را هم در برمی گیرد و این مسئله باعث می شود که دولت یهودی دیگر نتواند سیاست استعماری را اجرا نماید. همچنین همزمان واضح است که مردم یهودی هم این حق را خواهند داشت در منطقه تاریخی فلسطین زندگی کنند. سازمان ملل متحد در مقابل، سال هاست که بعنوان راه حل، تقسیم کردن را برای فلسطین پیشنهاد می کند. در حالیکه اولین طرح ۱۹۴۷ در واقع سرزمین بزرگتری را نسبت به طرح های بعدی بین المللی برای فلسطینی ها در نظر گرفته بود.

راه حل دو دولت که اوائل سال های ۹۰ بر روی آن توافق شد تا کنون به جائی نرسیده جز یک فرش رفو شده جغرافیائی با پست های ارتشی بی حد در غرب اردن. آخرین فصل تصرف اسرائیل ساختن دیوار بود که بخشاً به طوری عمیق در غرب اردن فرو رفته و شرق اورشلیم را از منطقه فلسطینی جدا می سازد.

با وجود این شرایط، نه یک دولت با حقوق برابر فلسطینی می تواند در کنار اسرائیل به وجود آید و نه بر این بستر اختلاف دائمی، انگیزه های مذهبی در این منطقه از بین می رود.

اگر دست آخر طوری شود که بخشی از سرزمین قدیمی فلسطین مستقل شود و دولتش را تشکیل دهد، این دولت کوچک اینجا و آنجا محصور در میان دیوار ها خواهد بود و از لحاظ اقتصادی به هیچ وجه توانائی زندگی نخواهد داشت و همواره اسیر اسرائیل و همچنین اسیر کشورهای همسایه عربی خواهد بود. ما از این بیم داریم که یک چنین راه حلی نه از درد و رنج فلسطینی ها بکاهد و نه به صلحی دائمی در منطقه منجر شود.

آنچه معلوم است: یک راه حل نمی تواند بر روی میز سبز طراحی شود. بسیاری از چپ ها وجود دارند که یک دولت دمکراتیک مشترک در خاورمیانه را به عنوان هدفی آرزوئی و غیر واقعی تلقی می کنند. سازمان های فلسطینی خودشان خواهان ایجاد دولتی عربی در کنار اسرائیل بر روی زمین های فلسطین می باشند. ما با این خواسته های فلسطینی ها برای ایجاد دولتی مستقل فلسطینی با توانائی زندگی، اعلام همبستگی می کنیم. در ضمن وضعیت فلسطینی ها در حال حاضر آنچنان مایوسانه است که هر پیشرفتی به سوی خودمختاری بیشتر، حال فرق نمیکند که چقدر ناچیز باشد، از سوی مردم فلسطین با آغوش باز پذیرفته می شود.

ما از این روی از تمامی خواسته های مشخصی که باعث شوند وضعیت زندگی مردم فلسطین بهتر شود پشتیبانی می کنیم. به این خواسته ها همچنین عدم ایزوله فلسطین، خروج ارتش اسرائیل از غرب اردن، از بین بردن دیوار، توقف فوری سیاست شهرک سازی در مناطق اشغالی و برداشتن تمامی مقررات بازدارنده در نوار غزه نیز اضافه می شود. □

امر مردم حقوق بشر است؛ صفحه ۱۱ <

دوچپه وله: پشتیبانی های نمادین از مدافعان حقوق بشر در ایران تا چه اندازه اهمیت دارد؟

ناصر زرافشان: ما همیشه مسائل را فراتر از مرزهای ملی دیده ایم. من خودم متعلق به نگرشی هستم که اینطور فکر می کند. بنابراین در سطح جهان بسیاری کسان را به خود نزدیکتر از کسانی می بینم که در داخل یک چارچوب قراردادی مرز ملی هموطن من نامیده می شوند. متأسفانه نفرت از بردگی، نفرت از ستم و نابرابری و عشق به آزادی داستان کهنه ای است که هزاره های متمادی سابقه دارد و انسان های زیادی در این راه مبارزه کرده اند. به تعبیری باید بگویم، پیش از اینکه ما به وجود بیاییم، یعنی به معنای فیزیکی مسئله، حیات بیاییم، با بسیاری از مردم دنیا این اشتراکات را داریم. برای اینکه عشق به آزادی و نفرت از بردگی در خمیره ی انسانی ویا در یک انسان وجود دارد. بنابراین برای من بسیار قابل احترام است، روی خود من هم موثر است و از همه کسانی که به هر کیفیتی، درهرجای دنیا، با هر ملیتی، از این امر مشترک جانبداری می کنند یا کاری در زمینه همدردی و حمایت نسبت به من یا مردم میهن ام کرده اند، همیشه سپاسگزار بوده و هستم.

دوچپه وله: توجه تمام جهانیان معطوف به برنامه ای اتمی ایران و راههای مقابله با آن است. جای دفاع از حقوق بشر در این میان کجاست؟

ناصر زرافشان: متأسفانه، قبلاً هم گفتم، حقوق بشر امر مردم است، ولی مناقشه اتمی به مسایلی برمیگردد که به منافع و موقعیت دولتها و اهداف آنها مربوط می شود. بنابراین با کمال تأسف شاهد هستیم که زمینه حقوق بشر، در مورد وطن ما مخصوصاً، مقفول مانده و مدت زمانی است که در محاق رفته، در سطح دولتها و نهادهای رسمی آن توجه و علاقه وجود ندارد، که نسبت به مسایل مربوط به قدرت و مناسبت بین المللی بین کشورها وجود دارد. □

نی شکسته

برگردان ناهید جعفرپور - Uri Avnery



که راه رسیدن به واشنگتن به اورشلیم ختم می شود و برای دسترسی به آمریکا باید رابطه تنگاتنگ با اسرائیل داشت. در واقع اسرائیل برای آمریکا نقش یک دربان را بازی می کند. درباری که برای رد شدن از در باید کیسه را شل نمود و به او حق حساب داد.

اما این نفوذ آنطوری که بسیاری فکر می کنند نامحدود هم نیست. رسوایی جاناتان پولارد نشان داد که تمامی قدرت لابی های طرفدار اسرائیل کافی نبود تا یک معذرت خواهی برای آن جاسوسی کوچک بشود و یا اخیرا اسرائیل نتوانست از فروش مقدار بسیار زیادی تسلیحات به عربستان سعودی جلوگیری کند. تاثیرات این مسئله هم یک طرفه نیست و اگر آمریکا به اسرائیل دستوری مستقیم می دهد اسرائیل فرمانبرداری می کند. به طور مثال زمانی که اورشلیم تصمیم گرفت به چین یک هواپیمای شناسائی گران قیمت بفروشد، چیزی که افتخار صنایع اسرائیل است، واشنگتن اسرائیل را مجبور نمود که این معامله را به هم بزند و این مسئله باعث شد مناسبات اسرائیل و چین آسیب شدید ببیند.

اما در واشنگتن و اورشلیم اعتقاد عمیقی وجود دارد که این دو کشور برسر منافعشان آنچنان به هم وابسته اند که نمی توان آنها را از هم جدا نمود و آن چیزی که برای یکی خوب است برای دیگری هم خوب است و درست بمانند دوقلوهای سیامی جدائی ناپذیر هستند. با این وجود بد نیست جملات ژنرال آسوری که ۲۷۰۸ سال پیش گفته است را به خاطر بیاوریم. قدرت های بزرگ صعود و سقوط می کنند و هیچ چیزی ابدی نیست و همیشه در یک حالت نخواهد ماند.

قرن بیستم «قرن آمریکائی» نام گذاری شد. در آغاز این قرن آمریکا هنوز کشوری در حاشیه سیستم جهان بود. در پایان این قرن بعد از دو جنگ جهانی که باعث رشد بیحد قدرت آمریکا شد، دیگر این کشور تنها قدرت جهان بود تا جائی که یکی از پروفیسورهای محترم در باره «پایان تاریخ» در زمان قدرت امنیت آمریکائی خیال پردازی می کند.

قرن ۲۱ اما دیگر نمی تواند «قرن آمریکائی» باشد و می توان سقوط آهسته اما رو به پیشرفت وضعیت آمریکا را پیش بینی نمود. اروپا به آهستگی اما مطمئن، متحد می شود و قدرت اقتصادی اش به شدت رشد می کند. روسیه کم کم با کمک ذخیره های نفت و گازش مجددا قدرت بزرگی می شود. از همه مهمتر، بخصوص دو کشور پرجمعیت چین و هند به سرعت به رهبریت اقتصادی جهان نزدیک می شوند. آمریکا به ناگهان بمانند شوروی از هم فرونخواهد پاشید و یا آنها شکستی نظامی چون شکست نظامی نازیها

در آلمان را تجربه خواهند نمود. < صفحه ۱۸

وجود ندارد و شاید بهتر بگویم، در تاریخ هم چنین مقیاس و تشابهی وجود نداشته است. بسیاری تلاش کردند و هنوز تلاش می کنند تا این رابطه خاص را توضیح دهند. اما تا کنون هیچ کسی موفق نشده است این مسئله را با تمامی ابعادش کاملا باز نموده و برایش توضیحی ارائه دهد.

این رابطه یک بعد ایدئولوژیک دارد: هر دو دولت از سوی مهاجرین راه های دور بنیان گذاری شده اند. به این مفهوم که آنها کشوری را اشغال نموده و مردم بومی آن کشور را به عقب رانده و طرد نمودند. هر دو این دولت ها بر این اعتقاد بودند که خدا آنها را انتخاب نموده است تا این کشور ها را به دستان آنها بسپارد. هر دو این دولت ها در ابتدا پلی را بنا نمودند که از این پل به یک رژه تاریخی دست بزنند. آمریکائی ها از «دریا به دریا» و اسرائیلی ها از «دریا به رودخانه اردن».

این رابطه یک بعد استراتژیک دارد: اسرائیل با امنیت بخشیدن به رهبری آمریکا در خاورمیانه در رابطه یا نفت، به مهمترین نیاز زندگی آمریکائی ها کمک می کند و آمریکا در پاسخ به این زحمات اسرائیل، به او کمک می کند که اسرائیل بر این منطقه تا اردن حکومت کند و مقاومت مردم محلی و بومی را بشکند.

این رابطه همچنین یک بعد سیاسی دارد: آمریکا نفوذ بی حدی بر اورشلیم دارد و اسرائیل نفوذ بی حدی بر واشنگتن. این نفوذ بر بستر یک میلیون یهودی که از صد سال پیش به آمریکا مهاجرت کردند بوجود آمد. این مهاجرین یهودی در آمریکا اجتماع قدرتمندی را تشکیل داده اند که نفوذ سیاسی و اقتصادی بی حدی را در اختیار دارند و بر مراکز قدرت اقتصادی و سیاسی آمریکا تاثیر بسزائی دارند. قدرت هماهنگ لابی های یهودی صیهونیست و بنیادگرایان مسیحی که از حقوق اسرائیل دفاع می کنند غیر قابل تصور و بی مقیاس است. (داستانی در باره یک سیاستمدار اسرائیلی وجود دارد که پیشنهاد نموده است «آمریکا اسرائیل را به عنوان پنجاه و یکمین ایالت آمریکا بپذیرد». همکار این سیاستمدار در پاسخ به وی می گوید: «مگر دیوانه شده ای، اگر ما یکی از ایالت های آمریکا به حساب بیائیم تنها می توانیم از دو سناتور و چند نماینده گنگره برخوردار باشیم در حالیکه ما هم اکنون و در شرایط کنونی مان، ۸۰ سناتور و صدها آدم در کنگره آمریکا داریم».)

برخی از کشورهای کوچک جهان اعتقاد دارند

در سال ۷۰۱ قبل از میلاد مسیح، «سانهریب» پادشاه آسوری اورشلیم را محاصره نمود. در کتاب تورات آمده است که «رابشاکه» ژنرال آسوری روی به «هیسکیا» پادشاه جودا کرده و می گوید: «مواظب باش تو به یک نی شکسته در مصر تکیه می کنی. نی شکسته ای که هر کسی روی آن بیافتد به دست هایش فرو رفته و آنرا سوراخ می کند. فاراتو پادشاه مصر با تمامی کسانی که به وی تکیه می کنند این چنین رفتار می کند». نویسندگان تورات آنچنان تحت تاثیر این جمله قرار گرفته بودند که به آن در دو جای مختلف تورات اشاره کرده اند.

ما باید مفهوم تاریخی این جمله را بفهمیم: مصر در آن زمان قدرت بسیار بزرگی بود و صدها سال به تمامی همسایگانش و همچنین منطقه ای که امروز سوریه، لبنان و اسرائیل در آن قرار دارند حکومت می کرد. از سوی دیگر آسوری ها هم قدرت جدید در حال گسترش بودند و بعد از اینکه قلمرو پادشاهی اسرائیل ساماریا را فتح نمودند، این حکومت عبری مهمتر تلاش کرد تا قلمرو کوچک پادشاهی جودا را اشغال کند. جودا هم برای دفاع از خود به مصر قدرتمند تکیه نمود. جودا مقاومت کرد و به دلایل ناشناخته، آسوری ها به این اشغال پایان دادند و از اورشلیم عقب نشینی نمودند. قلمرو پادشاهی جودا همچنان صد سال دیگر بر جای ماند تا اینکه بابلی ها جای آسوری ها را گرفته و آن منطقه را تصرف کردند. اما مصر به وعده خود عمل نکرد. در آن زمان واقعا مصر تبدیل به یک نی شکسته شده بود.

آمریکائی ها وارثین مدرن مصر قدیمند. آنها قدرتمند و ثروتمندند و به زبانی ساده تر، آنها قدرتی فرهنگی، اقتصادی و نظامی می باشند: فرعون آمریکا درست آنچنان به جهان حکومت می کند که فرعون پادشاه مصر به بسیاری از مناطق حکومت میکرد. آمریکا به مانند هر قدرت جهانی رهبری کننده خواهان ثبات نظم کنونی جهان است و در مقابل هر قدرتی که بخواهد این منافع را به خطر بیاندازد و قدرت نمائی کند برمی خیزد. از این رو، اسرائیل خواهان داشتن رابطه خاص با آمریکا به عنوان مهمترین ضامن امنیت ملی اش است. هیچکدام از مناطق اشغالی و یا سیستم تسلیحاتی نمی توانند جانشین بند نافی باشند که اورشلیم را به واشنگتن وصل نموده است. رابطه ای که در شرایط کنونی جهان، برای آن هیچ مقیاس و تشابهی

فراخوان سازمان Jews for a Just Peace

بر علیه تحریم اقتصادی غزه پناخیزیم

برگردان ناهید جعفرپور

ما از سازمان صلح و نکوثر کانادا، متحدان بر علیه تصمیم کابینه اسرائیل مبنی بر تحریم خدمات، کالا و ضروری ترین حوائج مردم غزه چون برق و نیروگاه ها و... به اعتراض بر می خیزیم.

ما جامعه بین المللی را مورد خطاب قرار می دهیم تا از این جنایت علیه بشریت جلوگیری کنند.

حتی فضای حقوقی که اسرائیل بوجود آورد تا این عمل غیر قانونی و غیر اخلاقی را تصویب کند، کاملاً با حقوق بین المللی در تناقض است. از سوی دیگر، مجازات جمعی مردم غیر نظامی هم غیر قانونی است. این خود مثالی دیگر برای عدم توجه به حقوق بین المللی و زیر پا گذاشتن آن توسط اسرائیل است.

ما خواهان این هستیم که دبیرکل سازمان ملل متحد، آقای بان کی مون، شورای امنیت سازمان ملل متحد را به یک جلسه فوری فرا خواند تا بدینوسیله به دولت اسرائیل اعلام گردد که این اقدام کاملاً غیر قابل قبول است و باید ملغی شود.

ما تمامی دولت های جهان و بخصوص دولت کانادا را فرامی خوانیم تا این زیر پا گذاشتن عریان حقوق بشر را محکوم کنند.

ما رهبران مذهبی جهان را فرامی خوانیم که این تهاجم بنیادین به زندگی انسانی و حرمت زندگانی را محکوم سازند.

ما به عنوان یهودی، از رهبران یهودی می خواهیم تا متحدان بر علیه این بی احترامی به ارزش های یهودی، آن هم درست شب قبل از "یوم کیپور" همگام شوند.

ما از مردم جهان می خواهیم تا از روسای دولتشان و مراکز رسمی کشورشان بخواهند که آنان این عمل وحشتناک و غیر اخلاقی و غیر قانونی را مردود اعلام کنند.

ما از سازمان صلح کانادا، تمامی حملات به غیرنظامیان را حال چه فلسطینی و چه اسرائیلی، محکوم می کنیم. زیر پا گذاشتن حقوق بین المللی توسط دولت ها که باعث می شود میلیون ها انسان مورد خطر قرار گیرند، باید به شدت محکوم شود.

تصمیم اسرائیل مبنی بر مجازات مردم غیر نظامی غزه، با توجه به تمامی مصائب پیامد این تصمیم، در واقع ترور دولتی است بر علیه مردم بی گناهی که حق تعیین بر سرنوشتشان و حق بر گشت به سرزمینشان از آنها گرفته شده است و اشغالی غیر انسانی و غیر قانونی به آنها تحمیل گشته است.

تنها زمانی که اسرائیل بپذیرد که آکسیون هایش بر علیه حقوق بین المللی است، می توان صلحی عادلانه را در خاورمیانه ممکن ساخت.

۲۰ سپتامبر ۲۰۰۷، ونکوور - کانادا

Jews for a Just Peace

<http://www.jewsforajustpeace.com>

اما قدرت کامل آمریکا در یک روند غیر قابل تغییر، به آهستگی سقوط خواهد نمود. حوادث در عراق تنها مثالی کوچک است. آمریکا در این ماجراجویی وارد نشد که گویا می خواهد اسرائیل را کمک کند - آنطور که پروفیسور والت و پروفیسور مرزهایم در کتاب جدیدشان ادعا نموده اند - و همچنین نه به این خاطر که می خواست مردم بیچاره عراق را از استبداد خونین آزاد سازد، بلکه همانطوری که ما یکبار دیگر نوشتیم: آنها به عراق شیخون زند تا بدینوسیله دست بر روی ذخایر نفت خاورمیانه داشته باشند و همچنین حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه را تثبیت کنند. حال همانطور که انتظار می رفت در حال غرق شدن هستند آنها در مرداب عراق. اما از کشوری چون آمریکا که توانست ماجرای ویتنام را از سر بگذراند، این انتظار می رود که ماجرای عراق را هم از سر بگذراند. اما شکست های کوچک می توانند به شکستی بزرگ بیانجامد. جنگ، پرستیژ آمریکائی، اعتماد به نفس و حرمت و اخلاق آمریکا را خدشه دار نمود (زندان های گوانتانامو و ابوغریب). زمانی وجود داشت که آمریکا مورد تحسین جهانیان بود. امروز اما همه پرسشی ها نشان می دهند که آمریکا از سوی اکثریت مردم کشورهای مهم مورد تفرق قرار دارد.

آیا واقعا خوب است که با سرنوشت آمریکا به مفهوم مرگ یا زندگی وابسته بود؟ گذشته از این آیا این عاقلانه است که همه تخم مرغ های خود را در یک سبد قرار داد؟ یک آدم بلغمی مزاج می تواند بگوید "چرا که نه. آمریکا به جهان رهبری می کند و هنوز مدت درازی هم خواهد نمود. اگر زمانی این کنترل را از دست داد آنزمان ما می گوئیم خداحافظ و دنبال متحدی جدید می گردیم. این کاری است که ما با بریتانیای ها کردیم. جنگ جهانی اول به آنها کمک کردیم که فلسطین را بگیرند و آنها در عوض بما کمک کردند تا جامعه عبری را در اینجا تاسیس کنیم و بالاخره رفتند و ما ماندیم. سپس ما به فرانسه کمک کردیم و در عوض از آنها تاسیسات اتمی در دیمونا را گرفتیم. در نهایت آنها هم رفتند ولی تاسیسات اتمی ماند." این خود "سیاست واقعی" نام دارد. ما از آمریکائی ها همانی را خواهیم گرفت که باید بگیریم و سپس بعد از یک یا دو نسل دوباره نگاه خواهیم کرد که چه سیاستی را دنبال کنیم. شاید آمریکائی ها بسیاری از موقعیت های خود را از دست بدهند و شاید هم آنها به منافع دیگر و تغییر در منافع فعلی برسند و از پشتیبانی اسرائیل صرفنظر کنند.

من به این مسئله اعتقاد ندارم که سیاست کنونی ما عاقلانه است. سیاست به اصطلاح «واقعی» ما تنها به واقعیت های امروز توجه دارد و نه به واقعیت های فردا. ما این دولت را برای زمانی محدود تاسیس نکردیم بلکه برای نسل های آینده هم می خواهیم. ما باید به واقعیت های فردا بیندیشیم. بی شک جهان فردا یک قطبی و صرفاً آمریکائی نخواهد بود بلکه چندین قطب خواهد داشت. جهانی که در آن نفوذ، در مراکز بسیاری تقسیم می شوند. مانند واشنگتن، پکن، مسکو، دهلی نو، بروکسل و ریودوژانیرو. عاقلانه است که از هم اکنون خود را برای این روز آماده نمود.

چگونه و به چه شکل؟

من وضعیت خودمان را با یک قمارباز که شانس بسیاری هم دارد مقایسه می کنم. در مقابل این قمارباز مرتباً توده ای از ژتون های برنده جمع می شود. او می تواند در لحظه مناسب بازی را تمام کند و ژتون هایش را با یک میلیون دلار معاوضه کند و به خانه برود و برای همیشه خوشبخت و بدون مشکل زندگی کند. اما او نمی تواند از بازی دست بردارد. تب بازی نمی گذارد که او عاقلانه فکر کند و این چنین است که هی ادامه می دهد و بخت از او بر می گردد و بقیه ماجرا و پیامد ها را دیگر می توان حدس زد.

در این لحظه ما در بالا ترین نقطه قدرتمان قرار داریم و رابطه ما با آمریکا همواره قوی تر می شود و این موقعیت، ما را آنچنان غره می کند که از توانائی طبیعی خودمان فراتر می رویم. حال برای ما زمان آن فرا رسیده است که ژتون هایمان را با پول معاوضه کنیم و از این بازی دست بکشیم. مناطق اشغالی را باز پس دهیم و صلح نمائیم و با همسایگانمان رابطه برقرار کنیم و ریشه های عمیق در منطقه به وجود آوریم، بطوری که خود ما هم بتوانیم به زندگیمان بی دردسر ادامه دهیم. < صفحه ۲۰

نلسون ماندلای فلسطینی

برگردان ناهید جعفرپور - Uri Avnery



فدوا زنی مرتب با موهای روشن است و در واقع تمامی افراد خانواده اش بجز مروان موی بلوند دارند. خانواده مروان خانواده ای پر نفوذ و قدیمی اند که در ۶ دهکده نزدیک بیرزایت زندگی می کنند. دکتر مصطفی برغوتی که دکتری فعال در مسائل حقوق بشری است، از اقوام دور مروان و فدوا است. خانواده مروان در آپارتمانی با فضای دلپذیر زندگی می کنند. در کنار در ورودی آپارتمان به انگلیسی نوشته شده است "به خانه من خوش آمدید". درون خانه با عکس ها و نقاشی های مروان تزئین شده است. یکی از نقاشی ها مروان را در دادگاه نشان میدهد که دست های دستبند زده اش را چون بوکسور ها بالای سرش نگاه داشته است. زمانی که ماموران امنیتی در جستجوی او بودند، سه روز تمام خانه اش را تصرف کردند و پرچم اسرائیل را بر بالکن خانه وی آویزان نمودند. فدوا جزء قلیل کسانی است که می تواند مروان را ملاقات کند. البته نه بعنوان وکیل، بلکه به عنوان فامیل نزدیک.



در حال حاضر در حدود ۱۱ هزار زندانی فلسطینی در زندانهای اسرائیل بسر می برند. اگر حساب کنیم که هر زندانی می تواند ۵ نفر از خانواده اش را ملاقات کند، پس به طور متوسط در حدود ۵۵ هزار نفر از این زندانی ها دیدار کرده اند. البته هر ملاقات کننده برای ملاقات زندانی احتیاج به جواز مخصوص دارد و بسیاری به لحاظ امنیتی از داشتن جواز محرومند. فدوا هم برای هر ملاقات احتیاج به جواز دارد که به او اجازه وارد و خارج شدن به زندان بدون توقف در اسرائیل را می دهد. اما سه پسر مروان اجازه دیدار پدر را ندارند زیرا که سن آنها بالای ۱۶ سال است و تنها فرزندان زیر ۱۶ سال اجازه دیدار پدران خود را دارند. دختر خردسال مروان می تواند به همراه مادرش، پدرش را ملاقات نماید. تا کنون کسی در میان مردم فلسطین این همه مشهور و محبوب نبوده است. از این جهت هم وی مانند ماندلا است، در زمانی که در زندان به سر می برد. < صفحه ۲۰

مردم در آنجا می گویند که وی کلید حل معمای هر دو این اختلافات را در دست دارد (اختلافات بین حماس و فتح، اختلافات اسرائیل و فلسطین). برخی مروان را در واقع نلسون ماندلای فلسطینی می دانند.

با وجود اینکه مروان چه به لحاظ فیزیکی و چه به لحاظ کاراکتر پر حرارت و فعالیت تفاوت های بسیار با ماندلا دارد، اما جهات بسیار مشترکی هم میان این دو وجود دارد. اول اینکه هر دو آنها در زندان قهرمانان ملی شدند. هر دو به جرم تروریسم محکوم شدند. هر دو از مبارزه مسلحانه پشتیبانی نمودند. ماندلا در سال ۱۹۶۱ از تصمیم کنگره ملی آفریقا مبنی بر آغاز مبارزه مسلحانه بر علیه دولت نژادپرست (البته نه بر علیه غیر نظامیان سفید پوست) پشتیبانی نمود. وی ۲۸ سال در زندان به سر برد زیرا که حاضر نبود آزادی خود را در مقابل تعهد به عدم مبارزه مسلحانه بخرد. مروان هم از مبارزه مسلحانه سازمان فتح پشتیبانی نمود و از این رو بارها به حبس ابد محکوم گردید.

اما هر دو آنها برای صلح و آشتی حتی قبل از زندان رفتن تلاش نمودند. من در اول ماه مه ۱۹۹۷ زمانی که مروان در یک تظاهرات سازمان گوش شالوم در دهکده ای نزدیک بیلینز شرکت نموده بود او را دیدم. این تظاهرات بر علیه بنای شهرک مودین ایلیت که تازه شروع شده بود سازمان داده شده بود. ۵ سال بعد، زمانی که مروان محاکمه می شد ما در دادگاه تظاهرات نمودیم.

هفته گذشته ما از خانواده مروان در راملا دیدار کردیم. من برای اولین بار فدوا برغوتی را در مراسم خاکسپاری یاسر عرفات دیدم. صورت او از اشک نمناک بود. ما در میان انبوه جمعیت عزا دار ایستاده بودیم و سروصدای اطراف ما کرکننده بود. از این رو تنها توانستیم چند جمله با هم ردوبدل کنیم. او این بار آرام و بر خود مسلط بود وزمانی که شنید تدی کیتز یکی از فعالان سازمان گوش شالوم در تظاهرات دادگاه ناخن پایش را به خاطر مروان از دست داده، خندید (زمانی که ما برای تظاهرات به دادگاه رفتیم از سوی پلیس به طور خشونت بار با ما برخورد شد و یکی از پلیس های قوی هیکل با پوتین هایش روی پای تدی کیتز که صندل به پا داشت کوبید).

شغل فدوا وکالت است و مادر چهار فرزند است. بزرگترین فرزندش هم بدون محاکمه ۶ ماه در زندان به سر برده است.

تقسیم مناطق فلسطینی به حماسستان در نوار غزه و سرزمین فتح در کرانه غربی، فاجعه ای بیش نیست. فاجعه ای برای فلسطینی ها، برای صلح و همچنین برای مردم اسرائیل. اما رهبری سیاسی و نظامی اسرائیل از این تقسیم بندی خوشحال و خوشنود است و دقیقاً با برنامه اش مطابقت دارد: اینکه "هر آنچه برای فلسطینی ها بد است برای اسرائیلی ها خوب خواهد بود". در واقع این طرح و این برنامه ای است که از همان ابتدا، از سیاست صیهونیستی تبعیت می کرد و همچنان می کند.

شائیم آرلوسوروف یکی از رهبران صیهونیسم که در سال ۱۹۳۳ در ساحل تل آویو به قتل رسید، این سیاست صیهونیستی را در آخرین سخنرانی خویش محکوم نمود و گفت: "هر آنچه برای عربها بد است نمی تواند برای یهودی ها خوب باشد و هر آنچه برای عربها خوب است برای یهودی ها هم نمی تواند بد باشد".

آیا فلسطینی ها این تقسیم بندی ها را از سر خواهند گذراند؟

این طور به نظر می رسد که شانس از سر گذراندن این مسئله روز به روز کوچکتر می شود و شکاف میان حماس و فتح روز به روز عمیق تر و بزرگتر می شود. طرفداران فتح در نوار غربی و پزیدنت محمود عباس در راس شان، حماس را به عنوان باند فناتیک ها محکوم می کنند. باندی که از ایران پیروی نموده و توسط ایران رهبری می شود و به مانند آیت الله های ایران مردمشان را به سوی بدبختی می کشانند. طرفداران حماس از این شکایت می کنند که عباس با اشغالگران متحد شده و به مردم خیانت می کند. در تبلیغات هر دو طرف نفرت کامل و خشونت بر علیه دیگری، این خصومت را هر روز تازه تر می سازد.

وضعیت درست به مانند یک بن بست است. بسیاری از فلسطینی ها از اینکه راهی برای خلاصی از این اوضاع پیدا نمی کنند کاملاً درمانده و ناراحتند. بسیاری دیگر تلاش می کنند راه حل های مناسبی بیابند. مثلاً عقیف صفیح رئیس نمایندگی فلسطین در واشنگتن پیشنهاد می کند که دولتی فلسطینی از کارشناسان کاملاً بی طرف تشکیل شود که نه عضو حماس باشند و نه عضو فتح. البته شانس چنین پیشنهادی تقریباً صفر است. اما در صحبت های خصوصی در راملا اکثراً نام مروان برغوتی شنیده می شود.

صفحه ۱۹ <

دلیل اتوریته مروان را به سادگی نمیتوان توضیح داد. این اتوریته به هیچ وجه ربطی به منسب بالای وی در فتح ندارد زیرا که این جنبش از سازماندهی با سلسله مراتب روشن برخوردار نیست. از زمانی که مروان تنها یک فعال ساده در دهکده اش بود، به شکرانه شخصیت اش توانست خود را در سازمان بالا بکشد. در واقع او از اتوریته ای برخوردار است که به مسائل ظاهری وابسته نیست. جنگ میان حماس و فتح در او تأثیری نگذاشته است و حماس هم مواظب است که حمله ای به وی نکند و زمانی که لیست زندانیان برای معاوضه با سربازان زندانی گیلاد شالید تنظیم گشت، نام مروان با وجود اینکه یکی از رهبران فتح بود در ردیف نخست قرار داشت.

مروان کسی بود که به همراه رهبران زندانی سازمان های دیگر «بیانیه مشهور زندانیان» را تنظیم کرد و فراخوان ائتلاف ملی را صادر نمود. تمامی فراکسیون های فلسطینی این بیانیه را مورد قبول کردند. این بیانیه بستری برای «بیانیه مکه» بود که توانست دولتی ائتلافی، هرچند کوتاه مدت را برای ائتلاف ملی خلق نماید و قبل از اینکه این پیمان از سوی طرفین امضا گردد، شخصی را نزد مروان فرستادند تا موافقت وی را جلب نماید. وقتی که موافقت مروان گرفته شد، تازه آن زمان، دیگران هم این پیمان را امضا نمودند.

ملاقات من در راملا کمک کرد تا من با عقاید طرفداران مروان آشنا شوم. آنها تلاش می کنند تا از جو نفرتی که رهبران هر دو طرف دعوا را احاطه کرده است تأثیر نگیرند و از هم پاشیده نشوند. برخی از آنان به روشنی بر علیه آکسیون های حماس موضع می گرفتند ولی با این وجود تلاش می کردند به ریشه ها بپردازند. به نظر آنان طرفداران حماس بر عکس طرفداران فتح هرگز در غرب نبوده اند و از دانشگاه های خارجی دیدن نکرده اند، دنیای آنان از طریق سیستم آموزش مذهبی فرم گرفته و بعد فکریشان بسیار تنگ است و مجموعه اوضاع بین المللی که در آن جنبش آزادیبخش فلسطین مجبور به حرکت است، برایشان بسیار بیگانه است. یکی از کسانی که با من صحبت کرد می گفت: «در آخرین انتخابات، حماس امیدوار بود که ۳۵ تا ۴۰ درصد آراء را به دست آورد تا بدینوسیله مشروعیت جنبشش را قوت بخشد. اما بعدا با تعجب دید که اکثریت آراء را به دست آورده و این برایشان غیرمنتظره بود. آنها نمی دانستند با این همه آراء چه کنند زیرا که طرح کاملی نداشتند. این اشتباه آنان بود که بجای ایجاد دولتی ائتلافی، دولتی بنا نمودند که تنها اعضایش اعضای حماس بودند. آنها عکس العمل های بین المللی و اسرائیل را غلط تخمین زده بودند».

طرفداران مروان از انتقاد از خود ترسی ندارند و به عقیده آنان فتح در آنچه که در نوار غزه اتفاق افتاد بی تقصیر نیست و این جنبش عاقلانه عمل نکرد زمانی که رهبران حماس را دستگیر و تحقیر نمود. برای مثال آنها محمود الظهر را که وزیر خارجه دولت حماس بود دستگیر نمودند و تحقیر کردند و ریش او را بریدند و نام رفاصه ی معروف مصری را بر وی نهادند. این خود دلیلی برای این نفرت سوزان الظهر و همکارانش بر علیه فتح است.

من تا کنون هیچ تکذیبی برای ادعای حماس مبنی بر اینکه محمود داهلان مشاور امنیتی و مشاور اسبق محمود عباس به همراه آمریکائی ها حمله ای نظامی را طرح ریزی نموده است نشنیده ام. داهلان فرد مورد علاقه آمریکائی ها (و اسرائیلی ها) اعتقاد داشت که اگر وی با تسلیحات و پول مسلح می شد، می توانست نوارغزه را بازپس ستاند. این مسئله باعث گردید تا حماس تصمیم بگیرد در ابتدا وارد عمل شود و خود حمله ای مسلحانه را انجام دهد. و از آنجا که اکثریت افکار عمومی از حماس پشتیبانی می کرد و داهلان را که خیانت با اشغالگران را پیشه کرده بود طرد می کرد، حماس توانست به سادگی برنده شود. داهلان سپس از سوی عباس به تبعید فرستاده شد.

مرکز حماس در نوار است. از آنجا که خالد ماشال رهبر حماس در دمشق زندگی می کند و برخلاف هر دوی نمایندگانش ریشه در نوار غزه ندارد، از این رو نیاز به پول دارد تا بتواند موقعیت خود را تقویت کند و

مسلمانان ایران این پول را در اختیار وی قرار می دهد. (طبیعتا من در اینجا علاقه مند بودم برخی از نقطه نظرات حماس را بشنوم و بیان کنم اما این مسئله کاملا غیر ممکن است زیرا که نمی شود به نوار غزه رفت. کسانی که از حماس طرف صحبت ما بودند نیز، همگی به زندان های اسرائیل فرستاده شده اند).

فلسطینی ها چگونه می خواهند از این بن بست بیرون بیایند؟
آنان چگونه می توانند بار دیگر رهبری ای ملی بنا نمایند که از سوی تمامی بخش های مردم در کرانه غربی و نوار غزه مورد پذیرش قرار گیرد؟ که بتواند مبارزه ملی را به پیش برد و اگر امکان صلح باشد با اسرائیل پیمان صلح ببندد؟

طرفداران برغوتی اعتقاد دارند که اگر اسرائیل به این نتیجه برسد که خواهان صلح است، در این صورت مروان از زندان آزاد می شود و نقش محوری در آشتی خواهد داشت. درست به مانند نلسون ماندلا زمانی که وی در آفریقای جنوبی از زندان آزاد شد و دولت سفید پوست به این نتیجه گیری رسید که دولت نژادپرست را دیگر نمی تواند سرپا نگاه دارد. برای اینکه اطراف ما هم چنین وضعیتی به وجود آید، می بایست نیروهای صلح اسرائیلی کارزار بزرگی را درمیان افکار عمومی به راه اندازند و خواهان آزادی مروان از زندان باشند.

در این صورت چه اتفاقی خواهد افتاد؟

به هیچ وجه کسی از طرفین فلسطینی اعتقاد ندارد که آهود المرت یک پیمان صلح خواهد بست و اگر هم این کار را بکند بعدا به آن جامه عمل خواهد پوشاند. هیچ کسی اعتقاد ندارد که اصولا چیزی از نشست بین المللی که احتمالا در ماه نوامبر برگزار می گردد بیرون خواهد آمد. فلسطینی ها مطمئنند که این استخوانی است که رئیس جمهور بوش جلوی گونزلا رایس که موقعیتش بطوری غمناک در حال سقوط است پرت می کند.

و اگر این کنفرانس نتیجه ای نداشته باشد؟

یکی از رهبران فتح به من گفت که «هیچ خلایق به وجود نخواهد آمد». اگر تلاش های پرزیدنت عباس نتیجه ای ندهد، در این صورت انفجار دیگری چون انتفاذه بعد از کمپ دیوید به وجود خواهد آمد».

چه خواهد شد بعد از اینکه فعالان فتح اسلحه خود را تحویل دهند و از خشونت دست بردارند؟

یکی از طرفداران فتح می گوید: «نسلی جدید خواهد آمد. همانطوری که قبل ها اتفاق افتاد. گروه قدیمی خسته خواهد شد و گروه بعدی جایش را خواهد گرفت و اگر این اشغال پایان نیابد و صلحی صورت نگیرد، صلحی که نسل آینده را به سوی دانشگاه ها، خانواده، کار و تجارت روان کند، در این صورت انتفاذه جدیدی گسترش خواهد یافت...».

برای رسیدن به صلح ما احتیاج به وحدت ملی فلسطینی خواهیم داشت و مردی که برای فلسطینی ها سمبل وحدت ملی است هم اکنون در زندان حشرون به سر می برد. □

نی شکسته صفحه ۱۸ <

همه این ها زمانی به واقعیت می پیوندد که ما ازخواست آمریکا و توانائی هایش که در هر شرایطی می خواهد از ما پشتیبانی کند چشم پوشی کنیم.

این مسئله بیشتر به واقعیت می پیوندد اگر که ما خیزش رادیکالیسم اسلامی را مورد توجه قرار دهیم که در واقع هم این پدیده عکس العملی طبیعی به اقدامات محور آمریکائی - اسرائیلی است. اختلافات اسرائیل و فلسطین دلیل اصلی این زلزله است. زلزله ای که روزی می تواند «سونامی» مخربی را باعث شود. برای ما و همچنین آمریکا عاقلانه است که در طی یک دوره، دلائل طبیعی این پدیده را دور کنیم. اجالتا آمریکا هنوز از اینکه یک نی شکسته شود فاصله بسیار دارد. کسانی که خود را به آمریکا تکیه می دهند می توانند مدتی دیگر هم این کار را بکنند، اما برای ما عاقلانه این است که از این زمان استفاده کنیم و موجودیت خودمان را برای جهان آینده در صلح امنیت دوام بخشیم. □

جشن اومانیته بسیار پر شکوه بود

صفحه ۲۴ <

مکان بزرگی به این موضوع اختصاص داده شده بود که در آنجا، فیلم ها، پوسترها و کتاب هائی در این مورد عرضه شده بود. دختر چه گوارا نیز در این مراسم حضور داشت. توسعه افریقا و همبستگی با مردم آن، موضوع دیگری بود که دست اندرکاران جشن آن را برجسته کرده و در کانون توجه قرار داده بودند. بررسی علل عقب ماندگی شدید افریقا و راه های برون رفت از آن، از جمله مسائل مورد بحث بود که صاحب نظران افریقائی و اروپائی پیرامون آن نظراتشان را بیان داشتند. فلسطین و صلح در خاورمیانه موضوع دیگری بود که مورد توجه صاحب نظران قرار داشت و پیرامون آن کنفرانس تشکیل دادند.

در رابطه با مسائل داخلی فرانسه، علل شکست چپ و راه برون رفت از آن، محور اصلی موضوع سیاسی جشن اومانیته بود. این مساله به ویژه چهار ماه پس از شکست چپ در انتخابات ریاست جمهوری، برای علاقمندان به عدالت و آزادی جذبه داشت. طرح مقابله با تهاجم راست و راه ها و چگونگی دفاع از دستاوردهای اجتماعی در زمینه اشتغال، بازنشستگی، بهداشت و درمان و همچنین مسائل مهاجران، از جمله مسائل مورد بحث و گفتگو بود. برای راهیابی و پاسخ به مشکلات، دبیر ملی حزب کمونیست فرانسه با اذعان به شکست، از چند جریان عمده چپ فرانسه دعوت کرد تا پیرامون این مسائل به گفتگو بنشینند که با موافقت آنان روبرو شد. نکات مهم این اقدام را چنین می توان برشمرد:

۱- حضور رهبران ۴ سازمان عمده چپ در جشن حزب کمونیست، به گفته رسانه های فرانسوی یک رخداد سیاسی به شمار می آید. نمایندگان این چهار سازمان که عبارتند از ماری ژورژ بوفه، دبیر ملی حزب کمونیست، فرانسوا اولاند، دبیرکل حزب سوسیالیست، سسیل دوفلو، مسئول حزب سبزه ها و اولیویه بوزانسونو مسئول انجمن انقلابی چپ (LCR)، هریک به گونه ای کوشیدند بر ضرورت یا لزوم اتحاد میان جریان های چپ تأکید کنند.

۲- در واقع نیاز یا لزوم چنین جلسه ای که در نوع خود بی سابقه بود، ناشی از شکست چپ در انتخابات ریاست جمهوری است (آراء کل سازمان های چپ بر روی هم ۴۷ درصد بود، در برابر ۵۳ درصد آراء راست). شکستی که نه تنها برای چپ ها نا منتظره بود، بلکه به پیوستن تعدادی از چهره های

سرشناس سوسیالیست به دولت دست راستی سرکوزی نیز انجامید و فراتر از این، کنار رفتن سرپوش و روشن شدن اختلاف های درونی و پنهان نیروهای چپ و به ویژه حزب سوسیالیست را در پی داشت.

۳- این اختلاف ها یا بهتر است بگوئیم شدت بحران درون سازمانی و نیز تشدید بی اعتمادی افکار عمومی نسبت به جریان های چپ موجب شد تا برای اولین بار رهبران این احزاب به ضرورت بازنگری به گذشته و راهیابی برای آینده پی ببرند و در پی چاره جویی برآیند. به گفته دبیر ملی حزب کمونیست، ماری ژورژ بوفه، جریان های چپ دیگر نمی توانند تنها با نفی و نقد راست به حیات سیاسی خود ادامه دهند. نقد گذشته خود، از یک سو و ارائه برنامه نوین، از سوی دیگر برای تمامی جریان های چپ به امری ضرور تبدیل شده است و این تنها از طریق تبادل نظر جمعی چپ ها امکان پذیر است. او افزود که یا باید از وضعیت کنونی فراتر رویم و یا در خود فرو رویم، راه دیگری باقی نمانده است. فرانسوا اولاند گفت: "همه ما یک جور فکر نمی کنیم، اما همگی در مخالفت با راست متحد هستیم. در این مخالفت به همه نیروها نیاز داریم. اما فرای وحدت باید بتوانیم با هم بر سر پروژه ای مشترک کار کنیم. حزب سوسیالیست به تنهایی از پس این کار بر نمی آید. من موافق کار جمعی در انتخابات شهرداری ها هستم." این نخستین بار است که دبیرکل حزب سوسیالیست به این وضوح از همکاری با دیگر جریان های چپ حرف می زند. بوزانسونو نیز گفت: "این فرقه گرایی و غیر مسئولانه است اگر به اتحاد بی توجه بمانیم."



این سازمان ها قرار است روز سه شنبه ۱۸ سپتامبر یک حرکت اعتراضی مشترک در دفاع از دستاوردهای اجتماعی انجام دهند و پس از آن یک کمیته هماهنگی مشترک ایجاد نمایند.

امسال استقبال مردم از جشن اومانیته بسیار زیاد بود. در برنامه هنری این جشن، رنو خواننده محبوب چپ فرانسه شرکت داشت. استقبال از گفتگوی ۴ جریان به اندازه ای وسیع بود که تعداد زیادی نتوانستند در آن شرکت کنند.

چون هرسال، احزاب و سازمان های غیر فرانسوی نیز در جشن حضور و مشارکت داشتند. سازمان ها و احزاب سیاسی چپ و دموکراتیک غیر فرانسوی در محل مخصوصی که دهکده جهانی نامیده شده است، حضور داشتند و هر کدام با ارائه برنامه ای هنری، از کنسرت گرفته تا رقص و موسیقی، از نمایش فیلم و تاتر تا نقاشی و کارهای دستی، با سلیقه های گوناگون، رنگین کمائی از فرهنگ و آداب و رسوم مردم خود را برای علاقمندان به نمایش می گذاشتند.

اتحاد کار، نشریه سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران نیز در جشن اومانیته شرکت داشت. از ایران چند سازمان دیگر: سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، سازمان فدائیان (اقلیت) و حزب توده ایران نیز در این جشن حضور داشتند. در طول سه روز جشن، تعداد زیادی از هموطنانمان از چادر اتحاد کار دیدن کردند. این چادر محل دید و بازدید، محل بحث و گفتگو، محل رقص و پایکوبی بود. در قسمتی از چادر میز کتاب و برخی از متون ترجمه شده قرار داشت. موسیقی تمامی مناطق ایران یکدم خاموش نشد. در این سه روز رقص های مختلف ایرانی: فارسی، کردی، لری، آذری و... نظر نه تنها هم میهنانمان در فرانسه، که سایر ملیت های غیر ایرانی را نیز جلب می کرد. فشردگی جمعیت در مقاطعی چنان بود که رفت و آمد دشوار بود و به سختی صورت می گرفت. مراجعه به چادر ما برای اطلاع از وضعیت ایران قابل ملاحظه بود. مراجعه کنندگان عمدتاً در رابطه با مساله زنان و ماجرای برنامه اتمی ایران سؤال داشتند. نکته قابل توجه و امید آفرین در این مراسم، تداوم حضور فعال و مشارکت چشمگیر جوانان در برنامه های مختلف آن بود. مشارکت جوانان به حدی بود که بدون آن، پیشرفت کارهای ما با اختلال مواجه می شد.

فیلم بخشی از برنامه های جشن اومانیته، از جمله برنامه های چادر اتحاد کار و مصاحبه با گردانندگان آن، توسط تلویزیون "تیشک" برای هموطنانمان در ایران و سایر نقاط دنیا پخش می شد. □

سایت انترنت انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و حقوق بشر

جان زندانیان سیاسی در زندان گوهردشت در معرض خطر جدی است

بنابه گزارشات رسیده از زندان گوهرداشت کرج، روز شنبه ۳۱ شهریور ۱۳۸۶، غروب، زمانی که به دستور کارگزاران زندان از دادن غذای زندانیان سیاسی امتناع شد، آقای افشین بایمانی علت ندادن غذای زندانیان سیاسی را از آنها جویا شد که توسط فردی به نام عباس احدزاده و ۶ نفر دیگر مورد هجوم واقع گردید. آقای بایمانی در اثر این حمله که توسط کارگزاران زندان انجام گرفت، از ناحیه صورت و بینی به شدت زخمی گردید. این دومین حمله است که به دستور سعید مرتضوی و حسن زارع دهنوی و تحت نظارت علی حاج کاظم رئیس زندان، میرزائی و علی محمدی از معاونین زندان، شهبازی رئیس حفاظت اطلاعات زندان و محمد مغنیان رئیس بند ۲ زندان، توسط عباس احدزاده و ۶ نفر از مامورین زندان به اجرا گذاشته شد. حملات پی در پی علیه زندانیان سیاسی بی دفاع در بند آن هم در فواصل کوتاه، حاکی از قصد غیر انسانی حذف فیزیکی آنها است.

لازم به یادآوری است در روز دوشنبه ۱۹ شهریور ۱۳۸۶ آقایان افشین بایمانی و بهروز جاوید طهرانی با وحشیانه ترین شیوه

در بهداری زندان مورد حمله قرار گرفتند که در اثر آن حمله شکم آقای بایمانی بیش از ۵۰ بخیه خورد. او هنوز از آثار آن زخم بهبود نیافته بود که دوباره مورد تهاجم قرار گرفت. در هر دو حمله، ایشان از هر گونه امکانات درمانی محروم بودند. جان این زندانی سیاسی در معرض خطر جدی است و تمام شواهد حاکی از قصد حذف فیزیکی او توسط کارگزاران زندان است.

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، حمله به زندانیان سیاسی بی دفاع در بند را محکوم می کند و به تمامی سازمان های حقوق بشری هشدار میدهد که جان زندانیان سیاسی در خطر جدی است و برای پیشگیری از یک فاجعه می بایست دست به اقدامات فوری زد تا جان آنها را نجات داد.

فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران

۲ مهر ۱۳۸۶ برابر با ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۷

مؤارد فوق به سازمانهای زیر گزارش شده:

کمیسر حقوق بشر سازمان ملل - شورای حقوق بشر سازمان ملل - سازمان عفو بین الملل - بخش حقوق بشر اتحادیه اروپا - دیدبان حقوق بشر.

سالروز جهانی بر ضد مجازات اعدام**اطلاعیه دبیرخانه بین المللی حزب سوسیالیست فرانسه**

به نظر می رسد که ایده توقف قانونی مجازات اعدام در میان بسیاری از دولت ها و افکار عمومی جهان پیشرفت کرده است. حزب سوسیالیست از ابتکار شورای اروپا برای ازسرگیری این پروژه و کوشش در الغای جهانی حکم اعدام بسیار خشنود است.

با اینحال وقایع اخیر نشان میدهد که مبارزه بر علیه مجازات اعدام می باید با شدت هرچه بیشتر ادامه پیدا کند. حزب سوسیالیست بسیار متأسف است که لهستان با خواست شورای اروپا مبنی بر برقراری یک روز اروپایی بر علیه مجازات اعدام مخالفت نمود.

یکشنبه ۷ اکتبر ۲۰۰۷، ۳ روز قبل از سالروز جهانی بر ضد مجازات اعدام، ۱۵ نفر در افغانستان اعدام شدند و این در حالی است که این کشور حدود دو سالی است که به حکم اعدام متوسل نشده است. در ایران اعدام قضایی و غیر قضایی ادامه دارد. در طی ۹ ماه اخیر، ایران ۲۱۰ اعدام در ملا عام انجام داده است.

برای ابراز حمایت از تمامی فعالینی که برای لغو مجازات اعدام مبارزه میکنند، حزب سوسیالیست امروز ساعت ۱۴ در حرکت مقابل اپرای پاریس در کنار انجمن ها حضور خواهد داشت تا بار دیگر حمایت خود از لغو مجازات اعدام در ایران و سایر ممالک را اعلام دارد.

۱۰ اکتبر ۲۰۰۷

مصاحبه با پرویز بابایی

صفحه ۱۰

- بله کاملاً درست است او نمونه این تشکر را از آیزنهاور هم کرد.

- می‌خواهم بگویم اگر این نیروهای خارجی، در تمام این گذشته، هیچگاه به منافع مردم ایران نپرداختند و فقط به منافع خودشان فکر می‌کردند، آیا امروز می‌تواند به هر دلیلی مورد توجیح قرار بگیرد که بتوان با کمک نیروهای خارجی یا با دمکراسی صادراتی سرنوشت مردم را تغییر داد؟

- به هیچوجه، هیچوقت ما نباید به امپریالیست ها اتکا داشته باشیم. بازگشت سلطنت مفتضحانه ترین شکلی است که یک ملتی بخواهد انتخاب کند.

- جناب بابایی با تشکر از محبت شما، اگر نکته دیگری را می‌خواهید طرح بفرمایید، میکروفون در اختیار شماست.

- مطلب دیگری ندارم فقط روی نکته آخرین تأکید می‌کنم. آلترناتیوی که به اصطلاح از این هجوم خارجی برای ما نصیب خواهد شد، یک آلترناتیو مفتضحی خواهد بود.

- به نوعی سرنوشت مردم عراق می‌تواند مورد اشاره ما باشد. جناب بابایی خیلی از شما تشکر می‌کنم. □

مصاحبه با هوشنگ کشاورز صدر

صفحه ۸

- شما راجع به ۲۸ مرداد و محورهای گفتید، باید به شما عرض کنم که مردم بودند. تکیه گاه اصلی دکتر مصدق مردم بودند. در مرحله دوم از تناقضی که بین سیاست آمریکا و انگلیس بود، سود می‌برد. ولی وقتی اهداف اصلی دولت مشخص شد، بین آمریکا و انگلیس تفاهم ایجاد شد و به ویژه بعد از ۳۰ تیر. چون پرسیدید که قوام را می‌خواهند به جوری خوب نشان بدهند، بله ما در این روزها به دوره‌ای رسیده ایم که این دلایل بسیاری دارد و وقت این جلسه گرفته می‌شود، که ما دوره ارزش شکنی راه انداخته ایم، به خصوص در خارج از کشور. یعنی بیاییم یک سری آدمهایی که یک سری خدماتی کرده‌اند و خدمات آنها بدیهی است - اینها را دوستانشان هم نقد کرده‌اند - حالا بیاییم مثلاً قوام السلطنه و مصدق را کنار هم قرار بدهیم. خیر. مصدق اگر مورد اعتماد مردم قرار گرفته بود به ۳ دلیل بود. این درست آن محور هم هست:

یکم مستبد نبود. در آن دوره حکومتی، بیایید نشان بدهید که کسی را شکنجه کرده باشند.

دوم، دست به اموال دولتی دراز نمی‌کرد. از جیب خود و از زندگی‌اش، حتی بخشی از حقوق نخست‌وزیری را پرداخت.

سوم اینکه با خارجی سر و سر نداشت. من به شما دوست جوانم عرض می‌کنم، در سال ۱۳۳۱ تمام صورت مذاکرات هیئت دولت مربوط به دوره نفت در چاپخانه بانک ملی چاپ و در اختیار مردم یا درست بگویم در اختیار بخش خاص و بزرگ مردم قرار بگیرد.

۲۸ مرداد به نظر بنده از ۳۰ تیر شروع شد و در حقیقت روز ۲۵ مرداد. آن واقعه شب حکم دادن، یک جور کودتای نظامی بود. الان می‌گویند که نه قیام بود. نه آقا، بنده خودم در خیابان بودم. جمعی با کامیون بودند. خانم اعتضادی، آقای شعبان بی‌مخ، اینها توی کامیون بودند، یک اتومبیل بیوک قرمز هم بود. توی این اتومبیل بودند. عکس شاه را هم آورده بودند. روزهای قبل این تعارضات بود ولی روز ۲۸ مرداد پشت اینها تانک حرکت می‌کرد. یعنی باید به جرأت بگویم تفاهمی بین لمپن جامعه و ارتش بود. و این ظاهر امر بود. برای این ظاهر امر را امروز اینجور بزرگ می‌کنند که بتوانند بگویند آن یک قیام ملی بود. □

برگزاری مراسم یادمان کشتار ۶۷ در نروژ

اعضای خانواده جانباختگان قرائت شد. این مراسم مورد استقبال تعداد بسیار زیادی از طیف های گوناگون ایرانیان ساکن نروژ قرار گرفت و نکته جالب توجه آن بود که برخی از شرکت کنندگان برای اولین بار در مورد کشتارهای سال ۶۷ و گلستان خاوران مطلع می شدند. آشنا شدن با ماجرای کشتار ۶۷ و ابعاد بی رحمی رژیم ضد بشر و آزادی کش جمهوری اسلامی نسبت به فرزندان شریف و آزادیخواه میهنمان، افراد شرکت کننده در مراسم را شدیداً تحت تأثیر قرار داد.

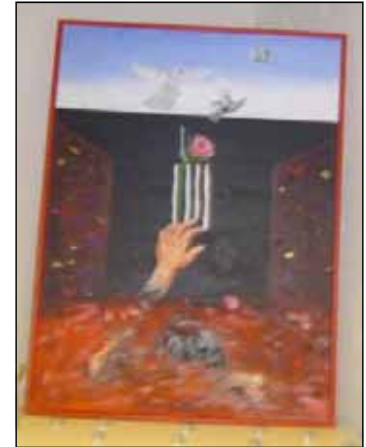
سالن برگزاری مراسم که در کتابخانه شهر اسلو قرار دارد، با گل و عکس هایی از جانباختگان راه آزادی و عدالت به زیبایی تزئین شده بود. در پایان مراسم، شاخه های گل از طرف اعضای خانواده جانباختگان به تمامی افراد شرکت کننده در مراسم اهدا شد. شهریور ۱۳۸۶

به مناسبت نوزدهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در ایران، مراسمی با حضور چند تن از خانواده های قربانیان کشتار ۶۷، فعالین سیاسی، اعضای جنبش همبستگی برای دموکراسی و آزادی در ایران، منفردین و فعالین حقوق بشر، در شهر اسلو برگزار گردید.

در این مراسم که با یک دقیقه کف زدن برای جانباختگان کشتار ۶۷ آغاز شد، یکی از اعضای خانواده جانباختگان کشتار ۶۷ در مورد فضا و روابط حاکم بر خانواده ها در ایران صحبت کرد و از کلیه نیروهای سیاسی خواست تا اتحاد و حمایت خود را بیش از پیش از خانواده ها اعلام دارند.

در ادامه، پیامی از طرف دادخواهان کشتار ۶۷ برای حاضرین قرائت شد، فیلمی از خاوران ساخته آقای حمید حمیدی پخش شد، چند ترانه توسط یکی از هنرمندان به اجرا در آمد و چند متن و شعر نیز توسط

مراسم سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی - عقیدتی در سیدنی - استرالیا



با فراخوان کمیته همبستگی با کارگران ایران - استرالیا، به فعالین سیاسی و اجتماعی و نیروها و احزاب سیاسی، گروهی به عنوان گروه برگزار کننده مراسم سالگرد کشتار زندانیان سیاسی - عقیدتی تشکیل شد.

فیلم "درختی که به خاطر می آورد" به کارگردانی مسعود رئوف که رشته گفتگوها و بازآفرینی وقایع و جنایت های رژیم جمهوری اسلامی از زبان زندانیان دو رژیم چون رضا غفاری، شکوفه، فرزاد و شیرین مهرداد است، شعر آزادی سروده مجید، شعری با عنوان «هم درد با خاوران»، خاطره گوئی از زندان توسط فریبا صالح زاده که هفت سال از عمر خود را در زندان های رژیم گذرانده است، نمایش نقاشی های شهره کیا که در فاصله سالهای ۶۰ تا ۶۶ در زندان خلق کرده است و فیلم تهیه شده توسط حمید حمیدی به نام «آنجا روزی باغ خواهد شد» که جزئیات قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ را بیان می کند، بخش های مختلف مراسم امسال بود که جمعیتی قابل توجه و بیشتر از سالهای گذشته در آن شرکت کرده بودند.

در بیانیه گروه برگزاری مراسم که در این برنامه قرائت شد، آمده است: اراده همسنگران جان باخته ما برای سرنگونی جمهوری اسلامی و عزم آنان در مبارزه برای آزادی و برابری و جامعه ای عاری از ستم و استثمار و ایجاد دنیای بهتر، به هدفی برای ما و نسل های آینده تبدیل شده است. همگام با هم، در یک حرکت مشترک و همراه با همه مبارزان در داخل ایران، خاوران را به نمادی از جنایت رژیم اسلامی علیه مردم و سمبل اعتراض به شکنجه و اعدام تبدیل کنیم.

۱۰ شهریور ۱۳۸۶ - ۲ سپتامبر ۲۰۰۷

پیام به جمعی از خانواده های جانباختگان سال ۶۷ در نروژ و جنبش همبستگی برای آزادی و دموکراسی در ایران (نروژ)

اعلام نمی کنند، بدتر اینکه آن را منکرند!! این انکار، اگر از ترس و شرم زشتی آن نیست، از چه روست؟

دوستان عزیز!

ما ضمن پشتیبانی از این تلاش شما، بر این باوریم که برای جلوگیری از تکرار این جنایت ها، آزادیخواهان موظفند دست در دست هم و با تمام نیرو، ابعاد این جنایت را برملا کرده و با همه امکانات خود به دادخواهی برای کشاندن جنایتکاران به پای میز محاکمه برخیزند. عمل حاکمان ایران در سال ۶۷ را جز جنایت علیه بشریت، چیز دیگری نمی توان نامید. بیائید برای عدم تکرار آن، صفوفمان را فشرده تر کنیم. کشتار در سراسر کشور و در همه زندانهای ایران انجام گرفته است. فاجعه سراسری است. ملی است. مقاومت و ایستادگی و بر ملا کردن آن هم جز در سطح وسیع و همگانی، جز در سطح کل کشور و در ابعاد ملی و با مشارکت و همبستگی عموم آزاد اندیشان، ره به جایی نمی برد. ما آماده ایم که برای انجام این وظیفه، دست همه جریانات و نیروهای چپ و دموکرات و همه فعالان حقوق بشر را، صمیمانه بفشاریم.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - نروژ

شهریور ماه ۱۳۸۶ برابر با سپتامبر ۲۰۰۷

دوستان ارجمند!

از کشتار زندانیان سیاسی ایران ۱۹ سال گذشت. هر چند گوشه هایی از ماجرای قتل عام این زندانیان و شرحی که بر آنان در زندانهای جمهوری اسلامی گذشت، برای بخش کوچکی از مردم کشورمان برملا شده است، اما هنوز، اکثریت بالای مردم ایران و جهانیان از ابعاد و چگونگی این جنایت بی خبرند. تلاش برای نور افشاندن بر ابعاد این جنایت، ارزشمند و ستودنی است، به ویژه اگر با هدف حک نمودن آن در حافظه تاریخ و به منظور جلوگیری از تکرار آن، انجام پذیرد. ما این اقدام شما را در این راستا دیده، آنرا مثبت و قابل تحسین می دانیم.

یاران گرمی!

زشتی این جنایت بدان اندازه ای زیاد و شرم آن به قدری وسیع است که حتی مسئولیت انجام این ننگ را خود جانیان نیز نمی پذیرند. سکوت آمران و عاملان این جنایت، طی ۱۹ سال گذشته، خود، نشان از ابعاد و عمق این فاجعه دارد. گوئی آنان به ابعاد زشتی کار خود در اذهان مردم واقفند! کسانی که با وقاحت در رسانه های خود از دریدن شکم ها، از سنگسار زنان، از سرکوب کارگران، دانشجویان، فعالان قومی و ملی و روشنفکران سخن گفته و می گویند، این جنایت را نه تنها

اتحاد کار

شماره ۱۴۸

مهر ۱۳۸۶ - اکتبر ۲۰۰۷

ETEHADE KAR

October 2007

Vol. 14 - No. 148

تماس با روابط عمومی سازمان:

نامه های خود را به آدرس زیر

- از یکی از کشورهای خارج -

برای ما پست کنید.

آدرس سازمان در فرانسه:

AZAMI

116 RUE DE CHARENTON

75012 PARIS, FRANCE

آدرس پست الکترونیکی سازمان:

etehadefadaian@wanadoo.fr

info@etehadefadaian.org

آدرس صفحه سازمان در اینترنت:

www.etehadefadaian.org

تلفن: +۳۳ ۶۲۰۵۱۴۱۱۲

فاکس: +۴۹ ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷

بها معادل: ۱/۵ یورو

زنان زن

www.zanan.info

گزارش نشست مشترک ۹ گروه جمهوری خواه ایران

برای گسترش همکاری ها در راستای مبارزه علیه جمهوری اسلامی ایران

در پی دعوت گروه ارتباطات جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران، از ۸ گروه جمهوری خواه دیگر به قصد گفتگو و ایجاد زمینه های همکاری در راستای مبارزه علیه جمهوری اسلامی ایران و استقرار دموکراسی در کشور، دو نشست، ابتدا نشست پالتاکی در روز ۳۰ ژوئن ۲۰۰۷ برابر با ۹ تیر ماه ۱۳۸۶ و سپس نشست حضوری در روزهای ۲۲ و ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۷ برابر با ۳۱ شهریور و اول مهرماه ۱۳۸۶ در شهر هانور آلمان برگزار گردید.

در این نشست ها نمایندگان سازمان ها و گروه های ذیل حضور یافتند:

اتحاد جمهوری خواهان ایران، جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران، حزب دموکرات کردستان ایران، حزب کومه له کردستان ایران، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، سازمان های جبهه ملی ایران در خارج از کشور (به عنوان ناظر)، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، شورای موقت سوسیالیست های چپ ایران، مجامع اسلامی ایرانیان.

در نشست دو روزه شهر هانور آلمان، شرکت کنندگان پاره ای از نقاط اشتراک و اختلاف خود را با یکدیگر روشن ساختند.

نشست به این نتیجه رسید که مباحث خود را با برگزاری جلسات مشترک و سمینارهای عمومی به منظور دست یابی به همسویی های بیشتر و نیز رسیدن به مبانی مشترک، در سمینارهای عمومی ادامه دهد.

نمایندگان کمیته ای را از میان خود برای هماهنگی اقدامات فوق و بررسی زمینه های همکاری های عملی انتخاب کردند. مجامع اسلامی ایرانیان همکاری خود را به شرکت در گفتگوها و بحث آزاد محدود نمود و در انتخاب کمیته هماهنگی شرکت نکرد.

۱ مهر ۱۳۸۶ برابر با ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۷

مانع تصویب لایحه ارتجاعی و زن ستیز «حمایت از خانواده» شویم!

در تاریخ یکم مرداد ماه هشتاد و شش، هیات دولت مصوبه خود را تحت عنوان لایحه «حمایت از خانواده» جهت بررسی و تصویب به مجلس ارائه داد. لایحه ای که به اعتقاد حقوقدانان و کارشناسان، نه تنها به حمایت از خانواده و تحکیم روابط عادلانه بین زن و مرد نمی پردازد، بلکه بازهم هرچه بیشتر در راستای پایمال ساختن ابتدائی ترین حقوق زنان کشورمان، بازگشتی چند ده ساله به عقب را نشان می دهد. لایحه ای به غایت ارتجاعی که در آن، زنان کشورمان براساس آن، حتی نیمی از مردان هم به حساب نمی آیند. تصویب این لایحه ضد انسانی و زن ستیزانه توسط هیات دولت، بار دیگر باز هم نشان داد که این رژیم قرون وسطائی پس از گذشت قریب سه دهه از حاکمیت ارتجاعی اش، نمی تواند و نمی خواهد این واقعیت عریان را درک کند که زنان کشورمان همچون دهه های گذشته تا رسیدن به برابر حقوقی و رفع هر گونه تبعیض بر علیه آنان به مبارزات حق طلبانه خود ادامه خواهند داد.

در لایحه جدید «حمایت از خانواده» چند همسری بیش از پیش مشروعیت می یابد (ماده ۲۳)، بر مهریه زنان حتی پیش از وصولش مالیات بسته می شود (ماده ۲۵) و امر صیغه همچنان ترویج می گردد (ماده ۲۲) و در یک کلام، رژیم مرد سالار و زن ستیز جمهوری اسلامی چنانچه موفق به تصویب این لایحه گردد، هرچه بیشتر زنان کشورمان را مورد تحقیر قرار داده و ابتدائی ترین حقوق آنان را پایمال می کند.

کمیسیون زنان سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، ضمن مخالفت با تصویب لایحه «حمایت از خانواده» همگام با مبارزان و فعالین جنبش زنان، تمامی زنان کشورمان را از هر قشر و طبقه به مخالفت گسترده با این لایحه فرا می خواند. ما معتقدیم که در کارزاری مشترک و گسترده می توان این طرح زن ستیزانه و به غایت ارتجاعی را که تنها هدفش تبدیل زنان کشورمان به بردگان جامعه مرد سالارانه است، به شکست کشاند.

۲۱ شهریورماه ۸۶ - ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۷

کمیسیون زنان سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

مشن اومانیته بسیار پر شکوه بود

روزنامه اومانیته، امسال هفتاد و دومین باری است که جشن سالروز خود را برگزار می کند. این روزنامه که در ۱۸ آوریل ۱۹۰۴ توسط ژان ژورس تاسیس شد، در مدت کوتاهی با ۱۴۰ هزار نسخه، پر تیراژترین روزنامه فرانسه شد. در اومانیته بزرگانی چون آنتول فرانس، لئون بلوم، آریستید بریان و... قلم می زدند. پس از انشعابی که درمیان بنیانگذاران چپ این روزنامه در ۲۹ دسامبر ۱۹۲۰ رخ داد، روزنامه اومانیته به ارگان رسمی حزب کمونیست که پرشمارتر از دیگران بود، تبدیل شد. برای اولین بار روزنامه اومانیته سالروز خود را در سال ۱۹۳۰ جشن گرفت. از آن پس تا به امروز، به جز چند سال در دوره جنگ جهانی دوم که فرانسه در اشغال بود، به طور مرتب این جشن برپا شده است.

از ۱۹۷۰ تا کنون، جشن اومانیته در پارک بزرگ کورنوف، در شمال پاریس، برگزار شده است. برای داشتن تصویری از این مکان و فضای آن بد نیست بدانیم که این پارک ۷۰ هکتار مساحت دارد و ۷۰ هزار متر مربع آن به غرفه ها اختصاص می یابد. فقط طول کابل برق این پارک در زمانی که جشن برپا است، به ۱۵ کیلومتر می رسد. سن بزرگ این جشن گنجایش ۶۰ هزار نفر را دارد و بازدید کنندگان آن هر ساله صدها هزار نفرند.

هرساله همراه با جشن وپایکوبی، برخی موضوعات سیاسی-اجتماعی خارجی و داخلی برجسته میشوند. امسال در رابطه با مسائل خارجی، به دلیل مصادف شدن باچهلین سال مرگ چه گوارا، گرامیداشت یاد او یکی از موضوعات بود. دراین رابطه جلسات بحث و سخنرانی درمورد علل پیروزی چپ در آمریکای لاتین در مرکز مباحث قرار داشت. **صفحه ۲۱**

